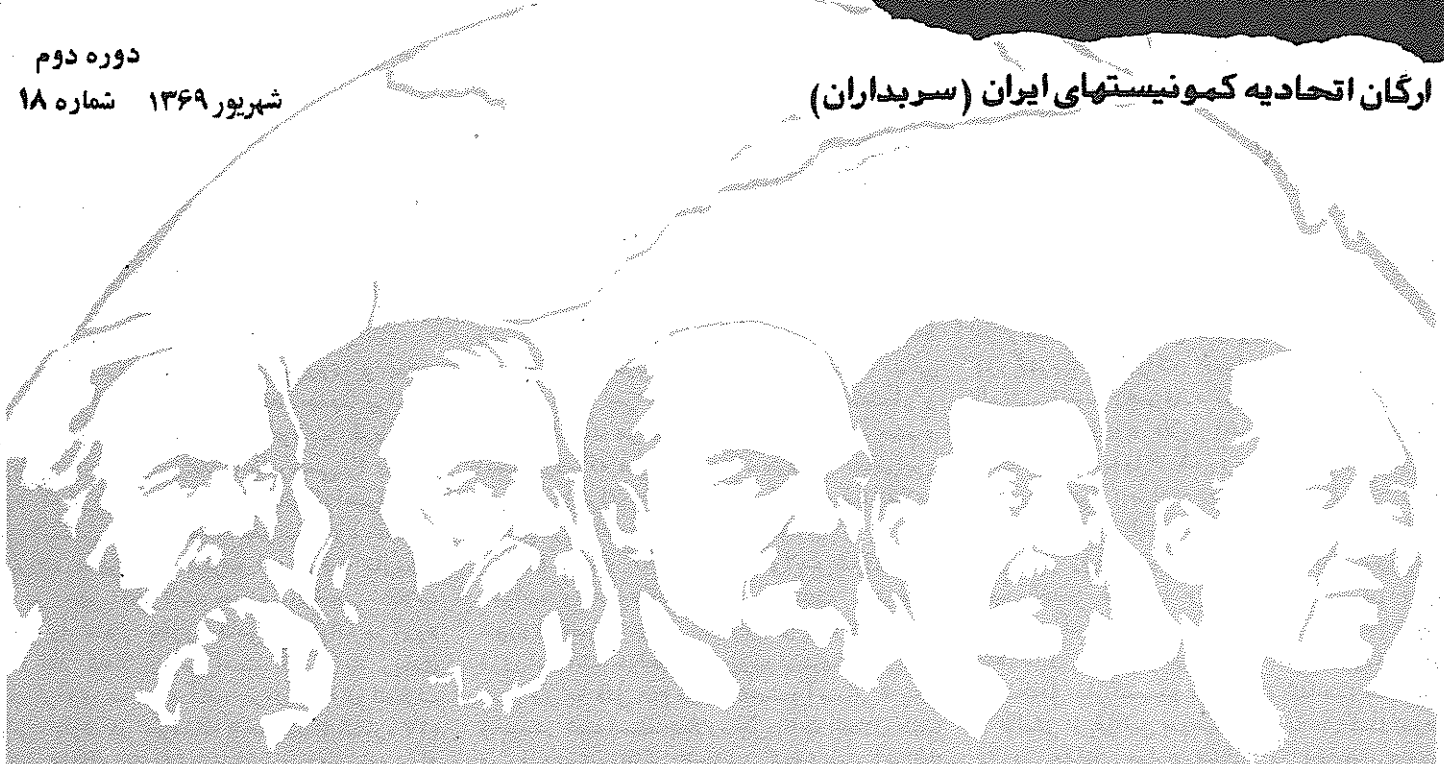


حقیقت

دوره دوم
شهریور ۱۳۶۹ شماره ۱۸

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)



زنده باد

مارکسیسم - کونیسم - مائوئیسم!
دراحتزاز باد پرچم ظفر نمون جنگ خلق!
زنده باد کمونیسم!

مارکسیسم، کونیسم، مائوئیسم، منشور
مندی دوم از اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

<p>خاورمیانه: طرح های امپریالیستی؛ واقعیات عینی</p> <p>۷</p>	<p>مائوئیسم در ایران</p> <p>۱۵</p>	<p>پیشرفت مهم مائوئیستهای افغانستان</p> <p>۴۰</p>	<p>درباره استراتژی جنگ خلق</p> <p>۲۰</p>	<p>گزارش سیاسی</p> <p>۲</p>
--	--	---	--	---------------------------------

گزارش سیاسی

در بهار ۱۳۶۹، نشست کمیته رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران شد. در اینجا به درج بخشی از متن گزارش سیاسی ارائه شده به این نشست میپردازیم.

I- اوضاع جهانی

الف - بلوک شرق

تحولات اروپای شرقی و شوروی و بطور کلی بلوک شرق در آستانه دهه جدید برآستی حیرت انگیز بود. این تحولات فروپاشی تقریبی رویزیونیسم مدرن یا روسی را به همراه آورد که قریب به سی و پنج سال یک امپراتوری امپریالیستی را پشتوانه قدرت خود داشت. تأثیرات عمیق و گسترده این واقعه تاریخی مهم بر سیر تحولات جهان بالاخص انقلاب جهانی را هنوز بطور کامل نمیتوان برآورد کرد. اما کاملاً روشن است که فواید زیادی برای اردوی ستمدیدگان، برای اردوی انقلاب جهانی، دارد. در سرمقاله «حقیقت» شماره ۱۷، تحت عنوان «رویزیونیسم مرد، زنده باد کمونیسم» تاریخچه کوتاهی از این دشمن مزور و قدرتمند ارائه گشته و به آن عوامل عینی و ذهنی دخیل در طول حیات سوسیال امپریالیسم شوروی اشاره میشود که دست بدست هم داده، اینگونه وی را به ورشکستگی آشکار و اضمحلال کشانند.

همراه با این واقعه، کارزار ضد کمونیستی مشترک بورژوازی شرق و غرب - امپریالیستها، سوسیال امپریالیستها، رویزیونیستها و تمام مرتجعین جهان - آغاز شد. شعار مرکزی این کارزار چنین است: «کمونیسم مرد». آنان بدین ترتیب میخواهند صدای فروپاشی رویزیونیسم روسی و بحران در دژهای یکی از دوابرقدرت امپریالیستی را در این هیاهو پنهان ساخته و همزمان این دروغ را در میان توده های انقلابی اشاعه دهند که «این کمونیسم است که فرومیپاشد و پیروزی و ابدالدهر بودن نظام سرمایه داری به اثبات میرسد».

بحران در بلوک شرق، بخشی از بحران بین المللی نظام امپریالیستی است؛ این واقعیتی است که نه تنها در کشورهای تحت سلطه، که درون دژهای امپریالیستی نیز بوضوح بچشم میخورد و هرچه آشکارتر شدن آن، توخالی و مسخره بودن تبلیغات هیستریک بین المللی امپریالیستها و مرتجعین را به توده های عادی هم نشان میدهد - این امر حتی در مورد اهالی کشورهای اروپای شرقی که ظاهراً قرار است

آرزومند نظام سرمایه داری نوع غربی باشند هم صادق است. هرچند بورژوازی بین المللی بواسطه در کف داشتن قدرت سیاسی و بالنتیجه انحصار بر وسائل تبلیغاتی و خلق افکار عمومی در جهان) ممکن است در این زمینه موفقیتهایی کسب کند، اما از لحاظ استراتژیک همچنان ناتوان و بدبخت باقی خواهد ماند؛ چرا که حاکمیتش بر استثمار و ستم اکثریت مردم جهان استوار است - ستم و استثمار که هر ثانیه شدت مییابد. بنابراین، پایه مادی برای دیرپا بودن تبلیغات ضدانقلاب جهانی در میان ستمدیدگان نیست.

شک نیست که بواسطه تحولات شرق، حال احزاب و سازمانهای رویزیونیست طرفدار شوروی بسیار نزار گشته و در بحرانی عمیق فرورفته اند. موقعیت رویزیونیستهای طرفدار چین نیز با قتل عام میدان «صلح آسمانی» پکن وخیمتر شده است. بعلاوه جریانات انحلال طلب و رفرمیستی نظیر «حزب کمونیست ایران» نیز دست کمی از آنها ندارند. رهبران اپورتونیست این جریانات در مواجهه با اوضاع کنونی به وضوح سپر انداخته زیر باورهای سست پیشین خود زده و عاجز از توضیح این امر برای پایه های خویشند. (۱)

در مقابل، اوضاع برای رهروان کمونیسم انقلابی (مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم) مساعدتر شده است:

اولاً، این وقایع قدرت ایدئولوژی ما را آشکارتر ساخته است. تاریخچه ما مائوئیستها در رابطه با شوروی پاک و روشن است. یکی از بزرگترین مبارزات جنبش کمونیستی بین المللی تحت رهبری مائوتسه دون در افشای ماهیت شوروی و دلایل احیاء سرمایه داری در آنجا و تبدیل شوروی به یک قدرت امپریالیستی براه افتاد. مائوتسه دون مارکسیست - لنینیستهای جهان را به طرد احزاب رویزیونیست وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی و بازسازی جنبش بین المللی کمونیستی دعوت کرد. او نه تنها ماهیت و عملکرد شوروی را افشاء کرد، بلکه با تکامل مارکسیسم در زمینه شناخت عمیقتر و عالیتر از قوانین سوسیالیسم، به ما کمک نمود تا در مقابل موارد مشابه یا وقایعی مانند تحولات کنونی شرق خلع سلاح نشویم. مائوتسه دون رهبر کبیر پرولتاریا در بحبوحه عظیمترین تلاشهای طبقاتی بشر برای ساختن دنیائی نوین آنچنان علم کمونیسم را مستحکم، پیشرفته و آبدیده ساخت که امروزه ما کمونیستها در مواجهه با چالش ها نه تنها احساس ضعف نمیکنیم، که با شادابی و روحیه بالا به استقبالش میشتابیم. برای ما روشن است که چرا برخی از منتسبین به مارکسیسم - لنینیسم، در اوضاع کنونی اعتماد خود به کمونیسم و انقلاب را از دست داده، سرخورده گشته اند: آنها در این مصاف، خلع سلاح هستند. آنها مسلح به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم نیستند.

ثانیاً، برای دهها سال یک جنبه از مبارزه ما جهت هموار کردن راه انقلاب پرولتری عبارت بود از افشای ماهیت یکسان دو نظام غرب و شرق برای توده های تحت ستم جهان و نشان دادن این که تضاد بین دوبرلک شرق و غرب، تضاد بین دو سیستم و دو راه و دو آینده برای بشریت نبوده، بلکه این دو در اساس یک راه، یک نظام و یک نکت و درد هستند تحت دو شکل و دو نام متفاوت. اینک، یکسان بودن ماهیت غرب و شرق واضح و میرهن گشته است.

برای اولین بار پس از بقدرت رسیدن رویزیونیستها در شوروی، گشایشهای مهمی برای اشاعه کمونیسم واقعی در آن جامعه و در

۱- لازم به تذکر است که رژیم چین بدلائیل تاکتیکی سیاستی کمی متفاوت از رژیمهای اروپای شرقی را در پیش گرفته است. به عبارت دیگر نه تنها بطور آشکار علم ضدیت با کمونیسم را برنداشته بلکه برخلاف سالهای اول حکومتش ژست مارکسیست ارتدکس گرفته و تحت این ماسک دست به شکار و قتل عناصر انقلابی و مائوئیست میزند. یکی از دلایل رژیم چین برای استفاده از این تاکتیک کثیف آنست که محبوبیت مائوتسه دون به اوج رسیده و جنبش توده ای برای احیاء خاطرات و آموزه های مائو جهت ضدیت با این رژیم براه افتاده است. طبق آمار خبرنگاران غربی دیدار کنندگان شائو شان یعنی محل تولد مائوتسه دون نسبت به سال ۸۲ - ۸۳، کیفیتاً و بطرز عجیبی جهش کرده است و پس از قتل عام تین آن من توده ها دفاتر یادگاری محل دیدار را پر از اشعاری در وصف مائو و علیه رژیم چین کرده و یادآوری کرده اند که در زمان مائو هرگز از این چیزها نبوده و او اگر زنده بود چنین اتفاقی نمی افتاد.

دیگر جوامع اروپای شرقی ایجاد شده است. این هم جنبه دیگری از اوضاع مساعد حاضر است. پرولتاریای انترناسیونالیست تا بحال از این اوضاع استفاده هائی برای پیشروی انقلابی کرده است، اما بیش از اینها میتوان و باید انجام داد. این امر هم در ایران صادق است و هم جهان.

مائوئیستها در نتیجه فعالیت خود دو امتیاز کسب کرده اند که در اوضاع کنونی میتوان از آنها جهت پیشروی، استفاده کیفیتا بیشتری نمود: اول، تحکیم و گسترش نفوذ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و احزاب و سازمانهای آن؛ دوم، پیشرفتهای جنگ خلق در پرو.

از قدرت ایدئولوژیک، سیاسی و عملی جنبش ما همان بس که در اوج تبلیغات عوامفریبانه ضد کمونیستی بورژوازی بین المللی، دهها هزار اعلامیه «خطاب به مردم اروپای شرقی» که نقل قولی از مائوتسه دون آغازگر آن بود را به زبانهای گوناگون مردم خود این کشورها در میان کارگران و جوانان و زنان شرق توزیع نمود. این اعلامیه در مراکز قدرت «جنبش همبستگی» لهستان که قرار است «آس ضد کمونیستی غرب» باشد با استقبال باورنکردنی روبرو شد. این ضربه محکمی بود بر ادعای دروغین «کمونیسم مرد»، در عین حال، این فقط گوشه ای از ضد حمله ایدئولوژیک بین المللی ما مائوئیستها محسوب میشود. تجربه فعالیت تبلیغی در کشورهای اروپای شرقی نشان داد که مائوئیسم و جنبش ما نه تنها میتواند محور یک جنبش کمونیستی بین المللی قدرتمند شود بلکه میتواند به پرچم طغیانگری پرولتراها، جوانان عاصی و خلقهای ستمدیده بدل گردد. حمله ضد کمونیستی هیستریک بورژوازی بین المللی هواداران صادق انقلاب و کمونیسم را بسوی ما خواهد راند؛ چرا که در این مصاف قدرت ایدئولوژی ما و خط سیاسی ما و توان عملی ما، و چوبین پای بودن انواع و اقسام «تئوری» های سائتریستی و من درآوردی «مارکسیستی» - که از زمان مرگ مائو و کودتای رویزیونیستی چین مُد شدند - را خواهند دید، طلایه های این روند از هم اکنون قابل مشاهده است.

از طرف دیگر، تحولات در بلوک شرق و چرخش در سیاستهای جهانی شوروی ورشکستگی جنگهای چریکی یا جنبشهای «رهائیبخش» وابسته به شوروی را آشکارتر کرده است: از ساندینیستها در نیکاراگوا گرفته تا کنگره ملی در آفریقای جنوبی، فارابوندومارتی در ال سالوادور و غیره. درست در همین زمان، شاهد پیشرفتهای عظیم جنگ خلق در پرو بوده ایم؛ تا آنجا که خونخوارترین و مجهزترین ارتش جهان - یعنی نیروهای نظامی امپریالیسم آمریکا - تصمیم به مقابله مستقیم با آن گرفته است. یانکی ها فکر میکنند که اکنون بواسطه تخفیف تضادهایشان با سوسیال امپریالیسم شوروی و به اصطلاح «انفراد» کمونیسم در سطح جهانی

خواهند توانست با خیال راحت تهاجمی نظامی را علیه جنگ خلق در پرو به پیش برده، به «یک ضربت» کارش را بسازند و هیچکس هم صدایش در نیاید. آمریکا میرود که با مداخله نظامی گسترده نیروهایش در پرو یا بطریق دیگر، نظیر سپردن این مأموریت به ارتش ارتجاعی برزیل و امثالهم، یک ویتنام دیگر بسازد؛ با این فرق که اینبار رهبری مائوئیستی در یکطرف معادله قرار دارد و جنگ خلق در پرو به آن اندازه رشد کرده که پوزه آمریکا را حتی بهتر از مورد ویتنام به خاک بمالد. بعلاوه، مائوئیستها در سطح بین المللی به آن حد متشکل و قوی هستند که این رویارویی را بین المللی نموده، جنبش کمونیستی بین المللی و انقلاب جهانی را جهش وار به پیش برانند. این رویارویی، مائوئیسم را به پرچم طغیانگری ستمدیدگان و استثمارشوندگان جهان بدل خواهد کرد. این بخشی از ضدحمله ایدئولوژیک کمونیستها علیه کارزار ضد کمونیستی کثیف امپریالیستها و مرتجعین و رویزیونیستها خواهد بود. مائوئیستها با ساختن احزاب کمونیست و برپائی جنگ خلق در بخشهای دیگر جهان، و همچنین حمایت معین از جنگ خلق در پرو، این ضد حمله را گسترده و گسترده تر خواهند ساخت.

ما مائوئیستها با استفاده از اوضاع مساعد و با پیشبرد فعالیتهای خود، پرچم سرخ مائوئیسم را در کف ستمدیدگان بپاخته چارگوشه جهان خواهیم نهاد. برای استفاده همه جانبه از این اوضاع باید آموزشهای مائوتسه دون را فراگیر کرده و خود نیز در سطحی عالیتر آنها را جذب کنیم.

ب - تغییرات در مناسبات امپریالیستها

تغییرات مهمی در مناسبات امپریالیستها بالاخص بین بلوک شرق و غرب رخ داده است. رقابتهای دو بلوک امپریالیستی غرب و شرق بسرکردگی آمریکا و شوروی آنان را در دهه ۱۹۸۰ به آستانه یک جنگ جهانی هسته ای رساند. سیاستهای نوین سوسیال امپریالیسم شوروی در سطح جهانی که با نام گورباچف مشخص میشود، موجب آغاز دور نوینی در مناسبات دو بلوک امپریالیستی شده که مشخصه اش کاهش رقابتهای تنش آفرین و افزودن بر تبانی است. هرچند امروزه تبانی به جنبه عمده مناسبات بین شوروی با آمریکا و اروپا تبدیل شده، اما تعمیق بحران نظام امپریالیستی و نتیجتا تشدید تمامی تضادهای این سیستم در جریان است. در حالی که تضادهای میان دو بلوک امپریالیستی غرب و شرق بسرکردگی آمریکا و شوروی تخفیف یافته، دیگر تضادهای درون امپریالیستی، مثلا تضاد مابین امپریالیستهای غربی حدت یافته است. بطور کلی میتوان گفت اوضاع جهانی بواسطه تغییرات مهمی که در تضاد عمده در سطح بین

المللی رخ داده، بسیار سیال گشته است. با انکشاف بیشتر اوضاع و تشبیت پروسه های بجزریان افتاده، تضاد عمده از میان تضادهای اصلی جهان مشخص خواهد شد.

تبانی آمریکا و شوروی در برخورد به یک سلسله جنگهای منطقه ای مانند افغانستان، جنگ خلیج، کامبوج و نیکاراگوئه مشهود است. شک نیست که در جریان این تبانی ها، رقابتهایشان را نیز پیش میبرند چرا که هر کدام سعی دارد نتایج را به نفع منافع امپریالیستی خود تمام کند. در نتیجه تحول در مناسبات بین امپریالیستها، دو ائتلاف نظامی ناتو و ورشو نیز دستخوش تغییراتی گشته اند. با تحولات سیاسی و اقتصادی در اروپای شرقی - بویژه وحدت دو آلمان - پیمان ورشو تحلیل رفته و در آستانه اضمحلال قرار گرفته است. همراه با تخفیف تضادهای بین دو بلوک، تضادهای درون بلوک غرب حدت یافته است. آلمان که بشابه مهمترین قدرت اروپا در حال سربلند کردن است با شوروی منافع نزدیکی یافته و مشخصا با این کشور بر سر اروپای شرقی بده و بستان دارد. بلوک غرب بالاچار به اینکه آلمان از استقلال عمل در برقراری مناسبات و انجام معاملات سیاسی و اقتصادی با شوروی برخوردار باشد تن داده است. در نتیجه این تحولات، پیمان ناتو دستخوش از هم گسیختگی گشته و تغییرات مهمی در آن صورت گرفته است. بطور نمونه این پیمان، استراتژی «جواب نرمش پذیر» که در رابطه با حمله هسته ای به شوروی از سکوهای مستقر در اروپا بود را کنار گذاشته است. با این وجود، غرب و شرق سلاحهای هسته ای استراتژیک خود را همچنان در انبان دارند و کماکان بسوی هم نشانه رفته اند.

یکرشته تجدید سازماندهی در ساختارهای سیاسی جهان، از نتایج دیگر مناسبات نوین شرق و غرب میباشد. تغییر در حکومتهای اروپای شرقی، و وحدت دو آلمان جزء مهمترین نتایج محسوب میشوند. بعلاوه، امپریالیستها تلاش دارند با استفاده از جوی که اکنون بر مناسباتشان غالب شده دست به یکسری بازسازیهای اقتصادی بزنند تا بحران نظامشان را تخفیف بخشند. برجسته ترین و مخاطره آمیزترین آنها، بازسازی اقتصادی در شوروی و اروپای شرقی و ازدیاد نقاط تماسشان با سرمایه ها و نظام مالی غرب است. تقسیم «مسئولیتها» نوین بین کشورهای غرب بخشی دیگر از این تلاشها است.

اما بازسازیهای جاری در حیطه مناسبات و ساختارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی همگی قسمی بوده، در چارچوب پوسیده ای انجام میگیرند که پس از جنگ دوم و بر پایه نتایج آن ساخته و پرداخته شد. از این رو، بحرانی که جهان امپریالیستی از اواسط دهه هفتاد دچارش شده را درمان نخواهد کرد. امپریالیستها فقط با زور آزمائی قهرآمیز در ابعاد جهانی - یعنی جنگ تجدید تقسیم جهان - قادر به بازسازی اساسی مناسبات سیاسی غالب بر جهان

گزارش سیاسی

امپریالیستی خواهند بود - البته اگر انقلاب، نفس آنان را نگیرد. فقط پس از چنان جنگی است که سرمایه بین المللی در محیط سیاسی «مناسب تری» میتواند دور نوین انباشت خود را بیاغزد. مارپیچ انباشتی که سرمایه بین المللی بر بستر مناسبات سیاسی معین پس از جنگ دوم آغازید با جنگ یا انقلاب - یا آمیزه ای از این دو - پایان خواهد یافت؛ هرچند این مسیر با افت و خیز بسیار، با بازسازی قسمی بسیار در حیطه های سیاسی و اقتصادی، نظامی طی خواهد شد. در هر صورت، تحولات کنونی این مارپیچ مسلما تاثیرات خود را بر نتایج آن خواهد گذارد. این امر را هم در رابطه با صف بندیهای جدید در يك جنگ امپریالیستی مشاهده خواهیم کرد و هم در زمینه گشایش دورنماهای نوین برای انقلاب در سطح جهانی. امواج بحران و مقاومت در شوروی و اروپای شرقی فقط نمونه و طلایه ای غافلگیر کننده از این دورنما محسوب میشود.

ج - تبانی امپریالیستها علیه انقلاب؛ روند انقلاب

تبانی امپریالیستها در رابطه با ممانعت از انقلابات در نقاط مختلف جهان کاملا هوداست. در برخورد به آفریقای جنوبی، فلسطین، و حتی اروپای شرقی چنین روندی مشهود است. تمامی امپریالیستهای شرق و غرب ماجراجوییهای نظامی آمریکا در آمریکای لاتین را مجاز شمرده اند. آمریکا در صدد است که «حیاط خلوت» خود را محکم کند. مولفه اقتصادی این سیاست عبارت است از تلاش برای تخفیف بحران قرض در آمریکای لاتین که بر فقر و فاقه مردم خواهد افزود و خود همانند يك دینامیت سیاسی عمل خواهد کرد. مولفه دیگر، راه حل نظامی است که فعلا قرار است تحت نام «جنگ علیه مواد مخدر» در پرو، کلمبیا، بولیوی (معروف به منطقه آند) به پیش برده شود. تجاوز به پاناما پیش درآمد این برنامه و طرح آزمایشی آن بوده است. مسلما لبه تیز حمله آمریکا علیه جنگ خلق در پرو خواهد بود. آنها خوب میدانند که بر بستر اوضاع انفجاری آمریکای لاتین پیروزی يك انقلاب - آنها يك انقلاب مائوئیستی که به هیچ قدرت امپریالیستی و ارتجاعی وابسته نیست - تمام آمریکای لاتین را به کام آتش انقلاب کشانده و گرمای آن مسلما به خود آمریکا و حتی فراتر از قاره آمریکا هم خواهد رسید.

تضادهای طبقاتی در سطح جهانی حدت یافته و لبه تیز آن، تضاد بین خلقهای ستمدیده جهان و امپریالیسم است. خیزشهای توده ای علیه ستم و استثمار بطور روزافزون وجه

برجسته تری از چهره جهان را شکل میدهد. بسیاری از نقاط جهان آبستن تحولات و طغیانهای انقلابی است. کشورهای تحت سلطه «مرکز توفانهای» انقلابی میباشد، اما در کشورهای سرمایه داری و امپریالیستی - مشخصا در بلوک شرق - نیز شاهد طغیانهای توده ای علیه وضع موجود بوده ایم. طلایه های خیزش توده ای در کشورهای سرمایه داری و امپریالیستی غرب - فی المثل در ایالات متحده - هم پدیدار گشته است. معذالك عنصر ذهنی انقلاب ضعیف بوده، مانع از آن است که توده های ستمدیده جهان در مبارزات خود به سطحی کیفیتا عالیتر از آنچه که برای دو دهه گذشته در نقاط مختلف جهان جریان داشت، برسند. امپریالیستها و مرتجعین با تمام قوا تلاش میکنند که با روشهای گوناگون سرکوب و فریب و معامله با یکدیگر مانع طغیان توده ها و از آن مهمتر مانع شکل گیری پیشاهنگ و رهبری واقعا انقلابی - یعنی کمونیستی - در راس توده ها گردند. روند عمده در سطح جهان میتواند انقلاب گردد چرا که زیربنای عینی این امر حدت یابی فزاینده تضاد میان امپریالیسم و ارتجاع با پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان است. اما برای عمده شدن این روند، تداخلی دیالکتیکی از فاکتورهای عینی و ذهنی لازم است. انقلاب نیازمند يك قطب محکم، سازش ناپذیر و الهام بخش در سطح جهان است. عمده شدن روند انقلاب در جهان به مقدار زیادی وابسته است به فاکتور ذهنی یعنی فعالیتهای کمونیستها برای تامین رهبری پیگیر در راس مبارزات توده ها. در غیر اینصورت انرژی انقلابی ستمدیدگان به هرز رفته و امپریالیستها - البته با مشکلات فراوان - باز هم مانند دو دهه گذشته در به کجراه بردن انقلابات و توده های انقلابی موفق خواهند گشت؛ و از وقوع انقلابات پیروزمند و نابودی حلقه های مهمی از زنجیر نظام امپریالیستی و تبدیل آنها به مناطق سرخ پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان ممانعت بعمل خواهند آورد. در دو دهه هفتاد و هشتاد میلادی بسیاری از جنبشهای رهاثیبخش تابع مطامع و رقابتهای امپریالیستهای رقیب شدند و امپریالیستها با انواع دسائس نه تنها مانع از آن شدند که خیزشهای انقلابی توده ها بستر تولد نیروی رهبری کننده پیگیر و کمونیست شود، بلکه تا حد زیادی انرژی انقلابی توده ها را به خدمت اهداف خود در آوردند. این امر بدرجات و اشکال گوناگون در مورد جنبش فلسطین، ظفار، آنگولا، صحراء اریتره، آفریقای جنوبی و برخی جنبشها در آمریکای لاتین بروز یافت. امپریالیستها، کشتار کمونیستهای واقعی را با اشکال رنگارنگ عوامفریبی برای به کجراه کشاندن جنبش توده ها همراه ساختند. در حال حاضر همین سیاست سرکوب و فریب بر پایه تبانی های امپریالیستی و به شکلهای دیگر به پیش میرود. با وجود کاهش رقابتهای حادی که نیروی امپریالیستهای غرب و شرق را تهی میساخت، و تبانی بیشتر آنها علیه انقلابات، دست

قدرتهای جهانی همچنان ضعیف است؛ زیرا نظام جهانی - چه در غرب و نیمه مستعمراتش، چه در شرق و اقمارش - چیزی جز گرسنگی و سرکوب و فریب ندارند که به اکثریت مردم جهان عرضه کنند. در دهه ۱۹۶۰، تضاد بین پرولتاریا و خلقهای ستمدیده با امپریالیسم آنچنان حاد شد که به تضاد عمده جهان بدل شد؛ بنوعی که همه چیز را تحت الشعاع قرار میداد. اما در آن دوره، وجود چین سرخ تعیین کننده ترین فاکتور ذهنی در عمده شدن روند انقلاب در جهان بود. این به معنای کم بها دادن به نقش ویتنام و جنبش های رهاثیبخش دیگر جاری در جهان در آن زمان نیست؛ بلکه تاکید است بر اینکه بدون يك قطب محکم پرولتاری در جهان، جنگ ویتنام و جنبشهای دیگر نیز به آن درجه از رادیکالیسم و استقلال که دیدیم پیش نمیرفتند و آنقدر که مشاهده شد به امپریالیسم و در راس آن آمریکا ضربه نمیزدند. اگر در آن دوره این قطب الهام بخش و جهت دهنده و متحد کننده پرولتاری، چین سرخ بود اکنون میتواند مثلا بصورت جاری شدن چند جنگ خلق مائوئیستی، تبدیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به يك جنبش قدرتمند بین المللی، و یا کسب قدرت در پرو بظهور رسد. اوضاع جهان بسیار سیال و پیچیده است، اما تشخیص تضادهای روندهای فوق الذکر و تعیین موقعیت آنها امری است مهم و امکانپذیر. تحلیل از اوضاع عینی جهان (و ایران) مسئله ای آکادمیک نیست. برای آنکه بتوانیم استراتژی جنگ خلق را برای تحقق وظیفه مرکزیمان پیروزمندان پیاده کنیم باید از اوضاع شناختی صحیح داشته باشیم. این بما کمک میکند که با انعطاف کافی و برنامه های درست، استراتژی خود را به اجراء گذاریم. تحلیل از اوضاع عینی جهان - از تضاد عمده و تضادهای جهان - را همیشه باید با داشتن نگاهی بر استراتژی و پیاده کردن پیروزمندان آن انجام داد؛ یعنی بمشابه کاری برای دستیابی به شناخت از وضعیت و برنامه های دشمن، تشخیص فرصتهای پیشروی انقلاب، موانع و پیچیدگیهای راه پیشروی و بطور خلاصه، شناخت از مختصات میدانی که در آن وظیفه مرکزی خود را دنبال میکنیم.

II - اوضاع جهانی و ایران

آنچه موقعیت ایران را در سیاستهای دهه گذشته در جهان برجسته میکرد آن بود که دو رشته از تضاد های اصلی عصر امپریالیسم، یعنی تضاد بین پرولتاریا و خلقهای ستمدیده با امپریالیسم، و تضاد مابین امپریالیستها بشدت در اینجا منعکس میشد. آغاز و ادامه جنگ ایران و عراق بطرق مختلف و پیچیده ای

به هر دو اینها مربوط بود. (۱) دوره نهائی جنگ و دمیدن به آتش آن از سوی امپریالیستهای غرب و شرق عمدتاً مربوط بود به حدت یابی رقابتها و مانورهای خصمانه دو ابرقدرت در خاورمیانه، تحت پوشش این جنگ، امپریالیسم آمریکا و امپریالیستهای اروپای غربی بطرز بیسابقه ای خلیج و اقیانوس هند را از جنگ افزارهای هسته ای خود انباشتند.

تخفیف رقابتها و ابرقدرت نقش مستقیم و فوری در توافق بر سر ختم جنگ و آوار کردن ایران به قبول آتش بس داشت. هرچند آنان همیشه آگاه بودند که ادامه جنگ میتواند بر خرمن خشم توده های ستمدیده ایران آتش بکشد اما حدت تضادها و رقابتها آنان مانع از اقدامی در جهت خاتمه جنگ میشد. طی دهه ۱۹۸۰، غرب و شرق در چارچوب رقابتهاشان میکوشیدند جنبشهای رهاکنش را تابع خود سازند و در عین حال، برای سرکوب انقلابات و توده های انقلابی با یکدیگر تبانی کنند. آنها در ایران، حداکثر همکاری را با رژیم ارتجاعی اسلامی در قتل عام انقلابیون کمونیست و توده های انقلابی، و سرکوب جنبشهای توده ای میکردند و در عین حال در خدمت پیشبرد رقابتها و منافع خود بر آتش جنگ می دمیدند. ادامه جنگ ایران را هرچه بیشتر به نقطه انفجار نزدیک میکرد. نه آمریکا این را در منطقه ای که به انفجاری ترین منطقه دنیا معروف شده میخواست و نه شوروی که به اوضاع بحران درون شوروی و بالانحص جمهوری های آسیائی هم مرز ایران واقف بود. اما آنچه آنان را قادر ساخت که به توافقاتی برای پایان دادن به یکرشته تضادهای منطقه ای خود برسند چرخش در مناسبات آنها در سطح جهانی بود.

واضح است که دو ابرقدرت آن رقابتها تب آلود گذشته را در منطقه خلیج مانند سابق پیش نمیبردند و تغییرات در این زمینه آشکار است. بطور نمونه، آمریکا قرار دفاعی یکجانبه ای که در دوران کابینه کارتر بهنگام آغاز جنگ ایران و عراق صادر شده بود را ملغی اعلام کرده است. طبق این قرار آمریکا مکلف بود در صورت عبور نیروهای نظامی شوروی از خط مرزی شمال و شمال شرقی ایران، بهر وسیله منجمله سلاحهای هسته ای، آنها را نابود کند - چرا که هر ذره خاک ایران جزء منطقه امنیتی ایالات متحده محسوب میشود دولت آمریکا ضمن الغای این قرار اعلام کرد که اینک فقط به حفظ منافع خود در آبهای خلیج میپردازد. از سوی دیگر، بر بستر تغییرات یاد شده در دوره حاضر شاهد دستیابی شوروی به برخی

امتیازات اقتصادی در ایران هستیم که سالیان سال خوابش را میدید. اینک مرزهای دو کشور برای اولین بار در دوره پس از جنگ دوم بروی اهالی مناطق مرزی باز شده است و روبل در ایران به چند برابر قیمت در بازار سیاه معامله میشود. با اینحال، باید تاکید کرد که کاهش درجه رقابتها حاد گذشته غرب و شرق به معنای دست کشیدن آمریکا از ایران نیست. ایران و منطقه خلیج برای طرفین اهمیت حیاتی دارد و مسلماً شاهد ادامه رقابتها آنها به اشکال مختلف خواهیم بود.

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد موقعیت سایر قدرتهای امپریالیستی با توجه به تغییرات جاری در منطقه و ایران است. بطور مشخص، امپریالیسم آلمان که با وحدت دو آلمان به قدرت اقتصادی و سیاسی مهمی در جهان بدل میشود مایل است نفوذ گذشته خود در خاورمیانه را احیاء کند. آلمان برای تحقق این هدف از روابط نزدیکی که طی دهسال گذشته - بخشا به نیابت از سوی بلوک غرب - با ایران برقرار کرده، سود خواهد جست. از «تقسیم مسئولیتهای» جهانی که در کنفرانس اخیر سران هفت کشور صنعتی صورت گرفته بر می آید که آلمان و ژاپن با استفاده از ضعف اقتصادی و دیگر مشکلات آمریکا، از اهرمهای اقتصادی و سیاسی بیشتری در خاورمیانه برخوردار خواهند شد. همه اینها بخشی از «بازسازیهای قسمی» است که قرار است در سطح جهانی به پیش رود؛ بدون شك در منطقه حساسی مانند خاورمیانه این «بازسازیها» در آرامش و بسهولت انجام

خواهد شد. با در نظر گرفتن اوضاع کلی و عوامل گوناگون چنین بنظر میاید که رژیم ایران - خواه جمهوری اسلامی بماند یا اینکه جایش را به رژیم ارتجاعی دیگری بدهد - سک زنجیری يك قدرت امپریالیستی (نظیر دوران شاه) نخواهد بود. امپریالیسم آمریکا در ایران نقش سلطه گر عمده را خواهد داشت، اما قدرتهای امپریالیستی دیگر - حتی شوروی - نفوذ و اهرمهای مهمی را دارا خواهند بود. موقعیت انحصاری آمریکا بر ایران با وقوع انقلاب ۵۷ بشدت مورد ضربه قرار گرفت. اکنون نه توان اقتصادی يك قدرت امپریالیستی (حتی امپریالیسم آمریکا) اجازه احیاء آن شکل از حاکمیت امپریالیستی یعنی سلطه بلامنازع يك امپریالیست بر ایران را میدهد، و نه تناسب قوای بین امپریالیستها در سطح جهانی. قدرتهای مختلف بر بستر اوضاع کنونی جهان سعی دارند مناسبات خود را بشکلی متفاوت از گذشته در ایران سازمان دهند. البته این کار و این مناسبات بدون تضاد و کشمکش پیش نخواهد رفت. نفوذ چند قدرت امپریالیستی در يك کشور تحت سلطه معمولاً باعث شکل گیری يك رژیم چند پارچه و تضعیف کارآئی دولت مرکزی و ارگانهای اداری و نظامی آن میشود. دولت مرکزی ضعیف همیشه مساعد حال شروع جنگ خلقی و رشد آن است! این هم يك جنبه دیگر از آینده رژیم و دولت ارتجاعی در ایران

است.

امپریالیستها تلاش خواهند کرد با متشکل کردن رژیمهای ارتجاعی منطقه در پیمانهای نظامی و سیاسی منطقه ای توان جمعی آنان را در مقابله با معضلاتشان و مشخصاً علیه انقلاب بالا برند. واقعیت آنست که بحران دول تحت سلطه در هر سه قاره يك مرض عمومی است و مشخصه یکی یا یکسری خاص از آنها نیست. این بخشی از مقوله «از هم گسیختن جهان پس از جنگ دوم» است. این دولتها که عمدتاً وابسته به غرب هستند، طی چند دهه بر پایه توان سرمایه بین المللی (که خود نتیجه بازسازی ساختار جهان توسط جنگ دوم بود) و پیشبرد طرحهایی مانند «انقلاب سفید»، «اتحاد برای ترقی» و غیره، و سرکردگی بلامنازع آمریکا شکل گرفتند و سپس بر بستر رقابت و تدارک امپریالیستها برای دست زدن به جنگ سوم پرورانده شدند. امروزه همه امپریالیستها معترفند که تمام تلاشهای چند دهه گذشته آنها در رابطه با این کشورها بضد خود بدل گشته و اکنون نمیدانند برای تحکیم دول وابسته به خود چه باید بکنند و چه بازسازیهایی میتوانند انجام دهند. تمویض حکومتها و رژیمها یکی از راه چاره های امپریالیستی بوده، اما موارد فلیپین و آمریکای لاتین و غیره ثابت میکند که این اقدام حکم مسکنی موقتی دارد. از بلای فروپاشی که بجان ساختارهای دولتی ساخته و پرورده امپریالیسم افتاده میتوان دو نتیجه گرفت:

اولاً، امپریالیستها در کل نسبت به دهه ۱۹۶۰ از ذخایر (نقاط قوت) بمراتب کمتری برای حفظ سلطه خود بر جهان برخوردارند. ثانیاً، از هم گسیختگی نسبی این دول - بالاخص در کشورهایی نظیر ایران که توجیهی ویژه به ساختن و پرداختن يك دولت مقتدر مرکزی در آنها شد - فاکتور عینی فوق العاده مساعدی در خدمت آغاز و گسترش جنگ خلق، و برپائی و حفظ مناطق سرخ است. در دهه ۱۹۷۰، بوجود آمدن يك دولت متمرکز قدرتمند با بازوهای نظامی و اداری گسترده و ثبات نسبی از نقاط قوت ضد انقلاب در برخی کشورهای تحت سلطه استراتژیک مانند ایران بود. در اینجا قصد نفی این حقیقت را نداریم که رشد ناموزون انقلاب در اغلب کشورهای تحت سلطه معمولاً امکان آغاز جنگ خلق را در نقاطی - بشرط موجودیت حزبی پرولتری با خط درست - فراهم میسازد. مقصود ما تاکید بر يك تغییر مهم در رابطه با موقعیت دولتی است که باید سرنگون شود. اگرچه هنوز در ایران يك دولت متمرکز نسبتاً قدرتمند موجود است، اما بهیچوجه نمیتوان آنرا با تمرکز و انسجام و کارآئی سازمان دولت در زمان رژیم شاه مقایسه کرد. بنا بر آنچه گفته شده، فاکتورهای عینی مساعد شرایط پیشروی انقلابی را فراهم میکند ولی نیروی لازم است که آنها را در جهتی درست مورد استفاده قرار داده و تقویت نماید.

۱- مثلاً میتوان به تلاش امپریالیستها برای فرسودن روحیه و انرژی انقلابی توده ها از طریق جنگ و استفاده جمهوری اسلامی از آن برای سرکوب انقلاب، یا استفاده هر کدام از امپریالیستها از پروسه جنگ برای محکم کردن جای پای خود یا یافتن جای پاهائی جدید در منطقه اشاره نمود.

گزارش سیاسی

الف - وضع بحرانی رژیم

در مقاله «وقت تنگ است» (حقیقت - شماره ۱۷) موقعیت بحرانی و ضعیف رژیم مورد بحث قرار گرفته است. همانگونه که از بحث اوضاع جهانی روشن است این موقعیت بحرانی، مسئله ای موقتی و فقط مربوط به این گروه و دار و دسته سیاسی حاکم نبوده، بلکه زیربنایش را از هم گسیختگی دولت تشکیل میدهد - جنگ ایران و عراق این موقعیت را وخیمتر ساخت، بنابراین، حتی اگر این رژیم عوض شود، موقعیت از هم گسیخته دولت (بمشابه دستگاهی که مستقل از نوع رژیم ارتجاعی حاکم، کارش کنترل و سرکوب توده ها، حفظ و تولید و بازتولید مناسبات اقتصادی و سیاسی مسلط میباشد) پابرجا خواهد بود. رژیم جمهوری اسلامی پس از سرکار آمدن با اتکاء به اعتبار سیاسی خود در بین بخشی از توده ها و وحدت نسبی درونیش این دولت را عمدتاً از طریق فریب مذهبی، ناسیونالیسم ارتجاعی حول جنگ خلیج و پوپولیسم ارتجاعی، و کشتار انقلابیون و اعمال سرکوب بمدت یکدهه سر پا نگهداشت. جمهوری اسلامی امروزه یکی از منفورترین رژیمهای دنیاست. این رژیم خصوصاً در بین توده های کارگر، دهقانان (عمدتاً فقیر و بی زمین و همچنین مهاجران روستایی)، ملل ستمدیده و زنان بشدت بی پایه و منفرد است؛ بحران گریبانگیر رژیم آنچنان عمیق است که حتی پایه هایش نیز مایوس و سرخورده گشته اند (این واقعیت بیشتر در تسلیم سریع نیروهای نظامی جمهوری اسلامی به قوای پیشمرگه در کردستان منعکس است)؛ ورشکستگی ایدئولوژیک رژیم برای عاشقان سینه چاکش هم آشکار شده و موج شك گرائی مراکز مذهبی را فرا گرفته است. حکومت ایران از نظر درونی پاره پاره است و جناح هایش مرتباً علیه یکدیگر توطئه میچینند. حتی امپریالیستها که بقصد شکستن کمر انقلاب، راه را بر قدرت گیری خمینی گشودند، به کار آئی این رژیم مطمئن نیستند.

تا آنجا که به اقتصاد ایران مربوط میشود، این اقتصاد نه صرفاً بحران زده که داغان است. اینک بحث در مورد معضلات سرمایه بوروکراتیک و بحران مزمن کشاورزی ایران در عالیترین محافل امپریالیستی جریان دارد. محافل مذکور تقریباً در این مورد متفق القولند که انقلاب سفید يك شکست بود و کشاورزی را داغان کرد، و استراتژیهای امپریالیستی برای ایجاد يك زیربنای صنعتی بادوام شکست خورد. کل اقتصاد ایران با نفت سر پا نگهداشته شده است. تزریق هر چه بیشتر دلارهای نفتی به اقتصاد معوج و بیمار ایران یکی از چاره های امپریالیستی خواهد بود، اما «راه حل» اساسی آنها برای تمام اقتصاد های بحرانی کشورهای تحت سلطه، منجمله ایران، طرح هائی از قبیل اعمال برنامه های ریاضت

کشی شدیدتر میباشد. در حالی که میدانند این راه حل يك «دینامیت سیاسی» است، تشدید سرکوب همیشه با این طرحها همراه میشود و برای اینکه از شدت انفجار توده ای بکاهند سرکوب را با دسائس و بازیهای سیاسی مخلوط میکنند.

بدین ترتیب همان بحران سیاسی - اقتصادی که منجر به سقوط شاه شد، شدیدتر از گذشته در ایران تحت جمهوری اسلامی خودنمایی میکند. تضادهای اجتماعی - منجمله در عرصه ملی، جنسی، شهر و روستا و غیره - حادثتر از همیشه شده اند. حتی قشر میانه ای که در طول رژیم شاه ساخته شد و قرار بود عامل ثباتی برای دستگاه حکومتی در ایران باشد، تحلیل رفته و صفوف اقشار زحمتکش و زیر خط فقر جامعه گسترده تر گشته است.

امپریالیستها و مرتجعین جمهوری اسلامی بخیال خود با تحمیل مصائب دهسال ضدانقلاب کربیه و خونخوار و يك جنگ ارتجاعی، پرولتاریا و خلقهای انقلابی ما را «رام» کرده اند؛ بدانسان که دیگر فکر انقلاب را بسر راه نخواهند داد. اما بوجود آمدن روحیه نوین طغیانگری و اعتراض، باطل بودن خیال دشمن را بخوبی نشان میدهد. تشدید ستم و استعمار طبقاتی، ملی و جنسی روحیه تعرضی را در میان توده ها هرچه بیشتر شعله ور میسازد. دیگر برای تمامی ستمدیدگان مثل روز روشن است که این رژیم چه کلاهبرداری بزرگی کرد و چگونه بنام انقلاب، آمال و آرزوهای انقلابیشان را سرکوب نمود. این ذهنیت با تشدید فقر و ستم عجین میشود، غبارهای یاس و ناامیدی دوران شکست را کنار میزند و به کینه ای تسکین نیافتنی و سوزان پا میدهد.

در مبارزات خلقهای ایران در دهسال گذشته مبارزات خلق کرد جای ویژه ای را کسب کرده است. سرکوب کردستان برای رژیم و امپریالیستها و تمام نیروهای سیاسی ارتجاعی اپوزیسیون بسیار مهم است. مسئله کردستان فقط مسئله مبارزه ملی عادلانه خلق کرد نیست، بلکه مسئله يك میراث انقلابی نیز در میان است. خلق کرد در دشوارترین سالهای ضدانقلاب به مبارزه ای سازش ناپذیر علیه رژیم ادامه داد. بر پایه این تجربه بسیاری از توده های انقلابی جمعبندی کرده اند که «ماهم باید مثل کردستان میگردیم!» در این دوره، موج نوینی از بیداری و مبارزه توده ها می رود که در ایران سربلند کند. با توجه به این امر، مرتجعین و امپریالیستها میدانند اگر قبل از اینکه کار از کار بگذرد بروی این میراث انقلابی خاك نپاشند و آنرا شکست خورده و بزانو درآمده و بی اعتبار سازند، توده های انقلابی نقاط مختلف ایران در اولین فرصت جمعبندی فوق را بعمل خواهند گذارد.

ب - نگاهی به نقاط قوت رژیم

طبعاً نقطه قوت زیربنائی رژیم در آنست که قدرت سیاسی را در کف دارد - ارتش و نیروهای امنیتی دارد، پشتوانه بین المللی دارد،

رسانه های گروهی دارد، جوانب مختلف جامعه را سازمان میدهد و بر آنها دیکتاتوری خود را اعمال میکند و غیره. این يك نکته عام است. تمام بخشهایی که در مورد ضعفهای رژیم گردیم مربوط به آن بود که نقاط ضعف این قدرت سیاسی کجاست و چگونه در مقابل آغاز و رشد جنگ خلق، شکننده خواهد بود. در نظر گرفتن نقاط قوت رژیم نیز بما امکان میدهد که با اتخاذ سیاستهای انقلابی صحیح، آنها را به نقاط ضعفش بدل کنیم. نکته عام دیگر آنکه، این رژیم (و بطور کلی این دولت) در مرکز و در شهرها نسبت به مناطق روستائی و دور از مرکز قدرت بیشتری دارد.

مهمترین نقطه قوت رژیم در آن است که يك اردوی قدرتمند انقلابی در مقابلش نیست. پیروزی بزرگ ضدانقلاب در ایران در دهه گذشته عبارت بود از بروی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی و سرکوب انقلاب توسط آن - با همکاری و پشتیبانی امپریالیستهای شرق و غرب. آنها انقلاب را عمدتاً با بکار بست «راه حل اندونزی» یعنی قتل عام کمونیستها و انقلابیون و پیشروان جنبشهای توده ای - یا به حبس در آوردن و به تبعید راندن زنده ها - سرکوب کردند. این ضربه بزرگی به انقلاب بود که رژیم مستاصل هنوز استفاده اش را میبرد. معذالک این پیروزی رژیم کامل نبود چرا که نتوانست پیشاهنگ پرولتاری را ریشه کن کند. ما نه تنها بزری پاشیدیم که در حال جوانه زدن است، بلکه علیرغم مواجهه با ضربات جدی توانستیم هسته رهبری آن جوانه ها - هسته حزب - را بسازیم.

یکی از پیروزیهای ارتجاع آن بود که بخش بزرگی از توده ها را گنج و متوهم ساخته، برای خود يك پایه توده ای ایجاد کرد که از عوامل بسیار مهم قدرتش بود. رژیم موفق شد انرژی شمار قابل ملاحظه ای از توده های ستمدیده و تحت استثماری که به سلاح زنک زده مذهب چنک انداخته بودند را بخدمت گیرد و به امیدهایشان خیانت کند. بعلاوه، ضد انقلاب توانست روحیه انقلابی توده ها را سرکوب کند، دستاوردهای انقلاب را از آنان بریاید و آنان را برای مدتی در روحیه خمودگی و شکست فروبرد. اما پیروزیهای اولیه رژیم طی چند ساله اخیر بحد خود بدل شد، بطوریکه بسیاری از پایه هایش را از دست داد. تجربه انقلاب و شکست آن، ماهیت ارتجاعی ایدئولوژی مذهبی را برای بسیاری از متوهمان سابق آشکار ساخته است؛ مذهب که مهمترین ایدئولوژی رقیب ماست اکنون بی آبرو شده، بطوریکه حتی پایه های رژیم هم شك گرا گشته اند. از سوی دیگر، علیرغم سرکوب شدید و جو پلیسی حاکم بر جامعه، مقاومت و مبارزه پراکنده کارگران و اقشار مختلف ادامه یافت. اینکه رژیم در کشتن روحیه مبارزه جویانه توده ها هرگز نتوانست به موفقیت کامل دست یابد، بدون شك با عجزش در خاموش ساختن مبارزه و جنگ عادلانه در کردستان مرتبط بود. بهر حال اینک وقایع و بقیه در صفحه ۱۴

خاورمیانه: طرح‌های امپریالیستی؛ واقعیات عینی

بحران نظام امپریالیستی در دهه ۱۹۷۰ و بلرزه در آمدن اقتصادهای معوج کشورهای تحت سلطه بسیاری از محاسبات آمریکا را برهم زد. وقوع انقلاب ۱۳۵۷ در ایران و سقوط یکی از قدرتهای منطقه ای آمریکا، ایجاد خلاء قدرت، بالا گرفتن روحیه ضدامپریالیستی و مبارزه جویانه ستمدیدگان خاورمیانه، و همچنین باز شدن راه نفوذ و تحرك بیشتر شوروی را معنا میداد.

وقایع دهه ۱۹۷۰، بحران جهان امپریالیستی را تعمیق و رقابت میان آمریکا و شوروی بمشابه سرکردگان دو بلوک غرب و شرق را تشدید کرد. روند جنگ بمشابه روند عمده خود را ظاهر ساخت و جهان را در دهه ۱۹۸۰ به آستانه برپائی يك جنگ هسته ای كشاند. سرشاخ شدن دو ابرقدرت در نقاط مختلف و بر سر موضوعات گوناگون باعث شد که در برداشتن گام های قطعی و آشوب آفرین احتیاط کنند تا حکومت‌های وابسته را به اردوی رقیب نرانند. رقابت حاد غرب و شرق از هم گسیختگی بیشتر تارهای سلطه امپریالیستی را بهمراه داشت. تحت این شرایط آمریکا بر تلاش خود برای ترمیم شبکه کنترل و نفوذ خود، سرکوب روحیه و حرکت انقلابی توده ها و جلوگیری از پیشروی شوروی افزود. تحريك جنگ ایران و عراق و تداوم یابی آن را نمیتوان جدا از مقابله با تاثیرات انقلاب ۵۷، رقابت جونی و تدارکات جنگی امپریالیستها، و جدال حکام رقیب برای قدرت منطقه ای شدن در نظر گرفت. تحت فشار بحران و تشدید ناپسامانی و سرکوب، مقاومت و مبارزه خلقهای منطقه اجتناب ناپذیر بود. خیزشهای خونین پراکنده در چند کشور خاورمیانه و شمال آفریقا بوقوع پیوست. توده های ستمدیده گرد پیگیری خود در نبرد برای رهایی را بنمایش گذاشتند - کردستان ترکیه نیز بعد از سالها رکود، جنبش گسترده ضدحکومتی را شاهد گشت. در این میان، جنبش فلسطین بعد از تحمل شکست سخت سال ۸۲ بیروت بپاخاست و اینبار دشمن صهیونیست و اربابان امپریالیست را نه خارج از مرزها، که درون سرزمین اشغالی بمصاف طلبید. «انتفاضه» محاسبات آمریکا و اسرائیل، شوروی و اروپا، حکام مرتجع عرب و حتی رهبران سازشکار و تسلیم طلب فلسطینی را بهم زد و راه حل های امپریالیستی برای رفع جدال دیرینه دول عربی با اسرائیل، و نیز جهت سرکوب جنبش فلسطین را بار دیگر در پرده ابهام فرو برد.

بقیه در صفحه ۸

سایر منابع طبیعی ثروت گرفته تا نیروی کار ارزان و راه های آبی که سه قاره را بهم متصل میکند. طی مقاطع گوناگون امپریالیستهای صاحب نفوذ در منطقه با برپائی یا تحريك جنگهای ارتجاعی و تجاوزکارانه، کودتاها، مرزکشیها و کشورسازیهای مصنوعی، و اعمال ستم و سرکوب و تحقیر علیه توده های منطقه کوشیده اند شبکه تار عنکبوتی سلطه خویش را محفوظ نگهداشته، آنرا تحکیم کنند. بیرون راندن جبری ملت ستمدیده فلسطین از موطنش و ایجاد اسرائیل بمشابه پادگان آمریکا در منطقه، و لگدمال کردن حق تعیین سرنوشت ملت گرد زیر چکمه دول ارتجاعی منطقه دو نمونه زنده از بیعدالتیهای تاریخی و اقدامات ضدانقلابی است که برای تامین منافع قدرتهای امپریالیستی و نوکران منطقه ای آنها انجام گشته و میگردد.

خاورمیانه به دلیل اهمیت استراتژیکش از آغاز قرن حاضر بصحنه رقابت قدرتهای جهانی بدل گشت. زمانی بریتانیا و فرانسه دو راس این رقابت بودند؛ سپس آلمان نازی به جمع رقبا پیوست و کوشید برای خود جای پائی در منطقه بیابد. در جریان جنگ جهانی دوم این آمریکا بود که رفته رفته زمینه نفوذ و هژمونی خود بر خاورمیانه را فراهم ساخت و بعد از یکدوره رقابت شدید با بریتانیا موقعیت برتر خود را نسبت به سایرین تثبیت نمود. و بالاخره بعد از ظهور شوروی سوسیال امپریالیستی، خاورمیانه به عرصه درگیری و تقابل دو ابرقدرت و نوکران یا متحدان منطقه ای آنها بدل گشت. تسلیح مداوم دولتهای ارتجاعی و ساختن دستگاه امنیتی - پلیسی آنها توسط آمریکا و شوروی و سایرین از دهه ۱۹۶۰ تا به امروز، هم ابزاری جهت نفوذ بیشتر در این کشورها بوده و هم اقدامی بر راستای تدارک جنگهای رقابت جویانه میان امپریالیستها، یا پیشبرد جنگهای سرکوبگرانه علیه جنبشهای رهاییبخش ملی و خیزشهای انقلابی ستمدیدگان.

اوائل دهه ۱۹۷۰ میلادی، امپریالیسم یانکی در پاسخگوئی به معضلات فزاینده اش در نومستعمرات و جهت پیشبرد اهداف نظامی و سیاسی خود در پی ایجاد معدودی قدرتهای منطقه ای برآمد. این قدرتها قرار بود به پشتوانه ارتش مجهز و با حمایت آمریکا نقش سازمانده ماشین استثمار و غارت و سرکوب امپریالیستی را در منطقه بعهده بگیرند و نسبت به سایر دولتهای کمبرادور موقعیت ممتازتر و باصطلاح «بائبات تری» بدست آوردند. احراز این مقام، خود به موضوع رقابت میان نوکران منطقه ای امپریالیسم بدل گشت. اما بروز

دور نوینی از تاخت و تاز تجاوزکارانه قوای امپریالیستی در خاورمیانه آغاز گشته است. آمریکا، انگلستان و فرانسه با همراهی سایر امپریالیستها و حمایت سیاسی سوسیال امپریالیسم شوروی، نیروهای خود را در پنج کشور منطقه مستقر کرده اند. دول مرتجع منجمله ایران به انحاء مختلف مشغول خوشخدمتی به قدرتهای جهانی هستند. ظاهرا اشغال کویت توسط عراق و بخطر افتادن عربستان سعودی است که باعث این جنب و جوش عمومی گشته و بحرانی بین المللی را شکل داده است. البته آمریکا و سایر امپریالیستها واقعا از این اقدام عراق عصبانی هستند، اما فقط ساده لوحان میتوانند باور کنند که تجاوزگران بزرگ بین المللی و گانگسترهائی نظیر آمریکا و شوروی که هنوز عرق «رحمانشان» در گرانادا، افغانستان، پاناما و... خشک نشده بخاطر ضدیت با تجاوز و اشغالگری بمیدان آمده باشند. فقط بیخبران یا مفرضان میتوانند استقرار نیروی همه جانبه و پر هزینه، و سراسیمگی امپریالیستها و مرتجعین را ببینند و باز هم قضیه را در عکس العمل به عمل منفرد يك دولت یا يك شخص خلاصه نمایند. شك نیست که بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستی تلاش دارند چنین تصویر يك جانبه ای را برای حق بجانب نشان دادن حضور نظامی خود در منطقه به جهانیان ارائه دهند، لیکن با رجوع به برخی تفسیرها و تحلیل‌های اینان نیز میتوان دریافت که تضادهائی بزرگتر، پیچیده تر و دیرپاتر در میان است.

تضادها و بحرانهای خاورمیانه

منطقه خاورمیانه در سراسر قرن بیستم یکی از عرصه های مهم استثمار و غارت و دسیسه چینی امپریالیستی بوده است. آمریکا این منطقه را برای تحکیم سلطه جهانیش بسیار مهم میدانند؛ بالاخص که دژ اصلی این ابرقدرت امپریالیستی - یعنی آمریکای شمالی - از دنیا «دور افتاده» است. امپریالیستهای حوزه مدیترانه بویژه فرانسه نیز از دیرباز بر این عقیده اند که برای «قدرت مدیترانه ای» بودن میباید در خاورمیانه نفوذ و قدرت بسیار داشت. امپریالیسم بریتانیا هم که سابقا سلطه گر اصلی این منطقه محسوب میشد، همواره با خزیدن زیر سایه آمریکا کوشیده بخشی از موقعیت قبلی خویش در خاورمیانه را محفوظ نگاه دارد. عواملی که این منطقه را در نگاه استثمارگران بین المللی جذبه ای خاص بخشیده گوناگون است: از ذخائر غنی نفت و

خاورمیانه

۷۰ سال پیش «سر پرسی کاکس» انگلیسی بعد از پنج شبانه روز کلنجار رفتن با شیوخ فئودال عرب و عدم دستیابی به توافق عمومی، این سعود را به چادر خود خواند و به وی گفت: «مرز و چگونگی مرز کشی را من تعیین میکنم!» و این سعود ملتسمانه پاسخ داد: «قربانت کردم تو هم پدر من هستی و هم مادر من. هرچه دارم از تو دارم...» سپس مقام بریتانیایی، زیر چادرش در صحرای سوزان عربستان با قلم قرمز مرز بین کویت و عراق را بروی نقشه ترسیم نمود.

همانگونه که بحران جاری در خاورمیانه در حال دگرگون ساختن نقشه سیاسی و نظامی جهان است، به احتمال قوی تغییراتی مهم نیز در نقشه پدید خواهد آمد؛ کشورها و بنگاه های مقروض تحت فشار قرار گرفته و ثروت زیادی از کشورهای مصرف کننده نفت به کشورهای تولید کننده منتقل خواهد شد؛ سرمایه گذاری از عرصه سهام به بخش اوراق بهادار جابجا گشته و به کاهش آهنگ رشد اقتصادی در سراسر جهان خواهد انجامید.

روزنامه هرالند تریبون - اوت ۹۰

ملاحظات یانکی ها در
خاورمیانه

اهمیت و حساسیت تحولات جاری خلیج تا بداندناست که بعقیده تحلیلگران غربی سرنوشت این بحران نقش مهمی در شکل دهی به صف بندیهای جدید در جهان خواهد داشت و خطوط کلی اوضاع جهانی را برای یکدوران ترسیم خواهد نمود. این واقعیت را نه فقط کابینه جرج بوش، که کل طبقه بورژوا امپریالیست حاکم بر آمریکا اعلام کرده اند. بدون شك اقدام تجاوزکارانه امروز امپریالیسم یانکی بخاطر تحقق اهدافی بسیار گسترده تر از تغییر در هیئت حاکمه عراق، حل قضیه کویت و یا «رفع خطر» از عربستان و غیره انجام میپذیرد. در واقع آمریکا طرح کلی بازسازیهای قسمی در نقاط مختلف جهان امپریالیستی را در دستور کار دارد. این طرحی است جهت حفظ و تحکیم سلطه آمریکا از طریق: ۱ - پیشگیری از خیزشها و انقلابات محتمل و سرکوب جنبشهای موجود؛ ۲ - تثبیت سرکردگی ایالات متحده بر سایر قدرتهای امپریالیستی.

بر مبنای همین طرح کلی، یانکیها میکوشند در خاورمیانه نیز از هم گسیختگی های موجود در شبکه تحت سلطه خود را ترمیم کرده، چنگالهای ستم و استثمارشان بر پیکر منطقه را تحکیم نمایند. طبق اعتراف خودشان اینکار قرار است از طریق اعمال نظم و قانون بر مناسبات میان ملل خاورمیانه و رفتار برخی حکومتهای منطقه، تقویت موقعیت اسرائیل و تضمین جریان یابی نفت ارزان به جهان صنعتی به پیش رود. برخورد به مسئله ایران، لبنان و فلسطین اجزاء دیگر همین دستور کار است. وقتی استراتژیستهای یانکی از این صحبت میکنند که «باید مناسبات امنیتی جدیدی بین ملل این منطقه برقرار شود»، یعنی بدنبال بوجود آوردن تقسیم کار نوینی بین دول ارتجاعی منطقه برای تحکیم سلطه و تامین منافع آمریکا هستند. آنها از

جاری میتواند فرصتی باشد برای تاکید مجدد بر نقش سرکردگی آمریکا و تثبیت سلطه اش بر خاورمیانه؛ میتواند نشان دهد که آمریکا هنوز میتواند از اهرم خاورمیانه و نفت استفاده کند؛ میتواند کماکان ابرقدرت بودن آمریکا و نیاز سایرین به زور بازوی نظامی ایالات متحده برای حفظ نظم امپریالیستی در يك منطقه حیاتی را به اثبات رساند؛ میتواند به موتلفان رقیب گوشزد نماید که اقتصاد آمریکا ممکن است تضعیف شده باشد اما «قدرت از لوله تفنگ بیرون می آید»! آمریکا برای آنکه بلوک غرب دچار ازهم گسیختگی نشود میکوشد دیگر قدرتهای امپریالیستی را در اقدامات مشترک درگیر ساخته، شبکه ای از منافع متقابل همگانی را در منطقه بوجود آورد. از سوی دیگر، آمریکا برای انجام پاره ای تغییرات در این منطقه قدرت اقتصادی کافی ندارد، بنابراین میخواهد توان و منابع اقتصادی ژاپن و اروپا را بخدمت گیرد. اینکار مستلزم دادن سهم بیشتری از خوان یغمای خاورمیانه به آنها است.

تقویت موقعیت اسرائیل یکی از مهمترین دغدغه های آمریکا در بحران حاضر است. بدون شك جنبش توده های قهرمان فلسطینی معضل اصلی ایالات متحده در این زمینه بحساب می آید. یانکیها میکوشند از طریق تثبیت يك رهبری کاملاً بی خطر بر این جنبش، تحمیل يك نسخه ارتجاعی و ضربه زدن به روحیه فزاینده انقلابی این خلق ستمدیده، معضل خود را حل نمایند. جزء دیگری از «راه حل» آمریکا، ختم نزاع میان نوکران و موکلان امپریالیسم در کشورهای عربی با نوکران صهیونیستش است. این نزاع در درجه اول نشانه هراس حکام عرب از خشم توده هائی است که بحق خواهان نابودی اسرائیل بوده و هیچگونه سازشی را مجاز نمیشمرند؛ و در عین حال، همین نارضایتی دول مرتجع عرب از این است که چرا يك دولت دیگر از امتیازات «سوگلی» امپریالیسم بودن برخوردار گشته است. اگرچه دول عربی خواهان آنتاگونیستی شدن تضاد خود با اسرائیل نبوده و تنها قصد ارائه ژست ضد صهیونیستی داشته اند، اما همین سطح از تضاد نیز در موقعیت بی ثبات خاورمیانه باعث نگرانی آمریکا بوده و بنابراین، مجاز نیست. طی چند دهه اخیر، یانکیها اقدامات و فشارهای معینی را برای حل این تضاد - مسلماً با حفظ نقش و جایگاه اسرائیل - در قبال حکام کشورهای عربی اعمال کردند اما موفقیت چندانی بدست نیابردند. تجربه کمب دیوید و طرد مصر سادات از جامعه عرب نشان داد که نفرت توده های ستمدیده عرب نسبت به اسرائیل تا چه حد عمیق و قدرتمند است و دول عربی تا چه اندازه از فوران خشم این توده ها هراس دارند. اینك آمریکا قصد دارد زیر چتر بمب افکنها، توپها و تانکهایش، بخت خود را در تقویت نظم و ثبات امپریالیستی در خاورمیانه بیازماید.

آمریکا در اقدامات کنونی خود یکرشته

برقراری صف بندی سیاسی - نظامی نوینی بین دول منطقه سخن بمیان میاورند و میگویند که دول عربی باید صف بندی امنیتی بر پایه «ملت عرب» را کنار گذاشته و پیوندی علنی و استراتژیک با اسرائیل برای حفظ نظم امپریالیستی برقرار سازند.

آمریکا میخواهد در سیاست خود مبنی بر ایجاد قدرتهای منطقه ای تغییراتی ایجاد کند. در آغاز دهه ۱۹۹۰ و با پایان دوران «جنک سرد»، برخی قدرتهای منطقه ای تضعیف گشته یا از هم پاشیده اند؛ و برخیشان دیگر نقش و اهمیت سابق را دارا نیستند. آمریکا میکوشد بطرق گوناگون به خانه تکانی در دستگاه بوروکراتیک - نظامی دول وابسته منجمله ساختار آسیب پذیر سلطنت های عربی بهر دازد تا دولتهائی منجسم و با ثبات ایجاد کند. مضاف بر این، یانکیها تلاش دارند حکومتهای ارتجاعی که تا بحال در شکاف میان آمریکا و شوروی بندیازی کرده، نرخ خود را بالا میبردند را گوشمالی داده، وظایف و جایگاه معینی برایشان در نظر گیرند. اگرچه اینکار در مورد حکومتهایی که سر رشته های حیاتشان در چنگال اربابان امپریالیست است امکانپذیر میباشد، اما چندان هم ساده و خالی از خطر نیست. این امکان وجود دارد که کوچکترین کشمکش و مقاومت از سوی این قبیل حکومتها اوضاع را بی ثبات تر ساخته و به يك سلسله وقایع غیر قابل پیش بینی بیانجامد - بطور نمونه شکافی ایجاد شود و از درونش خیزشهای قدرتمند توده ای علیه امپریالیستها، صهیونیستها و خود دولتهای مرتجع منطقه فوران کند. چنین احتمالی در مورد آینده وقایع خلیج نگرانی محافل امپریالیستی و ارتجاعی را برانگیخته است.

آمریکا میخواهد در جریان تحولات جاری خاورمیانه مناسبات خود با امپریالیستهای دیگر را نیز چه در سطح منطقه، چه در کل جهان تنظیم نماید. یانکیها میدانند که بواسطه تخفیف تضاد بلوک غرب با شوروی و همچنین ضعف اقتصادی ایالات متحده، سرکردگیشان بر این بلوک زیر سئوال رفته است. اوضاع

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم

سندی مهم از اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

مقدمه

بمنصه ظهور رسانده تا رسالت ترسیم و تدوین اصول تکامل یابنده ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی را بدوش کشند. اینچنین است که با جهش های تکاملی در تاریخ مبارزه طبقاتی روبروئیم؛ اینچنین است که مارکسیسم زاده شد و به مارکسیسم - لنینیسم تکامل یافته؛ و دیگر بار به پیش راه گشود و بسطی کیفیتا عالیتر یعنی به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم ارتقاء پیدا کرد.

تشبیه این تکاملات و درک عمیق مبانی آنها، خود پرورس ای مملو از مبارزه، مباحثه، و حتی جدائی و انشعاب درون جنبش بین المللی کمونیستی بوده و این موضوع به يك محور مهم مبارزه میان جریانات اصیل کمونیستی و نیروهای گوناگون بورژوائی با ماسک «مارکسیستی» بدل گشته است. در این زمینه، باصطلاح «چسبیدن» اپورتونیستهای انترناسیونال دوم به مارکس در مقابل تکاملات انقلابی لنین را شاهد بودیم. همین نوع برخورد را رویزیونیستهای شوروی بهنگام مواجهه با خدمات فناپذیر مائوتسه دون بشکل دفاع دروغین از لنین در پیش گرفتند. این در حالی است که در هر دو مورد، این دشمنان کمونیسم اصول و احکام انقلابی را تحت توجیه «شرایط نوین» زیر پا میگذاشتند و باصطلاح دفاع آنها از «گذشتگان» صرفا حربه ای فریبکارانه در جنگشان علیه منافع و اهداف طبقه کارگر بود. «رجعت» رهبران دگما رویزیونیست حزب کار آلبانی به کمینترن و استالین (در واقع به اشتباهات کمینترن و استالین) در مخالفت با مائوئیسم نیز روی دیگر همین سکه بود. از طرف دیگر برخی جریانات خرده بورژوائی مدعی کمونیسم هم بودند که بواسطه توان عظیم و محبوبیت گسترده چین سرخ و مائوتسه دون جرات حمله آشکار به خدمات فناپذیر وی را نداشتند، اما با بکار بردن عباراتی چون «اندیشه های مائو، بکار بست مارکسیسم - لنینیسم در شرایط خاص چین است» به نفی خصلت جهانشمول آموزه های مائو میپرداختند. این استدلالات و توجیهاات مختلف که از زاویه منافع طبقاتی گوناگون صورت گرفته، بر پایه نفی خصلت تکامل یابنده و پویای مارکسیسم بمشابه يك علم استوار گشته و نتیجه ای جز خلع سلاح پرولتاریا از لحاظ ایدئولوژیک نداشته است. با توجه به آنچه گفته شد باید تاکید کنیم که مارکسیسم - لنینیسم صرف بمفهوم در جا زدن در حلقه شناخت پیشین بوده و پرولتاریا را از انجام وظایف تاریخی - که تنها با اتکاء به پیشرفته ترین سطح تئوری و پراتیک امکانپذیر است - ناتوان میسازد. به يك کلام، مارکسیسم - لنینیسم بدون مائوئیسم، کهنه و سترون است.

بحران ایدئولوژیک عمیقی که متعاقب مرگ مائو و وقوع کودتای ضد انقلابی توسط باند رویزیونیستی بسال ۱۹۷۶ در چین بر جنبش بین المللی کمونیستی حکمفرما شد، به تزلزل و جهت گم کردگی و در مواردی به تلاشی یا ارتداد برخی احزاب و سازمانها انجامید. بدین سان کمونیستهای انقلابی با وظیفه مشخص غلبه بر این بحران نیز مواجه گشتند. اقدامات معین ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی که در ادامه کنفرانس سال ۱۹۸۰ صورت گرفت و به برگزاری کنفرانس دوم بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست جهان بسال ۱۹۸۴، تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و تصویب «بیانیه» این بقیه در صفحه ۱۰

مجموعه فعالیتهای هر طبقه اجتماعی در راه تحقق منافع و اهدافش را جهانبینی و آرمان آن طبقه هماهنگ میکند، جهت میدهد و قدرتمند میسازد. پرولتاریا نیز بدون يك جهانبینی و آرمان مدون (ایدئولوژی) نخواهد توانست در مسیر پیروزی و رهائی بسر منزل مقصود راه بگشاید. صحت این حکم بارها در طول تحولات ۱۵۰ سال گذشته جهان، چه بهنگام پیشرویهای عظیم، و چه بدنبال شکستهای خونین و از دست رفتن فرصتهای مساعد به اثبات رسیده است. نمونه ای از این فرصتهای فراموش ناشدنی در بحران انقلابی سال ۵۷، در عرصه پراهمیت و استراتژیک ایران نصیب پرولتاریا شد تا ضربه ای جانانه بر سیستم ستم و استثمار طبقاتی وارد آورد و پایگاه سرخ و الهام بخشی را برای ستمدیدگان دنیا برپا دارد؛ اما در آن مقطع پیشاهنگ کمونیستی گرفتار در دام بحران، ایدئولوژی و علم خود را خجولانه کنار نهاده و بناگزیر به دنبال نگرش طبقات غیر روان گشته بود. بهمین خاطر آن فرصت تاریخی از دست رفت و پرولتاریای بین المللی بهائی گزاف پرداخت. شك نیست اگر ما به وظایف عاجل کمونیستی خود در آن دوره - و دوره های ماقبل آن - با سلاح مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم پاسخی صحیح داده بودیم، اگر وظیفه ایجاد حزب پیشاهنگ پرولتری و برپائی جنگ خلق برای کسب قدرت سیاسی را به پیش برده بودیم، تاریخ بگونه ای دیگر ورق میخورد. در آنصورت طبقات ارتجاعی و صاحبان ایدئولوژی پوسیده اسلامی نمیتوانستند بدین شکل در روزهای متعاقب سقوط رژیم سلطنتی در مقابل کارگران و دهقانان جولان داده، صدها هزار تن را از دم تیغ بگذرانند و اینچنین به سقط يك انقلاب بپردازند. اگر ما کمونیستها از ایدئولوژی خود و آموزه های منبعث از این ایدئولوژی پیروی کرده بودیم، اینك میلیونها ستمدیده در سراسر جهان تصویر روشنتری از مفهوم واقعی کمونیسم انقلابی و جامعه و مناسبات نوین پیش روی داشتند و چراغ راهنمای انقلاب پرولتری در دل دریای توفانی تحولات بین المللی درخشش بیشتری داشت. اگر سلاح مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را از کف نهاده بودیم امروز گردان پرولتاریای جهانی در پرو در پیشبرد جنگ خلق علیه نظام امپریالیستی تنها نبود و آتش این جنگ میتواندست در نقاطی دیگر نیز برافروخته گشته باشد. اما چنین نشد؛ و جنبش کمونیستی در ایران رفت تا با تجربه منفی خویش این حکم تاریخی را قدرتمندتر از گذشته بنمایش گذارد که ایدئولوژی، فشرده آرمان و منافع و جهت گیری هر طبقه اجتماعی است و از این رو در سرنوشت مجموعه فعالیتهای سیاسی - تشکیلاتی و نظامی يك طبقه نقش تعیین کننده ایفاء میکند. بنابراین پرولتاریا میباید با درک جایگاه تعیین کننده ایدئولوژی خویش و با توجه به خصلت علمی آن در جهت صیقل دادن مداوم این سلاح اساسی کوشا باشد. این درسی فراموش ناشدنی است که تاریخ بما آموخته است.

انقلاب پرولتری در گذر از مسیری پر فراز و نشیب، ۳ قله رفیع را که با نام ۳ رهبر و آموزگار کبیر پرولتاریای جهانی - مارکس، لنین و مائو - مشخص گشته، فتح کرده است. پرولتاریا این رهبران را در مقاطع معین - بهنگام وقوع توفانهای انقلابی - در بطن خود پروراند و

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم

جنبش انجامید؛ آغاز پراتیک قدرتمند جنگ خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست آن کشور که با بکار بست آموزه های مائوئیستی صورت گرفت؛ و نیز تلاشهای تئوریک ارزشمندی که برای برافراشته نگهداشتن پرچم مائو از سوی احزاب کمونیست راستین انجام شد که انتشار کتاب خدمات فناپذیر مائوتسه دون نوشته باب آواکیان صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا نمونه بارز آنست؛ گام هائی پر اهمیت در راستای انجام وظایف کمونیستی و همچنین غلبه بر بحران موجود محسوب میشدند. در این میان باید خاطر نشان سازیم که انتشار بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با تاکید بر اندیشه مائوتسه دون بمشابه یک مرحله تکامل کیفی در علم انقلاب پرولتری، نقطه عزیمت تعیین کننده ای را برای جنبش بین المللی کمونیستی تثبیت نمود.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) نیز در متن همین تحولات و فراز و نشیبها قرار داشت و سیر تکاملیش تابعی از همین پروسه بین المللی بود. سازمان ما متأثر از بحران ایدئولوژیک یاد شده، برای یكدوران اسیر جهت گم کردگی ایدئولوژیک و التقاط و سانتریسم بر سر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم گشته بود. این انحراف ایدئولوژیک خود به بروز و پاگیری انحرافات گوناگون در عرصه سیاست و تشکیلات می انجامید. پروسه گسست از این انحرافات در سازمان ما و روی آوردن مجدد به آموزه های مائوتسه دون با تلاش و پراتیک انقلابی سربداران جهت انجام وظیفه مرکزی کمونیستها - یعنی برپائی جنگ انقلابی برای کسب قدرت سیاسی - آغاز شد. در ادامه همین گسست از انحرافات بود که اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) بعد از عبور از دل پراتیک خونین و انقلابی و جمعبندی و سنتز تجارب چند ساله اش، سرانجام خود را بر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بعنوان بدنه واحد و لایتجزای علم انقلاب استوار نمود. انجام این مهم در ارتباط نزدیک با جنبش بین المللی کمونیستی در آستانه تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و در پروسه مبارزات درونی احزاب و سازمانهای متشکل در این جنبش صورت گرفت.

تشکیلات ما پروسه گذار موفقیت آمیز از دوره بازسازی را بواسطه استواری و استحکام ایدئولوژیک بروی اندیشه مائوتسه دون بعنوان رفیعترین قله مارکسیسم، و با تشخیص تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا بمشابه حلقه مرکزی خدمات مائو، و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی بعنوان پیشرفته ترین تجربه پرولتاریائی بین المللی به انجام رساند. این در واقع تسویه حسابی بود با درکی مکانیکی که تکامل مارکسیسم را منوط به «تغییر عصر» میکرد و بدین ترتیب نافی خدمات مائو میشد. بر طبق این درک کهنه، تکامل و پیشرفت کیفی مارکسیسم در گرو پدید آمدن تغییر کیفی در نظام موجود یعنی امپریالیسم بوده و چون عصر امپریالیسم تغییر نیافته، بنابراین مارکسیسم - لنینیسم «نمیتواند و نباید» کیفیتا تکامل یابد. این استدلال بیان درکی جامد و ایستا از مقوله علم و شناخت، و جدا کردن آن از پیشرفتهای پراتیکی بود. در عین حال، تعمیق و تدقیق درک ما از مائوئیسم و در واقع تثبیت مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) میبایست از پروسه مبارزه با تمایلات خرده بورژوائی و گرایشات التقاطی مبتنی بر «قیام شهری» در مورد استراتژی و راه انقلاب، و مفهوم انقلاب دمکراتیک نوین و رابطه اش با مرحله سوسیالیستی انقلاب عبور میکرد - و چنین نیز شد.

درک عمیق و همه جانبه و آموختن از کل خدمات مائو پروسه ای است که نه فقط یک تشکیلات، که مجموعه جنبش بین المللی کمونیستی، خاصه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در حال از سرگذراندن آن است. چنین درکی حتی در بین نیروهائی که خود را مائوئیست میدانند بسیار ناموزون است و در پاره ای موارد بشدت ابتدائی و ناقص میباشد. برای اینکه مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بطور بلامنازعی در میان تمامی کسانی که میخواهند کمونیست باشند برسمیت شناخته شود، باید هم بطور کلی برای شناساندن علم کمونیسم بصورت یک بدنه واحد و لایتجزا مبارزه کرد، و هم بطور خاص به شناساندن مائوئیسم بمشابه سومین و عالیترین مرحله در تکامل این علم

پرداخت. در گذشته نیز مبارزات مشابهی برای رسمیت بخشیدن به مارکسیسم و سپس مارکسیسم - لنینیسم توسط کمونیستهای راستین بانجام رسیده است.

اینک در راستای همین مبارزه، اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) با جمعبندی از مباحث موجود در جنبش و رجوع دقیقتر به مبانی ایدئولوژیک - سیاسی پرولتاریائی جهانی اعلام میدارد که عبارت مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بهتر و دقیقتر از هر عبارت دیگر (و مشخصا عبارت مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون که تاکنون از جانب ما مورد استفاده قرار میگرفت) میتواند مضمون و محتوای علم و ایدئولوژی پرولتاریا را در رفیعترین قله اش بیان کند و همترازی خدمات مائو به تئوری و پراتیک انقلاب پرولتری و امر کمونیسم را با خدمات مارکس و لنین نشان میدهد. ما اعتقاد داریم که فراگیر کردن این عبارت و تثبیت آن مبین یک پیشرفت ایدئولوژیک بزرگ برای تشکیلات ما و گامی مهم بسوی ایجاد حزب کمونیست انقلابی در ایران است. به این نکته نیز میباید اشاره کرد که در شرایط آغاز دور نوینی از تهاجم پلید ایدئولوژیک بورژوائی امپریالیستی، رویزیونیسم بین المللی و کل ضدانقلاب جهانی علیه کمونیسم، برافراشتن هر چه رفیعت درفش مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم اهمیتی مضاعف می یابد. با طرح این مقدمه ضروری، سندی را تحت عنوان مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم ارائه میدهم. هدف از اینکار ترسیم چارچوبی فراگیر و روشن از علم و ایدئولوژی پرولتاریا، از طریق فشرده کردن اصول اساسی و جزئیات مهم آن در یک سند واحد میباشد. باید خاطر نشان کنیم که مطالعه و بررسی اسناد ارزشمندی چون «درباره مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم» مصوبه نخستین کنگره حزب کمونیست پرو (۱)، «مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم» مصوبه نشست هشتمین پلنوم دومین کمیته مرکزی حزب کمونیست آمریکا (۲)، و «اعلام مواضع سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان» (۳) کمک بزرگی برای ما در تهیه و تنظیم سند حاضر بوده و برخی فرمولبندهای حاضر عینا از آن اسناد اتخاذ گشته است.

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم
و چگونگی توضیح طبیعت، جامعه و تفکر

جهانبینی ما، یک جهانبینی ماتریالیستی دیالکتیکی است. این جهانبینی مبین حقیقت امور بوده و بر مادی بودن کلیه واقعیات استوار است. تمامی پدیده ها و پروسه ها، مادی و عینی بوده و اشکال گوناگون ماده در حال حرکتند. تمامی پدیده ها در حالت وحدت تضاد موجودند. این قانون که جوهر دیالکتیک است بر طبیعت، جامعه و تفکر حاکم میباشد. در تمامی پدیده ها، وحدت و همگونی موقت و نسبی است؛ در حالیکه مبارزه تضاد دائمی و مطلق است. همین مبارزه باعث جهش ها و ظهور کیفیات نوین و پدیده های نو میشود. بنابراین اعتقاد به تعادل دائم، نظم دائم، ثبات دائم، و ابدی یا مقدر بودن امور، نادرست و نهایتا ارتجاعی است.

ماتریالیسم دیالکتیک، پراتیک را سرچشمه تئوری میداند. این پراتیک است که پایه و اساس تئوری را میسازد، و تئوری بنوبه خود به پراتیک خدمت میکند. اینکه آیا یک شناخت یا تئوری با حقیقت وفق میدهد، بوسیله احساس ذهنی معین نمیشود؛ بلکه توسط نتایج عینی پراتیک اجتماعی معلوم میگردد. سرچشمه و معیار نهائی سنجش حقیقت، پراتیک اجتماعی است. بقول مارکس: «تاکنون فلاسفه فقط دنیا را تفسیر کرده اند، حال آنکه مسئله تغییر آن است.» (۴) ماتریالیسم دیالکتیک با توده ها بیگانه نیست، این فلسفه از هرگونه رازپردازی و عوامفریبی خاص فلسفه های ارتجاعی بورژوائی و فئودالی بری است. این فلسفه در میان توده ها نفوذ میکند و به یک نیروی مادی جهت انجام پراتیک انقلابی بدل میشود.

بر همین مبنای فلسفی، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم درکی ماتریالیستی از تاریخ ارائه میدهد؛ بدین معنی که وجود طبقات فقط مربوط به مراحل تاریخی مشخصی از تکامل تاریخ است. در آغاز پیدایش جامعه بشری، اثری از طبقات، دولت، جنگها و جدالهای

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم جهانبینی پرولتاریا است

در جامعه طبقاتی، بر هر چیز مهر طبقاتی خورده است. مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم نیز جهانبینی طبقه معینی است؛ طبقه ای که زائیده نظام سرمایه داری و نماینده نیروهای تولیدی نوین بوده و تحت مناسبات حاکم، هیچ چیز برای از دست دادن ندارد مگر زنجیرهای بردگیش؛ طبقه ای که پاسخگوئی به منافع بنیادینش، جهانبینی و دیدگاهی علمی و انقلابی را طلب میکند. مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم جهانبینی پرولتاریا است - آخرین طبقه در تاریخ بشر. دیدگاه طبقاتی پرولتاریا گسترده است؛ روحیه و خصلت طبقاتی پرولتاریا مبتنی بر ارجحیت جمع به فرد است؛ پرولتاریا از احساس انضباط و تشکل پذیری سرشار بوده و از عمیقترین نفرت نسبت به طبقات استثمارگر آکنده است.

دگرگونی مناسبات بر طبق دیدگاه و منافع پرولتاریا با تمامی انقلاباتی که جامعه بشری تاکنون شاهدش بوده تفاوت دارد. انقلابات کهن شاهد جایگزینی يك نظام استثماراری بوسیله دیگری و نشستن دولت يك طبقه استثمارگر بجای دیگری بوده است. اما اینك پروسه تولید سرمایه داری شرایط مادی لازم برای سازمان دادن جامعه بر پایه ای نوین و غیر استثماراری را فراهم کرده است. تضاد اساسی نظام سرمایه داری که عبارت است از تضاد میان تولید اجتماعی شده و مالکیت خصوصی، خود مبین این موقعیت تاریخی است. این تضاد میتواند و میباید از طریق انقلاب پرولتری حل شود. سوسیالیسم یا جامعه گذاری که در نتیجه انقلاب پرولتری میان جامعه کهن سرمایه داری و جامعه نوین کمونیستی ایجاد میشود و از طریق انقلابات مداوم در روبنا و زیربنا به پیش راه میگذاید، بقول مارکس عبارت است از: «اعلام مداوم بودن انقلاب، اعلام دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا بمشابه نقطه گذار لازم بسوی امحاء کلیه تمایزات طبقاتی، بسوی الغای تمامی مناسبات تولیدی که زیربنای این تمایزات را تشکیل میدهند، بسوی از میان برداشتن کلیه مناسبات اجتماعی منطبق بر این مناسبات تولیدی، و بسوی متحول کردن کلیه ایده هائی که از این مناسبات اجتماعی ناشی میشوند.» (۵)

انترناسیونالیسم پرولتری يك جنبه اساسی از مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم

سرمایه داری نظامی است که کل جهان و جوامع گوناگونش را درون شبکه تولید و انباشت خویش تنیده است. سرمایه داری در سالهای پایانی قرن نوزدهم به عالیترین و آخرین مرحله خود - سرمایه داری انحصاری یا امپریالیسم - تکامل یافت. با ظهور امپریالیسم روند ادغام قطعی اجزاء مختلف جهان در این شبکه به انجام رسید؛ در عین حال جهان به دو گروه از ملل - یکی متمگر و دیگری تحت ستم - تقسیم گشت. این مسئله بناگزییر تحولی نوین در ارتباط با تاثیرات و تداخلات پروسه های انقلاب بر یکدیگر در کشورهای گوناگون را باعث گشت. بدین معنی که پیشروی انقلاب در هر کشور را نمیتوان مجزا از تحولات در عرصه جهانی و نهایتا پیشروی انقلاب جهانی - که خود در عصر امپریالیسم از دو مولفه انقلابات دمکراتیک نوین در کشورهای تحت سلطه، و انقلابات سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری و امپریالیستی تشکیل شده - در نظر گرفت. از سوی دیگر همین زمینه مادی و عینی جهان امپریالیستی، به پرولتاریا و جنبش پرولتری خصلتی بین المللی بخشیده است. پرولتاریا يك طبقه جهانی است که نهایتا رزمی واحد را برای هدفی واحد - محو ستم و استثمار از چهره جهان و ایجاد يك جهان کمونیستی - علیه دشمن واحد - طبقات بورژوا امپریالیست و ارتجاعی - به پیش میرد. در عین حال باید بر این تحلیل لنینیستی از امپریالیسم هم تاکید گذاشت که در این عصر، انشعابی درون صفوف طبقه کارگر در کشورهای امپریالیستی بوقوع بقیه در صفحه ۱۲



طبقاتی نبود و برتری بخشی از جامعه بر بخشی دیگر، یا جنسی بر جنس دیگر موضوعیت و مفهوم نداشت. اینك نیز با توجه به درجه رشد و تکامل مناسبات تولیدی و نیروهای تولیدی میتوان برای همیشه و در سطحی کیفیتا عالیتر از بار ستم و استثمار طبقاتی و وجود طبقات و تمایزات ناشی از آن رها شد. مبارزه طبقاتی در جهت تحقق این امر بناگزییر به دیکتاتوری پرولتاریا منجر میشود. دیکتاتوری پرولتاریا فقط دوره گذاری است بسوی محو همه طبقات و بسوی يك جامعه عاری از طبقات - بسوی جهان کمونیستی.

در بررسی ماتریالیستی جامعه بشری باید دو مقوله اساسی را همواره مد نظر قرار داد: یکم، تولید بمشابه يك پروسه متضاد و دائما متحول، دوم، رابطه متقابل تولید با روبنای ایدئولوژیک و سیاسی جامعه. هستی اجتماعی، سیاسی و ذهنی توسط شیوه تولید مشروط میشود. تکامل نیروهای تولیدی در طول تاریخ تنها از طریق درگیر شدن انسانها در مناسبات تولیدی گوناگون صورت گرفته است. در مرحله معینی از تکامل، این نیروها با مناسبات تولیدی موجود تصادم میکنند. در این حالت تکامل جامعه بسطحی عالیتر در گرو يك دگرگونی ریشه ای - يك انقلاب اجتماعی - است. این دگرگونی انقلابی در روبنای سیاسی و ایدئولوژیک صورت میگیرد و کانون آن، مبارزه بر سر قدرت سیاسی است. اگر شرایط مادی ضروری برای انقلاب از دل تضادهای بنیادین جامعه تکوین یافته باشد، آنگاه روبنا به عرصه تعیین کننده نبرد بر سر جهت گیری آتی جامعه میان نیروها یا طبقات اصلی متخاصم بدل میگردد.

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم

پیوسته، قشر اشرافیت کارگری بمشابه پایگاه مهم بورژوازی درون جنبش کارگری شکل گرفته و این امر تاثیرات عینی و ذهنی معینی بر پروسه انقلاب سوسیالیستی در این کشورها بجای گذاشته و میگذارد.

موقعیت عینی جهان و نظام امپریالیستی و هدف غائی برقراری یک جهان کمونیستی و عاری از طبقات، شالوده مادی برای دیدگاه انتروناسیونالیستی پرولتری است. با وجود آنکه شرایط هر کشور خاص یا مناطق خاص جهان در چگونگی پیشبرد انقلاب پرولتری باید مورد توجه قرار گیرد، و با وجود آنکه انقلاب پرولتری در سطح جهانی ناموزون پیش می‌رود، اما باید در هر انقلاب، عرصه جهانی را تعیین کننده دید و منافع کلی پرولتاریای جهانی را نسبت به سایر منافع ارجح دانست. پیشرفت ساختمان سوسیالیسم در یک کشور تنها در صورتی میتواند پیروزمندانه به پیش رود که به آن کشور بمشابه پایگاه سرخی در خدمت پروسه واحد تاریخی - جهانی انقلاب پرولتری نگریسته شود و تابعی از این پروسه گردد.

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم
و چگونگی متحول ساختن جهان

کسب قدرت سیاسی، نخستین گام تعیین کننده در امر واژگونی نظم کهن و ساختمان جامعه نوین است. بقول لنین «بدون قدرت سیاسی، همه چیز توهم است.» طبقات استثمارگر برای حفظ سلطه و حاکمیت خویش دستگاه سرکوبگر مسلح را بمشابه رکن اصلی دولت سازمان داده اند. بهمین علت است که مائوتسه دون تاکید میکند «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میاید.» بنابراین، کسب قدرت سیاسی و درهم شکستن ماشین دولتی کهن هیچ معنائی جز سرنگونی قهری دولت ارتجاعی توسط نیروی مسلح تحت رهبری پرولتاریا در جریان جنگی انقلابی نداشته و ندارد. پرولتاریا برای رسیدن به جهانی که در آن از طبقات، دولت، جنگ و قهر طبقاتی اثری نباشد میباید دولت طبقات ارتجاعی را به نیروی قهر درهم شکند و برای رهبری پروسه گذار به کمونیسم دولت انقلابی خود را برقرار سازد. پرولتاریا برای آنکه در جهان نوین دیگر تفنگی در کار نباشد باید امروز تفنگ بدست بگیرد. همانطور که مائو تسه دون تاکید میکند «وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب عبارت است از کسب قدرت بوسیله نیروهای مسلح، یعنی حل مسئله از طریق جنگ. این اصل انقلابی مارکسیستی - لنینیستی در همه جا، هم در مورد چین و هم در مورد کشورهای دیگر صادق است.» (۶) پرولتاریا میباید از طریق استراتژی و تاکتیکهای صحیح منطبق بر شرایط مشخص هر کشور جنگ را رهبری کند و نبرد را با درگیر ساختن توده های ستمدیده و اتکاء به آنها به پیش راند.

اما طریق تدارک و پیشبرد جنگ انقلابی با توجه به موقعیت و جایگاه دو رشته کشورها در جهان امپریالیستی با یکدیگر تفاوت دارد. این موقعیت متفاوت، تضادهای ویژه، صف بندیهای طبقاتی خاص، و راه های پایه ای مجزائی را برای تحقق وظیفه کسب قدرت سیاسی در مقابل پرولتاریای درون هر کشور و متحدان ستمدیده اش قرار میدهد. انقلاب در کشورهای امپریالیستی از خصلمتی سوسیالیستی برخوردار است. اما در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، اهداف و اقدامات و نیز نیروهای شرکت کننده در انقلاب متفاوت میباشد. در این نوع کشورها، آماج انقلاب بطور کلی امپریالیسم، سرمایه داری بوروکرات و مناسبات نیمه فئودالی است. این سه جزء بطرق گوناگون در هم تنیده شده و یک کل واحد را تشکیل میدهند. انقلاب دمکراتیک نوین که انقلاب ارضی بخشی کلیدی از آن است، این سه جزء را هدف قرار میدهد تا با نابودی این مناسبات و حاقظانش راه را برای گذار به مرحله بعدی - سوسیالیسم - هموار سازد. انقلاب دمکراتیک نوین بر سرمایه داری راه میگذارد، اما بیش از آن راه را برای سوسیالیسم باز میکند.

جنگ پیروزمند انقلابی در سراسر جهان از اصول جهانشمولی پیروی میکند که توسط مائوتسه دون بصورت آموزه های نظامی پرولتاریا

مدون گشته است. برای انقلاب در دو رشته کشورها، دو راه پایه ای مجزا برای انقلاب وجود دارد: در کشورهای تحت سلطه، انقلاب بطور کلی از همان طریقی گذر میکند که انقلاب چین را به پیروزی رساند؛ یعنی جنگ دراز مدت توده ای که رزمگاه اصلیش روستا است و از پروسه ایجاد و گسترش مناطق آزاد شده تا سرانجام فتح مراکز قدرت دشمن در شهرها گذر میکند. این راه را مائوتسه دون بصورت راه محاصره شهرها از طریق دهات فرموله کرد. در حالی که در کشورهای امپریالیستی، راه انقلاب بطور کلی همان چیزی است که اصطلاحاً راه اکتبر خوانده میشود؛ یعنی تدارک اساساً سیاسی جهت برپائی قیام مسلحانه در یک یا چند نقطه استراتژیک بهنگام فرارسیدن فرصت، و تداوم این قیام بوسیله یک جنگ داخلی سراسری برای در هم شکستن مقاومت بقایای قوای دشمن و تحکیم دولت انقلابی.

مضمون دولت انقلابی - چه دولت دمکراتیک نوین، و چه دولت سوسیالیستی - دیکتاتوری پرولتاریا است که بر حسب شرایط خاص هر کشور، اشکال متفاوتی بخود خواهد گرفت.

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم
و پروسه طولانی گذار به کمونیسم

انقلاب پرولتری تنها طریق ریشه کن کردن امپریالیسم و تمامی نظامات استثمار از روی زمین، و ابزار دستیابی به هدف کمونیسم است. این پروسه ای است طولانی و به گواهی تاریخ ملو از پیچ و خمها، چرخشها، پیشرویها و عقبگردها. این پروسه از زمان پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ - علیرغم شکست پرولتاریا در شوروی در دهه ۵۰ و در چین متعاقب مرگ مائو بسال ۱۹۷۶ - آغاز گشته است. کمون پاریس، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی سه قله تابناک در جاده ای طولانی که بسوی کمونیسم می‌رود، هستند و هر کدام نقطه عزیمت نوین و عالیتری را برای انقلاب جهانی طبقه ما به ثبت رساندند. احیای سرمایه داری در شوروی و سپس چین نیز عقبگردهای مهمی در این مسیر بحساب می‌آیند. اما مجموعه این پیروزیها و شکستها تنها مویذ آن است که برای کسب رهائی کامل و دستیابی به جهان کمونیستی، طبقه ما میباید آبدیده تر گردد. در این نبرد پرولتاریا محکوم است که پیروز شود، پس شکستهایش موقتی، قسمی و درجه ای بروی پیروزیهای آینده است.

تجربه تاریخی پرولتاریا نشان داده که «طبقه کارگر نمیتواند صرفاً ماشین حاضر و آماده دولتی را تصاحب کرده، آن را بخاطر مقاصد خویش بکار گیرد» (۷)؛ در عین حال پرولتاریا نمیتواند دولت نوین خویش را بر پایه مناسبات تولیدی کهن بنا کند؛ چرا که هر روبنائی بر زیربنای خاص انطباق می یابد. اعمال دیکتاتوری همه جانبه پرولتاریا بر بورژوازی که همواره خط تمایز مهمی میان کمونیستهای راستین با انواع و اقسام نیروهای رویزیونیستی بوده میباید ناظر بر انجام تحولات پیگیر زیربنائی و روبنائی باشد. در چنین پروسه طولانی و پیچیده ای است که انسانهای نوین شکل میگیرند - انسانهایی که آگاهانه خود و جهان را متحول میسازند.

پرولتاریا تجربه ای غنی در زمینه ساختمان سوسیالیسم اندوخته و اصول اساسی اقتصاد سوسیالیستی نیز توسط آموزگاران پرولتاریا - خصوصاً مائوتسه دون - تدوین گشته است. پرولتاریا سیاستهای خود را بر این راستا تنظیم میکند که از یک سو اصل سوسیالیستی «از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه کارش» بر تولید و توزیع حاکم باشد؛ و در عین حال این اصل که خود حاوی حق بورژوائی است بتدریج محدود و محدودتر گشته، همراه با پیشرویهای انقلاب جهانی و ساختمان سوسیالیسم در کشورهای دیگر زمینه برای برقراری اصل کمونیستی «از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه نیازش» مهیا گردد - اصلی که میتواند بمفهوم کامل و اساسی در سطح کل جهان برقرار گردد. کنترل و تحدید عملکرد قانون ارزش، مبارزه دائمی جهت حل تضاد میان کار فکری و یدی، شهر و روستا، کارگر و دهقان، و زن و مرد، جهت گیری یک اقتصاد سوسیالیستی راستین را رقم میزند. همانطور که مائو تاکید نمود تامین مالکیت دولت پرولتری

علیه احیای سرمایه داری تحت سوسیالیسم و انجام پیشرفتهای نوین در جاده انقلاب جهانی است.

ابزار حیاتی هدایت نبرد انقلابی در مسیر کمونیسم جهانی

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بما می آموزد که جهت انجام و تداوم انقلاب، جهت غلبه بر امپریالیسم و ارتجاع، داشتن يك حزب انقلابی ضروری است. حزب محصول مبارزه طبقاتی و در عین حال، ابزار هدایت این مبارزه میباشد. در جامعه طبقاتی چنانچه يك طبقه بخواند نیروهای خود را جهت مبارزه با طبقات متخاصم بسیج و سازماندهی نموده و قدرت سیاسی را کسب کند و تحکیم نماید، ناگزیر است تشکل و ستاد رهبری کننده ای برای خود بوجود آورد که نماینده و بیان فشرده اراده اش باشد. پرولتاریا اگر بخواند بمشابه يك طبقه در مبارزه انقلابی عمل نماید باید حزب مستقل سیاسی خویش - حزب کمونیست متکی بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم - را تشکیل دهد. معیار و محک تعیین کننده در برخورد به حزب پرولتری خط ایدئولوژیک - سیاسی آن است و نه کمیت افراد متشکل در صفوف آن. بقول مائوتسه دون، اگر خط ایدئولوژیک سیاسی صحیح باشد سربازان خود را هم خواهد یافت.

حزب کمونیست انقلابی ستاد پیشاهنگ طبقه کارگر و متشکل از پیشروان آگاه طبقه است؛ بدین خاطر حزب برای حفظ خصلت پیشاهنگی خود میباشد با کرنش به خودروئی و دنباله روی از گرایشات و تمایلات غیرپرولتری شایع در میان توده ها آگاهانه مبارزه کند. در عین حال حزب از این اصل اساسی حرکت میکند که توده ها سازندگان تاریخند و خود باید خویش را سازند.

مناسبات طبقاتی حاکم و ایده های بورژوائی دامنه نفوذ خود را به اشکال گوناگون در جامعه میگشایند. در همین رابطه، رویزیونیسم سلاح مهمی در دست بورژوازی برای نفوذ در میان طبقه کارگر بوده و مبارزه با آن از وظایف پر اهمیت و مداوم حزب پرولتری است. از سوی دیگر، حزب نیز پدیده ای درون همین جامعه و جهان طبقاتی است و دیوار چین آنرا از مناسبات حاکم و تاثیراتش جدا نساخته است. بنابراین درون حزب پیشاهنگ پرولتاریا نیز مبارزه مداومی بشکل مبارزه ایده ها، گرایشات درست و نادرست، و یا خطوط متضاد جریان دارد که خود نهایتا برخاسته از تضادهای مبارزات طبقاتی موجود است. در ساختمان حزب پیشاهنگ باید بر درک غنی و پیشرفته مائوتسه دون از مبارزه دو خط در حزب، و انتقاد وی از نظرات غلط مبنی بر حزب مونولیتیک (یکدست)، و تاکید وی بر ضرورت انقلابی کردن مداوم حزب و نوسازی جهانیینی اعضای آن اتکاء نمود. در حزب پیشاهنگ میباشد مناسبات صحیحی میان مرکزیت و دمکراسی، انضباط و آزادی، وحدت اراده و شادابی و راحتی فکری شخصی برقرار شود.

بعد از کسب قدرت سیاسی، هنگامیکه حزب به نیروئی رهبری کننده در قدرت سیاسی نوین بدل گشت، میباشد آگاهانه در جهت حل تضادهای برخاسته از مناسبات کهنه و تضادهای ویژه ای که مشخصه جامعه گذار است حرکت کند. طی دوران گذار، مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی بطور فشرده و متمرکز درون صفوف حزب - خاصه در رده های رهبری - منعکس میشود. تشخیص رهروان سرمایه داری در حزب و دولت پرولتری و مبارزه جهت غلبه بر آنها چیزی جدا از پروسه انقلابی کردن مداوم حزب کمونیست در تمامی سطوح آن نیست. پیشروی در مسیر سوسیالیستی بسوی کمونیسم جهانی، بدون صیقل دادن مداوم این ابزار حیاتی رهبری نبرد انقلابی، دشوار و نهایتا ناممکن است.

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم قدرتمندترین سلاح انقلابی

ایدئولوژی و علم طبقه ما قادر است پدیده های اجتماعی و کلیه پدیده های مادی را در ارتباط ارگانیک میان آنها درون پروسه های معین بقیه در صفحه ۱۴



بر ابزار اساسی تولید گام کیفی مهمی بر مسیر ساختمان سوسیالیسم محسوب میشود، اما این هنوز نخستین گام است. گذر از اجتماعی شدن حقوقی ابزار تولید به اجتماعی شدن کامل و حقیقی آن، امری است که میباشد در ارتباط با پیشروی سوسیالیسم در سطح جهان و حل تضاد اساسی نظام جهانی امپریالیستی در نظر گرفته شود.

مبارزه برای دگرگونی کلیه جوانب جامعه، پروسه ای طولانی و پیچیده است که با سرنگونی بورژوازی توسط پرولتاریا - یا حتی با اجتماعی شدن ابزار اساسی تولید - خاتمه نمی یابد. تحت سوسیالیسم تضاد و مبارزه میان بورژوازی نوحاسته و پرولتاریا، میان راه سرمایه داری و راه سوسیالیستی، میان جامعه و مناسبات نوین در حال ظهور با مناسبات و گرایشات بازمانده از جامعه کهن که توسط نظام طبقاتی حاکم بر جهان تقویت میشود، ادامه می یابد و هنوز این مسئله که نهایتا پرولتاریا پیروز خواهد شد یا بورژوازی، حل نشده باقی است. این مسئله طی مدت زمانی طولانی حل خواهد شد و سراسر دوره گذار به کمونیسم پروسه ای خواهد بود مملو از احیاء گری و ضد احیاء گری میان بورژوازی و پرولتاریا.

در همین رابطه، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی جای میگیرد. این انقلاب عظیم و بیسابقه تحت رهبری مائو تسه دون رفیعترین قله ای است که پرولتاریای جهانی در مسیر پیشروی بسوی کمونیسم بدان دست یافته است. انقلاب فرهنگی ابزار و روش قدرتمندی برای متحول ساختن و انقلابیتر کردن جهانیینی پرولتری، برای اتکاء به توده ها و برانگیختن آنها از پائین حتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا جهت نبرد



مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم

مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد؛ و در عین حال راه تحول و تکامل آنها را بر اساس قوانین کارکردشان و شرایط مشخص هر محیط - یا هر دوره تاریخی - بیابد. مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در جریان نبرد طبقاتی برای تغییر جامعه و در پروسه شناخت از جهان و طبیعت، حکم تلسکوپ و میکروسکوپ را دارد که به طبقه جهانی ما دید گسترده و دقت نظر میبخشد. مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم اساس تئوریک است که خط حزب پرولتری و سیاستهای ملهم از آن است. این ایدئولوژی شکست ناپذیر است، چرا که حقیقت است. همانطور که مائوتسه دون میگوید: استحکام تئوریک بر این پایه، درک تاریخ بر این پایه و بکار بست صحیح سیاستهای مبتنی بر این علم و ایدئولوژی در پراتیک انقلابی، رمز پیروزی تاریخی و دورانساز پرولتاریای جهانی است.

منابع :

- ۱ - رجوع شود به نشریه «جهانی برای فتح»، شماره ۱۱ - ۱۳۶۷
- ۲ - رجوع شود به نشریه «جهانی برای فتح»، شماره ۱۲ - ۱۳۶۸
- ۳ - رجوع شود به بخش «مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم» از سند «اعلام مواضع سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان» مورخ دلو ۱۳۶۸، که در همین شماره نشریه حقیقت تجدید چاپ گشته است.
- ۴ - مارکس، «تزهائی درباره فوئرباخ»
- ۵ - مارکس، «مبارزه طبقاتی در فرانسه، ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰»
- ۶ - مائوتسه دون، «مسائل جنگ و استراتژی»
- ۷ - مارکس، «جنگ داخلی در فرانسه»

گزارش سیاسی

تضعیف کرد؛ يك پيشاهنگ انقلابی صاحب تجربه را شکل داد، یعنی عاملی که بدون آن هیچ انقلابی بشمر نمیرسد؛ بسیاری از مردم را به پیچ و خمهای انقلاب، و نیازهای واقعی يك انقلاب پیروزمند واقف نمود. انقلاب باعث شد که توده ها دشمن را بهتر بشناسند و نقاط قوت و ضعف خود را بهتر دریابند؛ و در شمار گسترده با کارکرد اسلحه و کار غیرقانونی و زیرزمینی - بدرجات مختلف - آشنا گردند. بعلاوه، در يك خطه بزرگ و مهم (کردستان) طی دهسال اخیر جنگی عادلانه جریان داشته که بسیاری از توده ها را درگیر خود نموده است. همه اینها گنجینه بزرگی از دانستنیها، توانائیها و همچنین تجارب مثبت و منفی برای پرولتاریا و خلقهای قهرمان ماست تا تحت رهبری حزب مائوئیست خود برای آغاز جنگ خلق و پیشبرد پیروزمندانه آن جهت سرنگونی دولت ارتجاعی و کسب قدرت سیاسی بکارش گیرند.

تحولات خیر از پایان دورانی میدهند که با غلبه روحیه شکست و خمودگی در میان توده ها رقم میخورد.

انقلاب و ضدانقلاب نه تنها پیشروان کمونیست، که توده های پرولتاریا و خلق را نیز آبدیده و با تجربه ساخته است. زمانی مائو در رابطه با اینکه چرا در چین مناطق سرخ را میتوان برقرار کرد گفت، علاوه بر ضعف دولت و وجود چند پارچگی در میان مرتجعین و رقابت بین دول امپریالیستی مختلف در کشور، چین کشوری است که در آن انقلاب شده است. لنین نیز در مورد پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تاکید کرده، بدون آنکه انقلاب ۱۹۰۵ زمین را شخم زند، اکتبر پیروز نمیشد. میتوان گفت که انقلاب ۱۳۵۷ نیز چنین نقشی را بازی کرده است؛ این انقلاب، دولت ارتجاعی و سلطه امپریالیسم را مورد ضرب قرار داد و

آدرس

جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی

BCM RIM

LONDON

WC1N 3XX,

U.K.

مقدمه

سندی که در اختیار دارید عمدتاً به تشریح راه کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا - جنک خلق - میپردازد. سند حاضر بر پایه ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم استوار گشته و نتیجه و نشانه گذر موفقیت آمیز ما از پروسه چند ساله بازسازی سازمان است. مشخصه این پروسه، طرد قاطعانه بقایای التقاطات و انحرافات و ناروشنیهای گذشته در ارتباط با استراتژی انقلاب میباشد. عوامل عمده ای که ما را در اینکار یاری رسانده، نخست تاثیر عمیق و راهگشای پراتیک انقلابی سربداران در سال ۱۳۶۰ و جمع بندی کمونیستی از آن بود؛ دوم مباحث و مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی درون جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، بدون شك پراتیک راهگشای جنک خلق در پرو نیز تاثیر مهم بر جهت گیری صحیح سازمان ما بر جای گذاشت.

برای ارائه درکی روشن و علمی از راه انقلاب، ضرورتاً نکاتی پایه ای در مورد دولت و مشخصات آن در ایران تحت سلطه امپریالیسم، و مرحله انقلاب و وظایف اساسی آن در سند حاضر مطرح گشته است. بعلاوه در آغاز این سند، تحلیلی گذرا از گرایشات طبقاتی و نظری گوناگون درون آنچه طی سه دهه اخیر با عنوان جنبش نوین کمونیستی مشخص میشد، و نقاط عطف در سیر تکاملی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) ارائه شده است. این تحلیل رابطه تنگاتنگ میان مواضع ایدئولوژیک و خط سیاسی و استراتژی نیروهای گوناگون، و مشخصاً دلائل دوری از آموزه های مائو بویژه جنک خلق را مشخص میکند.

در خاتمه باید به يك نکته دیگر اشاره کنیم. این سند در خدمت به طرح برنامه حزبی تدوین گشته است. بنابراین باید نکات و جهت گیریهای اساسی، و استخوانبندی کلی آن از این زاویه مورد مطالعه و بررسی عمیق قرار گیرد. ما مجموعه مطالب فوق را در سه بخش مرتبط بهم تحت عناوین «مائوئیسم در ایران»، «دولت، جمهوری اسلامی، وظایف انقلاب دمکراتیک نوین» * و «درباره استراتژی جنک خلق» تهیه کرده ایم؛ البته تلاش ما بر آن بوده که هر بخش خصوصیت يك سند مستقل را نیز دارا باشد.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - تابستان ۱۳۶۹

* انتشار این بخش را به آینده موکول میکنیم.

مائوئیسم در ایران

مائوئیسم و جنبش نوین کمونیستی

جنبش نوین کمونیستی (۱) در ایران طی دهه ۱۳۴۰ و اوائل دهه ۱۳۵۰ بطور کلی از مائوتسه دون و دستاوردها و درسهای انقلاب چین هواداری میکرد. در آن دوره، هر نیرویی - حتی بورژوا دمکراتهای انقلابی - برای اثبات انقلابی بودن خود، ادعای پیروی از آموزه های مائو در این یا آن عرصه را داشت. علت چنین گرایشی را باید در قدرت چین سوسیالیستی آنزمان، و تاثیرات گسترده اش بر خلقهای ستمدیده و جنبشهای رهائیبخش جستجو کرد. کردار و گفتار چین سرخ که پیاپی صدها میلیون توده در جنک انقلابی و پیروزیهای پی در پی آنها را پشتوانه خویش داشت منبع امید و الهام ستمدیدگان جهان بحساب میآید.

در میان آندسته جریانات از جنبش نوین کمونیستی که ریشه و مبنای حرکت خود را اندیشه مائو میدانستند، عموماً دو صف بندی بچشم میخورد. بخشی از اینها نماینده و محصول مبارزه عظیم ضد رویزیونیستی تحت رهبری مائو در دهه ۱۹۶۰ در جنبش بین المللی کمونیستی، یعنی موضعگیری و انشعاب از رویزیونیسم خروشچفی بودند؛ اما از این حد فراتر نرفتند. بخش دیگر اما، محصول تکامل مبارزه ضد رویزیونیستی پرولتاریای جهانی تحت رهبری مائو بسطی کیفیتاً عالیتر بودند - تکاملی که در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی متبلور شد. این بخش از جنبش کمونیستی نقطه عزیمت خود را درک عمیقتر از دیکتاتوری پرولتاریا، مبارزه علیه بورژوازی نوحاسته، مقوله حزب پیشاهنگ پرولتری و رابطه این پیشاهنگ با توده ها، و مسائل حیاتی دیگر قرار دادند. جریان نخست که عمدتاً درون «سازمان انقلابی حزب توده» و «توفان» گرد آمده بود در جریان جدل

تئوریک - سیاسی و عملی علیه تزه های مسالمت آمیز رویزیونیستهای شوروی و مشاطه گریهایشان برای استعمار نوین پرورش یافته و بر سر ضرورت انجام انقلاب قهرآمیز با رویزیونیسم کمیته مرکزی حزب توده مرزبندی نمود. جریان دوم از دل آتشفشانی بیرون آمد که مارکسیسم - لنینیسم را بمرحله ای نوین ارتقاء داده و دستاوردهای عظیم تئوریک - سیاسی و عملی را جهت پیشروی انقلاب جهانی و پیشبرد امر ساختمان سوسیالیسم نوید میداد. به چگونگی تکامل این جریان که اساساً در «سازمان انقلابیون کمونیست (م - ل)» تبلور یافته بود، بجای خود خواهیم پرداخت.

در جنبش نوین کمونیستی بطور کلی گرایشی موجود بود که از زاویه بورژوا دمکراسی و ناسیونالیسم انقلابی، مائو و انقلاب چین را ستایش و معنا میکرد. این گرایش به تمجید از مائو در مورد انقلاب دمکراتیک نوین و جنک انقلابی - هرچند با برداشتی التقاطی - میپرداخت، بدون آنکه خدمت عظیم، تاریخی و اساسی وی، یعنی تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را درک نماید. این در واقع عدم اتکاء ایدئولوژیک به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را معنی میداد و با قطعه قطعه کردن آموزه های مائو و نفی ارتباط دیالکتیکی میان حلقه های شناخت پرولتاریا مانع از آن میشد که عمق و ابعاد همه جانبه این آموزه ها حتی در زمینه انقلاب دمکراتیک نوین و جنک انقلابی درک و عملی گردد. گرایش فوق بطور نمونه در نظرات مسعود احمد زاده و بنیانگذاران کومه متبلور میشد.

این قبیل گرایشات درک صحیح و همه جانبه ای از تجربه انقلاب چین بنشابه نقطه رجوعی برای انقلابات در کشورهای تحت سلطه نداشتند. در اینجا يك گرایش ناسیونالیستی عمل میکرد مبنی بر اینکه

هر چیزی «بدر انقلاب خودمان میخورد» را از بقیه اخذ میکنیم و کاری بکار الباقی نداریم. حال آنکه اصول، استراتژی عمومی و راه انقلاب بطور تاریخی - جهانی تکوین یافته، حاصل قهرمانانه ترین حماسه های مبارزه طبقاتی و نبرد پیچیده و پرثمر درون احزاب کمونیست بوده و توسط آموزگاران پرولتاریای بین المللی تدوین گشته و تکامل یافته است. انقلاب ۱۹۴۹ چین نیز محصولی از این مصاف طولانی تئوریک - عملی طبقه جهانی، خصوصاً از دوران انقلاب اکتبر و پیروزی لنینیسم به بعد است.

انقلاب چین با بکار بست مارکسیسم - لنینیسم توسط حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو به پیش برده شد. در پروسه دهها سال جنگ انقلابی و فراز و نشیبهایش، این دیدگاه و تئوریهای انقلابی پرولتاریای جهانی بود که آبدیده میشد و تکامل مییافت. واقعیت آنست که بعد از انقلاب اکتبر، کانون انقلابات بلحاظ عینی از غرب به شرق منتقل شد. این امر، تدوین تئوری انقلاب در کشورهای عقب مانده را به يك معضل و ستوال پیشروی کمونیستها بدل ساخت. هر چند در جریان انقلاب اکتبر، اصول اولیه انقلاب پرولتری در کشوری با اکثریت سکنه دهقانی و خرده بورژوازی و دربند مناسبات ماقبل سرمایه داری، توسط لنین تدوین شد، اما کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره نسبت به روسیه امپریالیستی شرایطی کاملاً متفاوت داشتند. لنین در عین تاکید بر خصلت بورژوادمکراتیک جنبشها و اهمیت مسئله دهقانی در این کشورها، بر ضرورت رهبری پرولتری بر انقلاب تاکید ورزید و مطرح کرد که «مستعمرات و نیمه مستعمرات لزوماً نباید مرحله سرمایه داری را از سر بگذرانند.» وی همچنین اهمیت فراوانی برای تجارب انقلابی قائل شد و به کمونیستهای شرق خاطر نشان ساخت که: «ابزار لازم برای اینکار را نمیتوان از قبل تعیین کرد؛ این ابزار از طریق تجربه عملی کسب خواهد شد.» (اینهاست مسائلی که شما حل آنها را در هیچ کتاب کمونیستی نمیابید ولی در مبارزه مشترکی که روسیه آغاز نموده آنها پیدا میکنید.) (از این لحاظ در برابر شما وظیفه ای قرار دارد که سابقاً در برابر کمونیستهای تمام جهان قرار نداشت.) (۲)

مائو با توجه به آموزه های لنین و استالین در زمینه جوهر انقلاب دمکراتیک و نقش و جایگاه مسئله دهقانی و مسئله ملی و مستعمراتی، برای نخستین بار به ترسیم جهت گیری، و تدوین تئوری و استراتژی انقلاب دمکراتیک نوین و ارائه طرح اولیه «ابزار لازم» برای پیشروی مستعمرات و نیمه مستعمرات بسوی سوسیالیسم بدون گذر از مرحله سرمایه داری پرداخت. مائو بدرستی بر این بحث استالین اتکاء نمود که: «مسئله دهقانان جزئی از مسئله کلی و عمومی دیکتاتوری پرولتاریاست و به این شکل یکی از حیاتی ترین مسائل لنینیسم را تشکیل میدهد.» (۳) مائو دریافت که برای پیروز شدن در انقلاب دمکراتیک و در ساختمان سوسیالیسم، اتحاد کارگران و دهقانان تحت رهبری حزب پیشاهنگ پرولتری ضروریست.

مائو همچنین با توجه به تجربه سترگ جنگ داخلی چند ساله شوروی بعد از اکتبر بخوبی به نکته مرکزی در چگونگی تامین این اتحاد پی برد و آن را بسط و تکامل داد؛ او از این امتیاز انقلاب چین که از همان ابتدا انقلاب مسلح با ضدانقلاب مسلح در مبارزه بود، بهره جست. خدمات مائو در ترسیم خطوط جنگ خلق، اتکاء به دهقانان، سازماندهی ارتش، ایجاد مناطق سرخ پایگاهی، پیشبرد انقلاب ارضی؛ کسب ذره ذره قدرت سیاسی و اعمال رهبری حزب کمونیست بر کل این پروسه، و به يك کلام ترسیم راه انقلاب در کشورهای تحت سلطه وجه مهمی از خدمات وی به تکامل علم رهائی پرولتاریاست. در پروسه همین کار بود که مائو، ضرورت ایجاد «سه سلاح معجزه آسای انقلاب» یعنی حزب، ارتش خلق و جبهه متحد و رابطه میان آنها را فرموله کرد؛ و فراتر از آن به تدوین چگونگی گذار از انقلاب دمکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی پرداخت.

بواسطه برخورد ساده انگارانه به نحوه پیشرفت انقلاب دمکراتیک نوین و جنگ خلق در چین، عمق و عظمت این انقلاب برای بسیاری ناشناخته ماند. (۴) بسیاری بودند که عظمت انکارناپذیر این انقلاب را تنها با جمعیت عظیم درگیر در آن (يك چهارم سکنه کره ارض) معنا میکردند. اما کمتر کسی به عمق سی سال جنگ با شرکت میلیونها

انسان که عزم زیر و رو کردن جهان کهن را کرده و در این راه از انجام هیچگونه فداکاری ایائی نداشتند پی برد. در جایی که مناسبات عقب مانده و قرون وسطائی بصورت لایتغیر و ابدی انگاشته میشد، در جاییکه سرنوشت مردمش برای صدها سال بدست استعمارگران و سپس امپریالیستها تعیین شده بود و توده هایش علیرغم مقاومت و مبارزه، حاکمیت فئودالیسم و مناسبات کهن را ابدی میسرمدند و فئودالها مقامی خداگونه داشتند، آنچنان تحولی در ذهنیت و آگاهی طبقات تحتانی صورت گرفت که میلیونها توده خود را تحت رهبری حزب کمونیست، سروران جامعه دانستند؛ آگاهانه و داوطلبانه تشکل و انضباط حزبی و ارتش انقلابی را پذیرفته و پس از پیروزی انقلاب حاضر شدند از زاویه کمک به انقلاب جهانی و انترناسیونالیسم در جنگ علیه تجاوز آمریکا به کره (۱۹۵۲ - ۱۹۵۰) شرکت کنند؛ برای کمک رسانی به انقلاب در هندوچین به کار بدون دستمزد بپردازند؛ به مسائل بنیادین ایدئولوژیک و سیاسی بیاندهیشتند و در مبارزه علیه رویزیونیسم شرکت جویند و غیره. اینها همه نشانه نفوذ انقلاب در تک تک سلولهای جامعه کهن بود. این انقلاب، ستوالاتی که پرولتاریای بین المللی در رابطه با انجام انقلاب در کشورهای تحت سلطه با آن روبرو بود را پاسخ گفت و از این زاویه، از اهمیت جهانی همتراز انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ که راه انقلاب در کشورهای امپریالیستی را نشان داد، برخوردار شد. پیروزی انقلاب چین، خود نشانه و عاملی بود برای عبور تئوریهای خاص انقلاب در يك کشور معین بسط خط عمومی انقلاب در کشورهای تحت سلطه و به يك کلام عامیت یافتن «راه چین» در مستعمرات و نیمه مستعمرات، همانطور که مائو تاکید میکرد پراتیک عالیترین معیار حقیقت است؛ در این مورد نیز صحت و حقایقت تئوریهای مائوئیستی در پراتیک پیروزمند طبقه انقلابی محک خورد و به اثبات رسید. بعلاوه چگونگی بپاخیزی و پیشرفت مبارزات انقلابی در کشورهای سه قاره (بویژه آسیا) مهر تائید مجددی بود بر اینکه خط مائو در مورد جنگ خلق و راه محاصره شهرها از طریق دهات، کاربستی بسیار گسترده تر از چین داشته و علیرغم ویژگیهای پروسه کسب قدرت در هر کشور تحت سلطه، جنگ انقلابی اساساً از همان راه ترسیم شده توسط مائو پیروی میکند. حتی پیشرویهائی که در برخی جنگهای رهائیبخش ملی (نظیر ویتنام) تحت رهبریهای غیرپرولتری حاصل گشت نیز نتیجه استفاده قسمی، ناقص و اولیه اصول جنگ خلق بود. اگرچه شرایط مشخص هر کشور در بعضی جهات با شرایط چین در دوران انقلاب دمکراتیک یکسان نیست. اما مسلماً در جوامع تحت سلطه امپریالیستی عموماً راه همین است و آموزه های پایه ای مائو در این عرصه کماکان معتبر میباشد.

برخی عوامل که موجب دست شستن از «راه چین» شد

از همان اوان شکل گیری جنبش نوین کمونیستی در دهه ۱۳۴۰، که مصادف بود با نتایج اولیه رفرمهای امپریالیستی در عرصه شهر و روستا، گرایش ظهور و گسترش یافت که تحت توجیه «شرایط نوین»، از انقلاب چین و در واقع از اصول جهانشمول و خطوط عمومی انقلاب پرولتری در کشورهای تحت سلطه فاصله میگرفت. بدون شك تغییراتی محسوس در حال انجام بود که نمیشد بی اعتنا از کنارشان گذشت. ترکیب جمعیتی شهر و روستا بهم میخورد و سریعاً بر سکنه شهرها افزوده میگشت؛ آهنگ مهاجرت روستائی شتاب یافته بود؛ خرده بورژوازی شهری رشد میکرد؛ صفوف طبقه کارگر گسترده میشد؛ پاره ای تغییرات در اشکال مالکیت ارضی و آتوریته های محلی، و در رابطه میان اقشار دهقانی با نهادهای دولتی بوقوع میپیوست. با استناد به همین فاکتورها بود که لزوم حرکت از «شرایط خاص» جامعه مطرح میگشت؛ تو گوئی پیش از وقوع این تغییرات، کمونیستها نمیبایست اصول عام و جهانشمول انقلاب پرولتری را با شرایط خاص جامعه ایران تلفیق میدادند. گرایشی که وقوع تغییرات را بهانه دست شستن از

عاجل ایجاد حزب از وظیفه مرکزی - کسب قدرت سیاسی از طریق قهر - که عملاً برپائی جنک انقلابی را به آینده ای نامعلوم موکول میکرد، در میان جنبش کمونیستی در حال رشد بود. علت این امر را اساساً باید در دیرپائی و عمق نگرش اکتونومیستی و کمینترنی (۵) در صفوف جنبش جست. بعلاوه، افت جنبشهای مسلحانه انقلابی در کشورهای تحت سلطه و ظهور جنبش ادامه دار کارگری در ایران، زمینه عینی مساعدی را برای شکل گیری محافل و گروههای بسیاری در دهه ۱۳۵۰ حول این خط بوجود آورد. همین گرایش و خط بود که طی سالهای بعد به پایگاه خوجه ایسم (۶) درون جنبش نوین کمونیستی تبدیل شد.

در اینجا باید به يك عامل دیگر اشاره کنیم و آن تغییر در سیاست خارجی چین سوسیالیستی در دهه ۱۹۷۰ است. این امر که عمدتاً با چرخش در روندهای بین المللی و حدت یابی تضاد میان دو بلوک امپریالیستی بسرکردگی آمریکا و شوروی، و قوی شدن جناح رویزیونیست درون حزب و دولت چین رقم میخورد، با پاره ای لغزشها از جانب پرولتاریای در قدرت همراه گشت. سیاست خارجی چین موجب تغییراتی در رابطه میان دولت چین و ایران شد. این تغییرات به تشدید روند روی برتافتن یا متزلزل شدن بخشی از جریانات درون جنبش کمونیستی نسبت به آموزه های مائو انجامید. لازم بتذکر است که عکس العمل اغلب این جریانات نسبت به سیاست خارجی چین، پیش از هر چیز بیانگر نگرش ناسیونالیستی آنها نسبت به «انقلاب خودشان» بود و با يك موضع انترناسیونالیستی اصیل تفاوت فاحش و کیفی داشت. در عین حال، سیاست خارجی چین برای بخشی دیگر از جنبش چپ ایران - مشخصاً «سازمان انقلابی حزب توده» - حکم چراغ سبزی را داشت که مجموعه انحرافات اپورتونیستی خود را بسطح يك خط رویزیونیستی آشکار ارتقاء دهند. بدین ترتیب، جریانی که زمانی تحت نفوذ يك خط لین پیانوئیستی (۷) طرحی مکانیکی از انتقال تجربه چین به انقلاب ایران ترسیم مینمود و همزمان اکتونومیسمی مفرط را بنمایش میگذاشت، در سیر تکاملی خود به منجلاب رویزیونیسم دن سیاووپینگی درغلطید.

نتیجه آنکه طی دو دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، ملغمه ای از گرایشات لین پیانوئیستی، دبره ایستی (۸) - رویزیونیستی و التقاط آموزه های مائو با دیدگاه های نادرست و اکتونومیستی و خوجه ایستی بر فضای جنبش نوین کمونیستی در ایران حاکم بود و به جرات میتوان گفت که مائوئیسم در عرصه ایران بکار بسته نشد. هرچند تلاشهایی برای آگاهسازی و بسیج توده ها از سوی پیروان مائو صورت گرفت، اما مشکل بتوان از بکاربست درک مائوئیستی از چگونگی انجام انقلاب اجتماعی و دستیابی به سه ابزار اساسی انقلاب (حزب، ارتش و جبهه متحد) توسط نیروهای این جنبش صحبت کرد.

در میانه دهه ۱۳۵۰ که کودتای بورژوازی در چین متعاقب مرگ مائو بوقوع پیوست اکثریت این مجموعه نامتجانس به ارائه پاسخهای مغلوپ پرداخت - که این امر از جانب نیروهای اینچنین اسیر التقاط و انحراف نمیایست باعث تعجب گردد. بعلاوه براه افتادن موج انقلاب در سال ۵۷ و سپس استقرار جمهوری اسلامی اوضاعی نوین را پدید آورد که انحرافات و التقاطات موجود در جنبش انقلابی و کمونیستی ایران برجسته تر از هر زمان در عرصه پراتیک بنمایش درآیند. در چنین اوضاعی بود که بخش عمده پیروان مشی چریکی به رویزیونیسم روسی درغلطیده و در فاصله کوتاهی «توده ای» شدند؛ از سوی دیگر خوجه ایستها در گرداب اکتونومیسم و رفرمیسم مفرط غرق گشتند؛ تکلیف سه جهانی ها نیز پیشاپیش با آستان بوسیشان در برابر بورژوازی بین المللی روشن شده بود. و البته تکامل بعدی بسیاری از نیروهای سیاسی خصوصاً بدنبال تحولات سال ۱۳۶۰ و شکست نیروهای این جنبش در رهبری و پیشبرد انقلاب ایران، پیوستن به اردوی ارتداد و انحلال طلبی و ضد کمونیسم عریان بود - شکستی که پیش از هر چیز عدم درک، اتکاء و بکاربستن مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را بنمایش گذاشت.

اصول و رها کردن الگوهای انقلابی قرار میداد پیش از هر چیز درک مکانیکی خود از تلفیق اصول عام با شرایط خاص را بنمایش میگذاشت. حال آنکه راه ماتریالیستی - دیالکتیکی شناخت از کم و کیف تغییرات و معنا کردن تحولات نوین برای مبارزه انقلابی، کانال پراتیک بود. هیچ پراتیک انقلابی را بدون اتکاء به تئوریهای تاکنونی نمیتوان سازمان داد و هیچ تئوری انقلابی تکامل یافته ای بدون گذر از کوره پراتیک انقلابی مبتنی بر تئوریهای بدست آمده تکوین نمییابد. چنین برخورد ماتریالیستی - دیالکتیکی در میان گروهها و محافل کمونیستی آنزمان بسختی بچشم می آمد و اغلب این زمزمه بگوش میرسید که «دیگر ایران، چین نیست. بنابراین راه انقلاب ما هم راه چین نیست.» این استدلالی بی پایه و در عین حال جذاب بود. بی پایه بود زیرا در ترسیم راه انقلاب ایران، بجای آنکه به تحلیل از تضادهای بنیادین و مرحله انقلاب بپردازد، و نتیجتاً با اتکاء به خطوط عمومی انقلاب در کشورهای تحت سلطه و تجارب پیروزمند پرولتاریا وظایف و ابزار ضروری انجام آن را معین نماید، با انگشت گذاشتن بر پاره ای تغییرات به تئوریهای غیرپرولتری «نوظهور» چنک انداخت. جذاب بود بدان خاطر که به گرایش خرده بورژوازی که درون صفوف جنبش نوین کمونیستی نفوذ داشت، پاسخ مثبت میداد. زمینه عینی این نفوذ را گسترش قشر خرده بورژوازی شهری در نتیجه تحولات سرمایه دارانه در ایران - همانند برخی کشورهای تحت سلطه دیگر - مهیا میساخت. پس این اتفاقی نبود که چشمها از روی «راه چین» برگشت و متوجه راه کوبا گردید. مثلاً همخوانی ایدئولوژیک بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق با انقلاب کوبا باعث میشد که نزدیکی سیاسی و عملی بیشتری با این الگو احساس کنند. راه کوبا «سهل الوصول تر» از دهها سال چنک توده ای درازمدت در چین بنظر میآمد؛ انقلاب کوبا با سر و گردن نشان دادن انتشار روشنفکر میانه حال شهری و طرح مطالبات بورژوا دمکراتیک آنان بانجام رسیده بود و این بمذاق روشنفکران «چپ» دیگر کشورها خوش میآمد؛ انقلاب کوبا تحت رهبری حزب پیشاهنک پرولتری نبود و از کلیه «قیود» ایدئولوژیک - سیاسی مختص طبقه کارگر آزاد بنظر می آمد؛ این انقلاب ظاهراً بدون ایدئولوژی صورت گرفت و این کاملاً با گرایش «استقلال طلبانه» رایج در صفوف روشنفکران انقلابی خوانائی داشت. به يك کلام «کپی برداری» از «راه چین» ممنوع اعلام میگشت تا کپی برداری از راه کوبا مجاز شمرده شود. و اگر بخشی از حاملین این گرایش بهنگام رجوع به کوبا، آستان بوسی کامل کاسترو در برابر شوروی را چندان باب طبع خود نمیدیدند، در عوض سانتیسم حزب زحمتکشان ویتنام در قبال سوسیال امپریالیسم را عین «درایت» و نمونه روشن موضع «مسئولانه» قلمداد میکردند.

با فرارسیدن دهه ۱۳۵۰، چرخشی مهم در مناسبات و اوضاع بین المللی بوقوع پیوست و جریانات التقاطی و خرده بورژوازی با صفتندی متفاوتی از قوا در سطح جهانی و در این میان تصویر «متفاوتی» از شوروی مواجه گشتند. این امر سبب شد که جهشی قطعی در نفی آموزه های مائو از سوی اکثر حاملین گرایش فوق الذکر صورت پذیرد. در آن دوره، آمریکا که بر سرایش شکست در چنک ویتنام قرار گرفته بود تصمیم به عقب نشینی گرفت. این چنک که بیان متمرکز تضاد عمده جهان در آن دوران یعنی تضاد میان امپریالیسم و ملل ستمدیده بود، بر جو سیاسی بین المللی تأثیری فراوان مینهاد. حرکت آمریکا همراه شد با تغییر در نحوه حرکت بین المللی سوسیال امپریالیسم شوروی. شوروی که به رقابت با آمریکا بر سر هژمونی جهانی برخاسته بود از موضع تدافعی و عمدتاً تبانی جویانه با آمریکا دست کشید و «کمک» به برخی جنبشهای رهاشبخش را آغاز نمود. گرایشات متزلزل موجود درون جنبش کمونیستی - منجمله در ایران - که با کار دشوار نبرد علیه آمریکا «قدرتمند» روبرو بودند، نسخه های شوروی را مطلوب یافتند. بعلاوه افت نسبی جنبشهای سه قاره، فشاری بود بر دمکراتهای انقلابی تا از اصل انقلابی «اتکاء به نیروی خود» دور شوند، «رنالیست» گردند و راههای «ناممکنی» که مائوتسه دون به خلقهای ستمدیده جهان نشان داده بود را در پیش نگیرند.

دور شدن از آموزه های مائو صرفاً در شکل تبعیت از راه کوبا و ویتنام بروز نیافت. گرایش به «کار آرام سیاسی»، جدا کردن وظیفه

مائوئیسم؛ استراتژی انقلاب و اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

در سال ۱۳۴۹، سازمان انقلابیون کمونیست (م - ل) بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون اعلام موجودیت نمود. این سازمان که سرمنشاء اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) بحساب میاید، خود محصول تأثیرات انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی بر جنبش نوین کمونیستی در ایران بود. سازمان انقلابیون کمونیست طی سندی تحت عنوان «برنامه ما»، جایگاه انقلاب فرهنگی بمشابه سومین قله در نبرد طبقه جهانی ما - بعد از کمون پاریس و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ - را مشخص ساخت و پیروی خود از استراتژی راه محاصره شهرها از طریق دهات و لزوم برپائی جنگ درازمدت تحت رهبری حزب پیشاهنگ پرولتاریا را اعلام کرد و بر اهمیت انقلاب ارضی تأکید گذاشت. این سند بر انقلاب چین بعنوان نقطه رجوع و جنبش مسلحانه دهقانی در ناگزالباری هند تحت رهبری حزب کمونیست هند (م - ل) بعنوان نمونه مثبت و زنده تأکید گذاشت و بدرستی ساختمان حزب را در پیوند و مرتبط با پروسه پیشبرد وظیفه مرکزی مدنظر قرار داد. در عین حال «برنامه ما» برخی فرمولبندیهای نادرست لین پیائوئی - اما رایج در آن دوران - پیرامون «عصر زوال امپریالیسم و پیروزی سوسیالیسم» (۹) را در برداشت. نقطه نظرات ایدئولوژیک - سیاسی سازمان انقلابیون کمونیست کیفیتا با بینش دیگر مخالفان رویزیونیسم خروشچفی که بعد زیادی آغشته بسموم اکونومیستی و بورژوادمکراتیک بودند، تفاوت داشت.

سازمان انقلابیون کمونیست بر وظیفه عاجل ایجاد حزب پیشاهنگ پرولتری تأکید میگذاشت؛ اما این امر را در گرو تدوین و به پیش نهادن خط ایدئولوژیک - سیاسی صحیح و روشن و برنامه ای مبتنی بر آن ندیده و مسئله را به وحدت همه سازمانهای م - ل موکول کرد. شکل گیری و رشد سازمان در خارج از کشور نیز عاملی شد برای آنکه حتی از بکاربست همان سطح از شناخت خود در عمل نیز دور بماند و لاجرم نتواند درک عمیقتری از راه انقلاب در ایران بدست آورد. بعلاوه سازمان انقلابیون کمونیست، نه از تمایلات ناسیونالیستی رایج در آن مقطع بر کنار بود، نه از پاره ای تفکرات نادرست میراث کمینترن، اینها از جمله نقاط ضعفی بودند که موجب شد این سازمان نتواند عمق تمایزات میان دیدگاه مائوئیستی با دیگر گرایشات موجود درون جنبش نوین کمونیستی را دریابد. مجموعه عوامل فوق الذکر نه تنها باعث ناتوانی سازمان در پیشبرد يك استراتژی صحیح و انقلابی و نا استواری بر آن گشت، بلکه بعدها بر زمینه پاره ای تغییرات در اوضاع بین المللی و ملی دچار تزلزلات جدی - یا سانتیسم بر سر مبنای ایدئولوژیک - شد. از آغاز دهه ۱۳۵۰، امواج مبارزه انقلابی در سه قاره رو به افت نهاد و برخی جنگهای انقلابی - مشخصا جنبش مسلحانه دهقانی در هند - نیز با شکست روبرو گشت. در همین دوره درون چین سرخ تحولی مهم صورت گرفت. لین پیائو که در آغاز انقلاب فرهنگی بر رهبری پرولتاریا گردن نهاده و با مائو متحد گشته بود، چرخش کرد و درصدد انجام کودتا علیه دیکتاتوری پرولتاریا برآمد. اینکه مقولات جنگ خلق و اندیشه مائوتسه دون بعنوان مرحله تکاملی نوین مارکسیسم بنادرست به تزه های لین پیائو ربط داده میشد، باعث نوعی گیجی و ابهام در ایدئولوژی و سیاست درون سازمان انقلابیون کمونیست گشت.

مضافا، برخی تغییرات عینی اجتماعی و پاره ای تحولات قابل توجه سیاسی، زمینه مساعدی را برای رشد انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی در تشکیلات ما ایجاد نمود. گسترش اقشار شهرنشین و وقوع جنبشهای شهری (تظاهرات چهلم تختی در سال ۱۳۴۷، تظاهرات اتوبوسرانی در سال ۱۳۴۸ و بپاخیزی دوباره جنبش سیاسی دانشجویان طی همان دوره) به «شهر گرایی» مختص طبقات میانی پاداد. این در حالی است که بپاخیزی جنبشهای اقتصادی کارگری از آغاز دهه ۱۳۵۰ توجیه عینی دوری ما از استراتژی جنگ خلق، و ظاهرا «عطف توجه» ما به طبقه کارگر شد. چنین گرایشی، نخست بصورت التقاط در

استراتژی و کوشش جهت «تطبیق» وظایف تعیین شده در گذشته با سیر جنبش خودبخودی کارگری، تأکید بر «امکان بروز قیامهای سیاسی در شهر در پی اعتصابات خونین کارگری» و چرخاندن نگاه از روستا بسوی شهر بروز کرد. (۱۰) بدین ترتیب از مواضع طرح شده در سند «برنامه ما» يك عقب نشینی صورت گرفت؛ «راه چین» کنار رفت و جای خود را به باصطلاح «مدل اکتبری» ساختمان حزب و تدارک کسب قدرت سیاسی داد. انتشار جزوه «آنچه در برابر ماست» (۱۱) بیان رسمی همین عقب نشینی بود. جزوه مذکور با روشی امپریستی از جنبشهای توده ای در ایران - از ۱۵ خرداد ۴۲ به بعد - چنین نتیجه گرفت که نقطه تمرکز فعالیت کمونیستها باید در شهرها باشد. کمی بعد، جزوه دیگری تحت عنوان «مارکسیست - لنینیستها و مشی چریکی» (۱۲) انتشار یافت که بخوبی نشانگر آمیزش نقاط قوت ایدئولوژیک - سیاسی با نظرات التقاطی درباره چگونگی تکوین و پیشبرد جنگ انقلابی در شرایط مشخص جامعه ایران بود. جزوه مذکور بر حقانیت ایدئولوژی و تئوری پرولتاریا در برابر تئوریهها و نظرات خرده بورژوائی تأکید میگذاشت و ضرورت ایجاد حزب پرولتری را خاطر نشان میساخت؛ اما بغلط پیوند پروسه ایجاد و ساختمان حزب و پروسه انجام وظیفه مرکزی - کسب قدرت سیاسی از طریق جنگ - را در نظر نیگرفت. از این مقطع، هرچند سازمان از لحاظ تئوریک موضوع مبارزه مسلحانه، جنگ درازمدت توده ای، مسئله ارضی و ضرورت بسیج دهقانان را مطرح مینمود، اما ربط این مقولات به استراتژی راه محاصره شهرها از طریق دهات و نیز خود آن استراتژی مسکوت گذاشته شد.

گام بعدی سازمان انقلابیون کمونیست در این مسیر، فرموله کردن و پیش گذاشتن يك نقشه فعالیت عملی برای کمونیستها بود. این نقشه که به «طرح ایجاد دستگاه سراسری افشاگری سیاسی» مشهور شد، مبیایست هم محوری برای همکاری و سپس وحدت گروه های م، ل باشد و هم جنبش خودبخودی کارگری را بسطیح يك جنبش سیاسی ارتقاء دهد. این نقشه ای نادرست برای ایجاد حزب و هدایت انقلاب دمکراتیک نوین بود که بجای جنگ، افشاگری سیاسی را فعالیت عمده برای بسیج و برانگیختن توده و انجام تدارک کسب قدرت سیاسی قرار میداد و بهیچوجه با استراتژی انقلاب در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم خوانائی نداشت. «طرح دستگاه سراسری افشاگری سیاسی» برداشتی مکانیکی، ناقص و نادرست از «چه باید کرد؟» و «از کجا باید آغازید؟» لینین بود که به نفی ضرورت و امکان برپائی جنگ انقلابی از همان ابتدای پروسه تدارک کسب قدرت سیاسی می انجامید. (۱۳) البته سازمان تا آنجا که بدرستی برای مقابله با خطوط اکونومیست - رفرمیست و صنفی گرا به «چه باید کرد؟» رجوع میکرد، موفق بود اما خود از درک عمیق «چه باید کرد؟» و مفهوم حقیقی پیروی از آن در يك کشور تحت سلطه - که چیزی جز تدارک و برپائی جنگ خلق نیست - عاجز ماند. این نشان میداد که خدمات جهانشمول مائو بطور تمام و کمال و عمیق درک نگشته است. پس عجیب نبود اگر برخی انحرافات تدریجگرایانه کمینترنی بر سر نحوه ایجاد حزب، و چگونگی تکامل سطوح گوناگون مبارزاتی طبقه کارگر در صفوف ما پا گرفت؛ گرایش بورژوا دمکراتیک بصورت دور شدن از مائوئیسم در صفوف سازمان تقویت شد و سرانجام در اعلامیه وحدت سازمان انقلابیون کمونیست و گروه پویا (۱۴) بشکل تعویض عبارت «مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون» با «مارکسیسم - لنینیسم» تبلور بارز یافت. وجه دیگر دور شدن از مائوئیسم، همسنگ قلمداد کردن خوجه با مائو بود.

در سال ۱۹۷۶ رفیق مائو در گذشت و کمی بعد رهروان سرمایه داری درون دولت و حزب کمونیست چین، قدرت سیاسی را از طریق کودتا غصب کردند. در این دوره موضعگیری در برابر بورژوازی غاصب قدرت در چین، دفاع از پیروان مائو و هسته رهبری کننده آنها که به «گروه چهار نفر» معروف شدند، به مرز تمایزی تعیین کننده درون جنبش بین المللی کمونیستی بدل گشته بود. اتحادیه کمونیستهای ایران بر سر این موضوعات دچار انشعاب شد و اقلیتی ناچیز از تشکیلات بورژوا پورتونیسم و رویزیونیسم درغلتید. اتحادیه کمونیستهای ایران در برخورد به کودتای بورژوازی در چین، بدفاع از

در اهتزاز باد پرچم ظفر نمون جنگ خلق! زنده باد انقلاب، زنده باد کمونیسم!



سربداران به مقابله با تدریجگرایی در زمینه راه انقلاب شتافت و بناگزیر به تقابل با استدلالاتی که توان انقلاب را کافی ندیده، از روحیات و تمایلات انقلابی توده ها یک ارزیابی سطحی نگرانه داشته و به دشمن پر بها میداد، برخاست. سربداران در جریان این مقابله نمیتوانست «از یک جرعه حریق برمیخیزد» مائوتسه دون را احیاء نکنند. وقتیکه بحث لزوم شروع مبارزه مسلحانه از یک منطقه مناسب طرح شد، رجوع به آموزه های مانو ناگزیر مینمود. وقتیکه سربداران از «چگونه یک نیروی کوچک میتواند وظیفه ای بزرگ را بر دوش بگیرد» صحبت کرد، در واقع مبنای نگرش مائوئیستی درباره عنصر آگاه و نقش اقلیت پیشرو را مطرح میساخت. وقتیکه اتحادیه کمونیستهای ایران مجدانه به سازماندهی نطفه ارتش انقلابی برخاست، در واقع این ایده را زنده میکرد که «بدون ارتش خلق، خلق هیچ چیز ندارد» و حتی دستاوردهایش را هم نمیتواند حفظ کند. در عین حال، اقدام به یک حرکت جدی جهت کسب قدرت سیاسی سئوالاتی اساسی را در ذهن پرولتاریای آگاه ایجاد میکرد و پاسخ میطلبید. پاره ای از این سئوالات مستقیماً رجوع و تمرکز بر پایه ای ترین مسائل علم و ایدئولوژی پرولتاریا را الزام آور میساخت. پرداختن به این سئوال که مفهوم کسب قدرت سیاسی از دیدگاه ما چیست و این امر چگونه تحقق خواهد یافت، ذهن را بسمت جمعیندی از شکست دیکتاتوری پرولتاریا در چین و مسائلی از این دست سوق میداد. لیکن علیرغم همه اینها، حلقه هایی از زنجیر انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی گذشته همانند عدم اتکاء به آموزه های مانو در زمینه جنگ درازمدت و بسیج دهقانان، پربها دادن به نیروهای بورژوازی اپوزیسیون و اتخاذ استراتژی قیام شهری بر مبنای «ثوری پیروزی سریع»، بر پای پرولتاریای آگاه باقی ماند و در عرصه پراتیک - بویژه شکست قیام آمل - خود را نشان داد.

بعد از وقوع ضربه سراسری ارتجاع در تابستان ۱۳۶۱ بر اتحادیه، تشکیل کمیته موقت رهبری و آغاز دوره بازسازی سازمان، مبارزه بقیه در صفحه ۳۰

مائوتسه دون و اصول انقلاب پرولتری پرداخته، ماهیت رویزیونیستی و ضدانقلابی حکام نوین و استراتژی «سه جهان» آنها را افشاء نمود. اما جمعیندی از شکست پرولتاریا در چین و نیز مبارزه با «سه جهان» زمانی میتواند بطور عمیق انجام پذیرد و گامی اساسی جهت رفع بحران جنبش بین المللی کمونیستی به پیش برداشته شود که حلقه ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی محکم بدست گرفته میشد و نادرستی تحلیلها و سیاستهای رویزیونیستی حکام چین با اتکاء به آموزه های مائوتسه دون مورد نقد قرار میگرفت، نه با اتکاء به نظرات و سیاستهای نادرست کمینترن - منجمله تر نادرست «جبهه واحد ضد فاشیستی». (۱۵) پافشاری بر پاره ای اشتباهات ثوریک و پراتیکی کمینترن نه تنها تیغه نقد اتحادیه کمونیستهای ایران علیه «سه جهان» را گند میکرد، بلکه به تحکیم آن نقطه نظرات و معیارهای نادرست درون سازمان ما پا داده و باعث میگشت که سازمان در جوانبی با شیوه تفکر و استدالات دگمارویزیونیستی حزب کار آلبانی همراهی نشان دهد.

در چنین شرایطی بود که ما به آزمون مهم و مصاف پراتیکی عظیمی فراخوانده شدیم: انقلاب ۱۳۵۷. وقوع این انقلاب آنهم درست بهنگام افت جنبشهای انقلابی در سطح جهانی و نبود یک قطب و پایگاه جهانی برای انقلاب پرولتری، بسود گرایشات ناسیونالیستی و بورژوا دمکراتیک درون جنبش کمونیستی واقع شد تا تحت توجیه «خاص بودن» مسائل ایران، بی اعتنائی به تجارب و دستاوردهای طبقه جهانی را تبلیغ کنند. اتحادیه کمونیستهای ایران بواسطه ابتلا به سانترسیم در عرصه ایدئولوژی و کم بها دادن به آموزه های مائوتسه دون در ارتباط با وظایف کمونیستی خویش، دچار گرایشات دنباله روانه و ناسیونالیستی گشت و در برخورد به جمهوری اسلامی به راست روی درغلتید. از سوی دیگر، سازمان ما به جمعیندی امپریستی از تجربه قیام ۲۲ بهمن ۵۷ و عمومیت بخشیدن به آن پرداخت؛ قیام شهری در ذهن ما - بمشابه راه «خاص» و «اثبات شده» انقلاب در ایران - جای جنگ درازمدت توده ای را گرفت. (۱۶) اتحادیه این واقعیت را از نظر دور میداشت که قیام ۲۲ بهمن محصول شرایط معینی بود که با رهبری طبقات غیر بر جنبش توده ها رقم میخورد و پیروزی آن نیز نه بمعنای تحقق هدف پیش پای انقلاب پرولتری یعنی درهم شکستن ماشین کهنه دولتی، بلکه صرفاً محو یک شکل حکومتی خاص - سلطنت - بود. همزمان با این امر، ما بیشتر در گرداب سانترسیم فرو رفتیم و از وظیفه حیاتی پاسخگوئی به حملات ضدانقلابی و دروغپردازیهای انور خوجه علیه مائوئیسم سرباز زدیم. نتیجه این جهت گم کردگی ایدئولوژیک این شد که پرولتاریا در ایران همچنان از ستاد پیشاهنگ خود - حزب کمونیست متکی به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم - محروم ماند؛ پروسه تدارک و برپائی جنگ خلق آغاز نگشت و فرصتهای مساعدی برای پیشرویهای انقلابی طی مقطع ۶۰ - ۵۷ از کف رفت. (۱۷) اما این پایان کار نبود. در سال ۱۳۶۰ اتحادیه کمونیستهای ایران، گام نخستین - اما بسیار پر اهمیتی - را در راه گسستی تاریخی از التقاط و انحراف به پیش برداشت. در آن تندبیج تاریخی، یک صف آرائی ایدئولوژیک - سیاسی تعیین کننده در اتحادیه کمونیستهای ایران بوقوع پیوست و تشکیلات ما بر سر ضرورت آغاز جنگ انقلابی به دو صف (۱۸) تقسیم شد: یکطرف بیرق اکونومیسم و رفرمیسم در قالبهای انحلال طلبانه و یا دگمارویزیونیستی خوجه - بدون دفاع آشکار از خوجه - برپا بود (۱۹) و طرف دیگر، پرچم پرولتاریای انقلابی که در نبرد سربداران متبلور گشته بود. این نبرد بر دو نکته پایه ای استوار بود: یکم، حرکت بر مبنای این اصل که «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میآید» و ضرورت اعمال قهر و پیشبرد جنگ انقلابی جهت کسب قدرت سیاسی. دوم، ضرورت اعمال رهبری پرولتاریا بر پروسه کسب قدرت و انجام انقلاب اجتماعی. جنگ انقلابی سربداران نه تنها مخالفتی آشکار و قاطع علیه گرایش دنباله روی پرولتاریا از طبقات غیر در جریان انقلاب دمکراتیک بود و از این زاویه جوهر حرکت خلاف جریان را در خود داشت، بلکه بر این اصل ایدئولوژیک مهم پافشاری میکرد که نباید گذاشت نسل آتی پرولتاریا از میراثی انقلابی محروم گردد، هرچند شکست موقتی اجتناب ناپذیر باشد.

درباره استراتژی جنگ خلق

I - مضمون طبقاتی جنگ خلق در ایران

هیچ طبقه ای در طول تاریخ بدون استفاده از نیروی قهر، و قوای مسلح خویش به قدرت سیاسی دست نیافته و نخواهد یافت. عباراتی چون «قدرت به قبضه شمشیر بسته است» یا «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میآید»، فشرده همین حکم تاریخیست. طبقه کارگر هم، بقول مارکس، با گذر از جنگهای طولانی داخلی و بین المللی است که نه فقط شرایط موجود را دگرگون میکند بلکه خود نیز متحول گشته، برای اعمال قدرت سیاسی آماده میشود.

مائوتسه دون قویاً تصریح میکند که: «وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب کسب قدرت بوسیله نیروهای مسلح، یعنی حل مسئله از طریق جنگ است. این اصل انقلابی مارکسیستی - لنینیستی در همه جا، چه در چین و چه در کشورهای دیگر صادق است.» (۱) یعنی طبقه کارگر برای آنکه جهان کهنه را دگرگون سازد، میباید ماشین کهنه دولتی که در مرکز آن قوای مسلح دشمن قرار دارد را از طریق جنگ درهم شکند. اینکار در گرو داشتن ارتش انقلابیست. تاریخ مبارزه طبقاتی و ملی در ایران در دوره معاصر بروشنی گواه این مدعاست. از انقلاب مشروطه و پیروزی مجاهدان گرفته تا استقرار ضدانقلاب همگی با نقش مرکزی اسلحه و نبرد ارتشهای طبقاتی گوناگون رقم خورد. برقراری حکومتهای خودمختار کردستان و آذربایجان در سالهای ۱۳۲۰ و شکست این جمهوریها نیز با قدرت سلاح حل و فصل شد و در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با کودتای نظامی بر یک دوره تاریخی نقطه پایان گذاشته شد. تجربه سالهای انقلاب ۱۳۵۷ و متعاقب آن نیز بوضوح، جایگاه قوای مسلح را در نبرد طبقاتی نشان میدهد.

اما طبقه کارگر و پیشاهنگش در ایران با اتکاء به کدامین نیروهای طبقاتی میتوانند جنگ انقلابی را برپا داشته، جامعه را متحول سازند؛ و این جنگ چه ماهیتی دارد؟ برای پاسخ به این سئوالات باید به تضادهای بنیادین جامعه و کارکرد آن رجوع نمود؛ چرا که جامعه نظیر هر پدیده مادی دیگر، طریق دگرگونی و ابزار دگرگونی را در خود مستتر دارد. در ایران، امپریالیسم، سرمایه داری بوروکرات و مناسبات نیمه فئودالی سه آماج عمده انقلاب را تشکیل میدهند. رشد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور ناموزون است و شیوه های گوناگون تولیدی در کنار یکدیگر و در ارتباط متقابل با هم بخدمت انباشت سودآور سرمایه امپریالیستی در آمده اند. در زیربنا و روبنای جامعه بطور گسترده با مناسبات ماقبل سرمایه داری روبروئیم. مسئله ارضی همچنان حل نشده باقی است. انقلاب دمکراتیک نوین در ایران وقتی متحقق خواهد گشت که این مناسبات نابود شده، در مرکز آن مسئله ارضی حل گردد و به حیات سرمایه بوروکراتیک خاتمه داده شود. برای حل این تضاد گرهی، باید توده ای را بسیج کرد که مستقیماً در



انقلابات و جنگهای انقلابی در جوامع طبقاتی اجتناب ناپذیرند، و بدون وجود آنها نه میتوان جهشی در تکامل جامعه انجام داد و نه میتوان طبقات ارتجاعی حاکم را سرنگون ساخت، و در نتیجه کسب قدرت سیاسی از طرف خلق نیز غیر ممکن میگردد.

«درباره تضاد» - مائوتسه دون

درجه اول و بطور گسترده با این تضاد دست به گریبان است. این توده که نیروی عمده انقلاب را تشکیل میدهد، دهقانان هستند. و از همین زاویه، جنگ خلق در ایران، يك جنگ دهقانی تحت رهبری پرولتاریا است.

جنبشهای اجتماعی، نبردهای مشخص طبقاتی و ملی در ایران و سرنوشت هر يك گواهی است بر صحت این حکم. رجوع به تجربیاتی که به تقویت و گسترش جریان انقلابی و تضعیف و انفراد ارتجاع حاکم انجامیده، و مشخصاً دستاوردهای انقلابی کردستان در مقابله با قدرت مرکزی ارتجاع، تجارب گذشته ترکمن صحرا و فارس، جنبشهای گسترده دهه ۱۳۲۰ در آذربایجان و کردستان، تجربه حزب کمونیست ایران تحت رهبری حیدر عموآوغلو در گیلان، و غیره نشان میدهد که هر آنجا بر تضادهای بنیادین جامعه انگشت گذاشته شد، و نیروی عمده انقلاب یعنی دهقانان بصحنه کشانده شد، دستاوردها گسترده تر، عمیقتر و پایدارتر بودند. و هر آنجا چنین نشد، حتی پیشرویهای اولیه نیز بضر خود تبدیل گشت و از دست رفت.

جنگ دهقانی تحت رهبری پرولتاریا در جامعه ما متکی بر این واقعیت است که نزدیک به نیمی از جمعیت ایران روستائیند و اکثریتشان بطرق و درجات گوناگون موقعیت دهقانی دارند. دهقانان خود به اقشار فقیر، میانی و مرفه تقسیم شده و عمده اهالی روستا را دهقانان فقیر و پرولتاریای روستا تشکیل میدهند. بعلاوه، چند میلیون نیمه پرولتر حاشیه نشین با روحیات و تعلقات دهقانی وجود دارند که بین شهر و روستا در نوسانند. حتی بخشی از طبقه کارگر جوان ایران نیز کماکان ارتباط باروستا و برخی خصوصیات نیمه پرولتری - دهقانی را حفظ کرده است. برای کسب قدرت سیاسی باید این نیروی ناهمگون را متحد نموده، با سیاست کسب قدرت سیاسی سازمانش داده و تربیتش کرد. برای برانگیختن دهقانان باید پرچم انقلاب ارضی را بمشابه نیروی محرکه مبارزه طبقاتی در روستا برافراشت.

پرولتاریا برای متحول نمودن دهقانان و دیگر توده های ستمدیده جهت پیشبرد يك دگرگونی ریشه ای و همه جانبه در این جامعه معوج و عقب مانده باید جهت گیری و روش انقلابی و روشی را ارائه دهد. (۲) تحت شرایطی که امکان دستیابی به آگاهی سیاسی توده ها بواسطه استبداد قرون وسطائی و دیکتاتوری خشن و عریان محدود بوده و آگاهیشان بطور ناموزون رشد میکند، شیوه های مبتنی بر «کار آرام سیاسی» عجز خود در متحول ساختن آنها را بوضوح نشان میدهد. این شیوه ها نمیتواند در میان توده های تحتانی - بویژه دهقانان - اعتماد بنفس ایجاد کند، حس قضاوت را در آنان بیدار سازد، بر تفرقه و پراکندگی و پیشداوری آنها فائق آید، انضباط پذیرشان کند، و از همه مهمتر طریق عملی دگرگون ساختن وضع موجود و حاکم شدن بر سرنوشت خود را بوضوح نشانسان دهد. از سوی دیگر، استبداد خشن و فشار قیود کهنه نیمه فئودالی، پتانسیل و خشم انقلابی شدیدی را در بطن جامعه انباشته که از بالقوه به بالفعل تبدیل شدنش، نه با شیوه های «معمول» بلکه غالباً با «افراطی ترین» شیوه ها صورت میپذیرد. بهمین خاطر است که بردن سیاست انقلابی - طرح مسئله قدرت سیاسی - در بین دهقانان حادثترین، «افراطی ترین» و عالیترین شکل مبارزه طبقاتی، و تشکیلاتی منضبط را طلب میکند. آغاز و گسترش جنگ خلق و ایجاد ارتش تحت رهبری حزب پرولتری عمده ترین روش و ظرف بسیج و تربیت انقلابی توده های تحتانی است. این جنگ بذر انقلاب، ایدئولوژی و سیاست مارکسیستی - لنینیستی - مائوتیستی را در جامعه می افشاند. در پروسه چنین جنگی است که توده ها واقعاً با پی بردن به پتانسیل و توان و ابتکارات خویش، و در مواجهه با پیچیدگیهای پروسه انقلاب و متحول کردن مناسبات، به تمرین قدرت سیاسی میپردازند؛ بمفهوم عمیق حاکم شدن بر سرنوشت خویش پی میبرند و برای نخستین بار بمشابه صاحبان واقعی جامعه عرض اندام میکنند.

طی جنگ، اتحادی فشرده میان کارگران و دهقانان شکل میگیرد، گذری ضروری از پراکندگی به تشکل انجام میپذیرد، و از خودگذشتگی و پذیرش ارجحیت منافع جمع به فرد فراگیر میشود. تحولات ضروری در مناسبات انسانها در جریان جنگ، یا در کار و بقیه در صفحه ۲۲

جنگ خلق

تولید مرتبط با نیازهای پیشبرد جنگ انقلابی، و تربیت کادرهای کمونیست از میان پرولتاریای روستا و دهقانان فقیر که بمشابه ارکان پیشبرد سیاست پرولتری در روستا عمل میکنند، علاوه بر اینکه پرولتاریا را قادر به پیروزی علیه دشمن میسازند، همگی در خدمت به پروسه گذار از انقلاب دمکراتیک نوین به سوسیالیستی میباشند. پرولتاریا بدون شکل دادن به یک اتحاد مستحکم و فشرده با توده های میلیونی دهقانان (در درجه اول دهقانان فقیر) و اعمال رهبری بر آنها نمیتواند با موفقیت در جاده سوسیالیسم گام نهاد. و توده دهقانان نیز که انجام عمیقترین تحولات دمکراتیک در جامعه نوین زمینه مساعدی را در میانشان برای پذیرش ساختمان سوسیالیسم آماده میسازد، بدون شکل گرفتن نطفه های آگاهی سوسیالیستی در ذهن و حرکت اجتماعیشان نمیتواند با تحولات ضروری در مرحله گذار همراهی نمایند. (۳)

چگونگی پیشرفت انقلابات پیروزمند پرولتری و تجربه ساختمان سوسیالیسم در شوروی و چین صحت این امر را به اثبات رسانده است. در روسیه، این جنگ داخلی بود که بمفهوم واقعی وحدت کارگر - دهقان را برقرار ساخت و رهبری پرولتاریا بر دهقانان را تثبیت کرد: بقول لنین: «شالوده مناسبات متقابل صحیح پرولتاریا و دهقانان در روسیه شوروی در دوران سالهای ۲۱ - ۱۹۱۷ یعنی در هنگامی ریخته شده است، که تهاجم سرمایه داران و ملاکین، که هم از طرف بورژوازی جهانی و هم از طرف همه احزاب هوادار دمکراسی خرده بورژوازی (اس - ارها و منشویکها) پشتیبانی میشدند موجب پیدایش و رسمیت یافتن اتحاد نظامی پرولتاریا و دهقانان در راه حکومت شوروی گردید. جنگ داخلی حادثترین شکل مبارزه طبقاتیست و هر قدر این مبارزه حادثتر باشد، بهمان نسبت هم کلیه اوها و خرافات خرده بورژوازی با سرعت بیشتری در آتش آن میسوزد و بهمان نسبت خود تجربه عملی بنحوی عیانتر این موضوع را حتی به عقب مانده ترین قشرهای دهقانان نشان میدهد که فقط دیکتاتوری پرولتاریا قادر به نجات آنان است و اس - ارها و منشویکها عملاً فقط خدمتگزار آستان ملاکین و سرمایه داران هستند اتحاد نظامی بین پرولتاریا و دهقانان نخستین شکل اتحاد استوار آنان بود - و نمیتوانست نباشد» (۴) در چین نیز همانگونه که مائوتسه دون میگوید: «منظور از مبارزه مسلحانه در چین از نظر ماهوی جنگ دهقانی است و مناسبات نزدیک حزب با جنگهای دهقانی درست همانند مناسبات حزب با دهقانان است.» (۵)

این یگانه دریچه صحیح و پرولتری نگرش به جنبه طبقاتی جنگ خلق در ایران است. هرگونه توضیح و توجیه دیگری در مورد این مسئله، خواه بعنوان «ابزار مبارزه در شرایط دیکتاتوری» یا بمشابه اهرم فشاری جهت کسب امتیاز از حکومت و ایجاد ائتلافات بورژوازی، خواه بعنوان «ضرورت پیروی از سنتهای مبارزه مسلحانه در این یا آن نقطه کشور»، در واقع جنبه طبقاتی جنگ را مخدوش میکند و طبقه کارگر را از برقراری مناسبات صحیح با دهقانان - نیروی عمده انقلاب - باز میدارد. (۶)

II - چرا جنگ خلق در ایران امکانپذیر است؟

شرایط مشخص جامعه ایران، امکان آغاز، گسترش و تداوم جنگ خلق را برای طبقه کارگر فراهم ساخته است. چرخ نظام موجود بگونه ای میچرخد و حافظان آن طوری عمل میکنند که مداوماً مصالح ضروری و مساعد برای برپائی چنین جنگی تولید میشود. شرایطی که پرولتاریا در ایران با آن مواجه است، جلوه ای از شرایط عمومی کشورهای تحت سلطه است که بنا بر تحلیل «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در آنجا: «... استثمار پرولتاریا و توده ها شدید است؛ سلطه امپریالیستی و قبحانه و دائمی است و طبقات حاکمه غالباً دیکتاتوری خویش را عریان و خشن اعمال میکنند. حتی زمانی که آنها اشکال بورژوا - دمکراتیک یا پارلمانی را بکار میبندند، دیکتاتوریشان را تنها حجاب نازکی میپوشاند. این اوضاع منجر به مبارزات انقلابی متداوم پرولتاریا، دهقانان و سایر بخشهای توده میشود و اغلب شکل مبارزه مسلحانه بخود میگیرد. بنا به دلایل فوق الذکر و در این میان رشد معوج و بیقواره این کشورها که اغلب حفظ ثبات حاکمیت و

تحکیم قدرت را برای طبقات ارتجاعی دشوار میسازد، انقلاب معمولاً شکل جنگ انقلابی درازمدت بخود میگیرد که طی آن نیروهای انقلابی قادر به استقرار این یا آن شکل منطقه پایگاهی در روستا و پیشبرد استراتژی پایه ای محاصره شهرها از طریق دهات میشوند.» (۷)

ستم و استثمار شدیدی که بر اکثریت اهالی با اتکاء به دستگاه بوروکراتیک و جدا از توده دولتی و اعمال استبداد خشن و عریان صورت میپذیرد، بخشهای وسیعی از جامعه را در مقابل هیئت حاکمه قرار میدهد. روند انفراد جمهوری اسلامی که بر همان ماشین دولتی کهن تکیه زد، تایید همین مطلب است. حکومتی که بهنگام استقرارش، بر توهم میلیونها توده تکیه زده بود، با گذشت چند سال به یکی از منفورترین حکومتها بدل گشت. از اینروست که اعتراض و مقاومتی دائمی را (خصوصاً در اشکال قهرآمیز) در میان توده ها شاهد هستیم. اعمال سرکوب مداوم از سوی حافظان نظم کهن، تصور امکان پذیر بودن راههای مسالمت آمیز جهت دگرگون ساختن جامعه را در ذهن مردم بشدت کمزنگ ساخته و ضرورت سرنگونی قهری ارتجاع را برجسته تر میکند. اسارت و نکستی که با چماق استبداد مذهبی به مردم حفته میشود، عنصر قهر را در ذهن و عمل آنان میپروراند. توده های محرومی که تجربه یک انقلاب عظیم را از سر گذرانده اند و گوشه محدودی از توان خویش را در جریان سرنگون ساختن یکی از «مستحکمترین» نوکران امپریالیسم در منطقه دیده اند، توده هائی که در آن انقلاب رهائی خویش را جستجو میکردند، اینک شمشیر انتقام را آبدیده میکنند تا علیه سرکوب کنندگان انقلاب بکارش گیرند. مجموعه این عوامل، زمینه ذهنی مساعدی را برای برپائی مبارزه مسلحانه فراهم کرده است. بی سبب نیست که طی چند دهه اخیر، هرآنجا نیروی انقلابی دست به اسلحه برده و نبرد مسلحانه ای را سازمان داده و آغاز نموده، ذهن توده های کثیر اهالی را فتح کرده است.

تا آنجا که به شرایط عینی مربوط میشود، رشد معوج و ناموزون جامعه ایران به بحرانی مزمن و دائمی پا میدهد. بواسطه همین بحران است که عموماً با اوضاعی انقلابی مواجهیم. لیکن همین تکامل ناموزون باعث میشود که اوضاع انقلابی نیز ناموزون رشد یافته و برخی مناطق به حلقه ضعیف دشمن تبدیل شوند؛ یعنی مستعد آغاز و گسترش مبارزه مسلحانه و برقراری قدرت سیاسی سرخ گردند. بویژه آنجا که مسئله ارضی با ستم ملی بهم آمیخته، شرایط برای برپائی جنگ و کسب قدرت مساعدتر است. این واقعیتی است که در دوران حیات جمهوری اسلامی با وضوح بیشتری خود را نمایانده است. جنگ عادلانه در کردستان و مقاومت مسلحانه دهقانان در ترکمن صحرا نمونه های روشن این واقعیتند.

بعلاوه، برخوردهای حادی که غالباً درون کمپ ارتجاع (از هیئت حاکمه گرفته تا قدرتهای امپریالیستی و حکومتهای مرتجع منطقه و اپوزیسیونهای ضدانقلابی) بروز میکنند، موجبات ضعف و شکاف درونی در کمپ دشمن و نیروهای مسلح آنان را فراهم میآورد. این ضعف بواسطه ضرباتی که در نتیجه انقلاب ۱۳۵۷ بر دستگاه دولتی متمرکز وارد آمده، فزونتتر گشته است. جدالهای درونی هیئت حاکمه که در خود رقابتهای میان امپریالیستها را هم منعکس میکند، برخورد منافع و طرحهای قدرتهای امپریالیستی رقیب در منطقه استراتژیک ایران و خاورمیانه، رشد تضادها و برخوردهای بین حکومتهای ارتجاعی بر سر جایگاه قدرت منطقه ای، و پراکندگی و تفرقه در صفوف ضدانقلاب بطور اعم، فرصتهای مناسبی را برای پیشروی و ادامه کاری جنگ خلق پدید می آورد.

III - جنگ خلق و استقرار قدرت سیاسی سرخ را از کجا بیابیم؟

پیروزی در جنگ خلق صرفاً با اراده و نیت حزب پرولتری یا حتی ترسیم مطلوبترین دورنماها و صرفاً انجام عظیمترین فداکاریها حاصل نخواهد شد. شرط پیروزی، تشخیص و انتخاب صحیح میدان نبردی است که از لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی مساعد حال اردوی انقلاب، و بضرر قوای دشمن بوده و علاوه بر آن، ملزومات مادی تحکیم و

افکنند، تارومار و نابود سازد و بموقع عقب نشینی کرده، بار دیگر در نقطه ای که ارتجاع انتظارش را ندارد وارد عمل شود، و بالاخره با پاکسازی منطقه و گذر از دوره ای که با دست بدست شدن چندین باره آن مشخص میشود، قدرت سیاسی سرخ را مستقر و تحکیم نماید.

مسئله تامین اقتصادی جنگ خلق و قدرت سیاسی نوین نیز عامل مهمی است که در محاسبه نقاط قوت و ضعف دو اردوی متخاصم باید در نظر گرفت. بدون چنین پشتوانه اقتصادی، تلاشهای رژیم و یا نیروهای امپریالیستی در به تنگنا انداختن و خرد کردن اردوی انقلاب موثر و موفق خواهد بود. همانطور که مائو میگفت، درگیر جنگ با دشمن شدن فقط زور آزمائی در زمینه نظامی و سیاسی نیست، بلکه زور آزمائی در بعد اقتصادی نیز میباشد. رفع نیازهای جنگی به تولید کشاورزی وابسته است. امپریالیسم، اقتصاد ماقبل سرمایه داری روستا را بزور به کل شبکه تولید و توزیع و انباشت امپریالیستی متصل نموده است. تحت شرایط عقب ماندگی گسترده، روستا کماکان منابع، ابزار و تکنیک های ابتدائی و غیر پیچیده تولیدی را در اختیار دارد. بنابراین برای پرولتاریا و ارتش تحت رهبری این امکان وجود دارد که با تغییر مناسبات کهن در مناطق آزاد شده، اقتصاد کشاورزی را در انطباق با ملزومات جنگ خلق از نو سازمان دهد. با بسیج آگاهانه توده های دهقان، شکوفا ساختن ابتکارات توده ای و بکارگیری امکانات موجود میتوان جنگ خلق - و در مراحل پیشرفته تر منطقه پایگاهی - را نسبتاً خودکفا ساخت و در برابر محاصره نظامی و اقتصادی حتمی دشمن ایستادگی نمود. چنین شرایط مساعدی تنها در مناطق روستائی وجود دارد. برعکس، اگر تحت شرایط خاصی پرولتاریا بتواند قدرت را بدون اتکاء به دهقانان و مناطق پایگاهی سرخ روستائی، در شهر کسب کند، با معضلی جدی جهت تامین اقتصادی پایگاه انقلاب روبرو خواهد شد. اقتصادی که وابسته به امپریالیسم بوده عمدتاً توسط بورژوازی کمپرادور میچرخد و بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی نیز با بندهای گوناگون به آن گره خورده، بر اثر محاصره دشمن فلج خواهد شد. در چنان اوضاعی، بخشی مهم از طبقات میانی شهری بنای نارضایتی و اخلاص گذاشته، به اشاعه سموم تسلیم طلبی در میان کلیه اقشار و طبقات شهر نشین میپردازند. تحت محاصره نظامی و اقتصادی و فشارهای ناشی از جنگ، این سموم میتواند پیکر انقلاب را بشدت ضعیف کند و در تناسب قوای سیاسی (و سرانجام نظامی) بسود دشمن چرخش ایجاد نماید، و پرولتاریا را به شکست بکشاند. مجموعه این شرایط مادی است که تعیین میکند، پرولتاریا در کجا از آغاز با امکان جنگیدن و کسب قدرت سیاسی روبرو است. همانطور که مائو میگوید: «اگر نیروهای انقلابی نمیخواهند با امپریالیسم و نوکرائش سازش کنند، بلکه مصمم هستند بمبارزه خود ادامه دهند؛ اگر آنها قصد دارند نیروهای خود را ذخیره و آبدیده کنند و تا موقعیکه بقدر کافی نیرومند نشده اند از نبرد تعیین کننده با چنین دشمن قوی احتراز جویند، باید مناطق روستائی عقب مانده را به مناطق پایگاهی متری و مستحکم، به دژهای بزرگ نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انقلاب مبدل سازند تا با اتکاء بدانها علیه دشمن درنده که با تکیه به شهرها به مناطق روستائی حمله میکند، مبارزه نمایند و از این طریق در جریان پیکار طولانی بتدریج به پیروزی نهائی انقلاب دست یابند.» (۱۰) این مضمون استراتژی محاصره شهرها از طریق دهات است.

در مقابل، برقراری قدرت سیاسی سرخ در شهرها بدون بسیج دهقانان و سازماندهی ارتش خلق، بواسطه واقعیات عینی، به يك اتوپی بدل میشود. این درست است که توده های فقیر شهری بویژه حاشیه نشینان و اهالی زاغه ها که اغلب از مهاجران روستائی تشکیل شده از متحدان نزدیک پرولتاریا محسوب میشوند، اما وزنه اصلی شهرهائی که در نتیجه عملکرد سرمایه امپریالیستی رشد کرده اند را اقشار مختلف بورژوا و خرده بورژوائی تشکیل میدهند که عموماً منبع توهمات رفرمیستی و روحیات محافظه کارانه نسبت به دشمن هستند. حال و هوای سیاسی شهر را نیز همین اقشار تعیین میکنند و ایده هایشان حتی بر توده های تحتانی نیز تاثیر میگذارد. اینها اگرچه تحت فشار بحران میتوانند جذب يك جنبش انقلابی شوند و رادیکالیزه گردند، اما مسلماً بهترین متحد پرولتاریا محسوب نمیشوند. (۱۱) مطالعه تئوریک

بقیه در صفحه ۲۴

گسترش حکومت انقلابی را نیز دارا باشد. باید تشخیص داد که آتوریته سیاسی - اجتماعی و نظامی رژیم در کجا شکننده تر است. در ایران نیز نظیر سایر کشورهای تحت سلطه، مناطق روستائی و دور از مرکز، نقاط ضعف دولت مرکزی محسوب میشوند. این امر هم در زمینه پایه اجتماعی دشمن صادق است، هم از زاویه قدرت سیاسی و نظامی دشمن. بر بستر این ضعف عمومی، جمهوری اسلامی در روستا با کلاف سر در گمی روبروست که تغییرات ناشی از «اصلاحات ارضی» آنرا پیچیده تر ساخته است. بطور کلی قدرت دولتی علیرغم گسترش بازوی اداری و نظامی در روستا، عمدتاً چهره ای «غریبه» دارد و نهادهایش فرای جامعه روستائی قرار گرفته است. این حالت، ساختار اقتدار ارتجاع در روستا را شکننده تر ساخته است.

از آغاز دهه ۱۳۴۰ تغییرات و جابجائی هائی در آتوریته های روستا صورت گرفت؛ رفرمهای شاه قرار بود اقتدار ملاکین را کاهش داده، به تمرکز و تقویت هر چه بیشتر حکومت بیانجامد. سابقاً ارباب «بطور طبیعی» در ده نفوذ و اقتداری داشت و سلطه خود را با تکیه بر مالکیت انحصاری بر زمین و منابع اقتصادی، ارتباط با دولت مرکزی، نیروی سرکوبگر محلی، نهادهای مذهبی و اقشاری معین که بدرجات مختلف بعنوان متحد یا موئل (فعال یا خنثی) نسبت به او عمل میکردند و نیز نیروی عادت به پیش میبرد. این وضع عموماً دگرگون شد. بوروکراسی و قوای انتظامی دولتی، قوانین دولت مرکزی، بانکها و شرکتهای تعاونی و امثالهم، چتر خود را بر سرنوشت روستا و روستائی گستراندند. در نتیجه این رفرمها هرچند آتوریته سیاسی ملاکین کم شد اما آتوریته نهادهای دولتی نتوانست بطور همه جانبه و استواری جایگزین آن شود. رژیم شاه در امر پروراندن يك قشر شبه کولاکی جهت تامین این آتوریته شکست خورد. یعنی نفوذ و اقتدار مورد نظر ارتجاع حاکم نه تنها تامین نگشت بلکه تضادهای جدیدی را نیز رو آورد.

بعد از سقوط شاه، رژیم جدید کمتر فرصت پرداختن به روستا را یافت، چرا که تمرکز کارش را اساساً بر تحکیم موقعیت بی ثبات خود در شهرهای بزرگ قرار داده بود. سپس جنگ ارتجاعی خلیج زمینه ای شد تا رژیم به گسترش آتوریته خود در روستا بپردازد، و تازه بعد از سرکوب نیروهای انقلابی و پدیدار شدن شکست انقلاب بود که دستگاه تبلیغ و بسیج برای جمهوری اسلامی در دهات تثبیت گشت. (۸) رژیم تلاش خود را کرد تا از حربه مذهب و ناسیونالیسم ارتجاعی برای پایه گیری در روستاها سود جوید، اما ضعف و شکنندگیش درمان نشد. خصوصاً در مناطقی که ستم طبقاتی با ستم ملی در آمیخته، افراد سیاسی - اجتماعی جمهوری اسلامی بحد اکثر نمایان است و نیروهایش هرچه بیشتر چهره يك نیروی خارجی اشغالگر را تداعی مینماید. در مقابل، پرولتاریا از پایه اجتماعی گسترده تری در روستا بهره مند گشته که این نیز وجه دیگری از تغییرات ناشی از «اصلاحات ارضی» است. (۹)

اما دشمن از لحاظ نظامی چه موقعیتی دارد؟ قوای نظامی دشمن عمدتاً در شهرها متمرکز است، امکانات گسترده تکنیکی و نفراتی، اعزام و استقرار قوا در شهرها را تسهیل میکند. اگر در شهر جنگ و درگیری پیش آید، ارتجاع میتواند با شناخت بالنسبه کامل نظامی از محیط، خط جبهه خود را علیه ارتش انقلابی برپا دارد و محاصره و سرکوب را با سودجویی از شرایط نامساعد استتار و عقب نشینی به اجراء گذارد. در مناطق روستائی، ارتش و دیگر ارگانهای مسلح رژیم از تمرکز کمتر و پراکندگی بیشتری نسبت به شهر برخوردارند، نیروی نظامی دشمن اساساً نسبت به روستا غریبه محسوب میشود و این امر دامنه تحرك و مانور را بشدت محدود میکند. گسترده بودن مناطق روستائی و دیگر عوامل جغرافیائی، دشمن را مجبور میکند که برای مقابله با تعرضات قوای مسلح انقلاب، نیروی نظامی خود را تقسیم و پخش کند، و همین مسئله توان بکارگیری همزمان و هماهنگ نیروهایش را محدود میسازد. سلاح و تکنیک برتر نظامی دشمن که اساساً برای جنگهای جبهه ای و ثابت طراحی شده، در منطقه روستائی و در مقابله با جنگ پارتیزانی و متحرک از کار آبی کمتری برخوردار است. این شرایط به نیروی مسلح انقلابی این امکان را میدهد که با اتخاذ جنگ پارتیزانی در روستا دشمن را غافلگیر کند، به کمین

جنگ خلق

مضمون، بواسطه عدم ارتباط با مسئله کسب قدرت سیاسی از طریق جنگ، رفرمیستی است؛ چرا که طبقه کارگر را از راه و ابزار دستیابی به قدرت سیاسی دور میدارد.

فعالیت در میان توده محروم حاشیه ها که پتانسیل انقلابی عظیمی را در خود فشرده کرده، وجه دیگر فعالیت پرولتاریای انقلابی در شهر است. این پدیده که خود نتیجه عملکرد سیستم و تغییرات ساختاری دهه ۱۳۴۰ در ایران است، درست در قلب حاکمیت نقطه قوتی برای انقلاب پرولتری بحساب میآید: «کمربندهای فقر» دژهای حکومت را بمحاصره درآورده اند. تعلقات و روحیات کماکان دهقانی و نیمه پرولتری این اقشار، پروسه متحول ساختنش را کاملاً به پروسه تحول توده های دهقان پیوند میدهد. پرولتاریا نه تنها میتواند از طریق این اقشار رشته های ارتباطی خود با روستا را وسعت بخشد، بلکه تأثیرات انقلابی جنگ خلق را از طریق همین اقشار به شهر منتقل کند و قطب انقلاب پرولتری را در دژهای ارتجاع تقویت نماید. پیشاهنگ پرولتری در حاشیه ها نیز باید کار تبلیغ و ترویج و سازماندهی حول جنگ خلق و بسیج جنگنده را به پیش برد. سازماندهی درون این اقشار و بسیج آنان برای مبارزه مسلحانه در شهر و روستا، و بطور کلی کشاندن جنگ به عرصه شهر، شیوه و ابزاری را طلب میکند که طی پروسه پیشرفت جنگ خلق حاصل خواهد شد، و روشن کردن اجزاء آن محتاج مصافهای تئوریک و پراتیک مشخص است. (۱۳)

از سوی دیگر، شهر در تاریخ معاصر ایران - در دوره های ۱۳۲۰-۳۲، ۱۳۳۹-۴۲، و ۱۳۶۰-۶۱ - بارها با شرایط گرهگاهی مواجه گشته است؛ این شرایط نتیجه درآمیختن بحران مزمن درون جامعه با بحرانهای بین المللی است که به بحران انقلابی در سطح سراسری پا میدهد. گرهگاه فرصتهای زیادی در اختیار پرولتاریا قرار میدهد؛ رژیم متزلزل و پر شکاف بناچار قوای مسلحش را در مراکز قدرت گرد می آورد؛ سلطه ارتجاع خصوصاً در مناطق روستائی تضعیف میشود و شرایط برای پیشروی جهش وار جنگ خلق در روستا مساعدتر میگردد. فرصتهای گرهگاهی و استفاده از بحران انقلابی درون شهرها، برای پرولتاریا اساساً در ارتباط با چگونگی پیشرفت جنگ معنا پیدا میکند و بهیچوجه بمفهوم فرصتی برای «میان بُر زدن»، «کسب پیروزیهای سریع و بی دردسر» و «عدم نیاز به بسیج توده های دهقانی و برپائی جنگ درازمدت» نیست، درجه توانائی در استفاده از چنین اوضاعی، اساساً به میزان تدارک قلبی و مرحله تکاملی جنگ خلق، شکل گیری ارتش انقلابی و مناطق پایگاهی سرخ بستگی دارد. وقوع گرهگاه میتواند امکان استقرار منطقه پایگاهی را در يك یا چند بخش کشور بوجود آورد؛ تحت شرایطی پروسه کسب سراسری قدرت سیاسی را تسریع نماید؛ و فرصتی مساعد برای تعرض استراتژیک و فتح شهرها بدست دهد. طرق گوناگون فتح شهرها (بشکل محاصره توسط ارتش، قیام از درون، یا ترکیبی از این دو) با توجه به ویژگیهایشان، تابع و جزئی از نقشه کلی جنگ خلق بوده و ارتش خلق در اینکار نقشی استراتژیک بعهده دارد.

اگر باز هم گرهگاه فرارسد و هنوز جنگ خلق آغاز نشده باشد، پرولتاریا میباید از اوضاع مساعد برای جبران عقب ماندگیها و تسریع امر تدارک و برپائی جنگ بهره جوید. همانطور که «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» میگوید: «اوضاعی میتواند پدیدار گردد که طی آن، غلیان توده ای به خیزشها و قیامهای شهری منتهی شود. حزب باید آماده باشد که از چنین اوضاعی در چارچوب استراتژی عمومیش بهره جوئی کند.» (۱۴) اینکار بمفهوم انباشت قوا، سازمان دادن نیروی مسلح انقلابی و کشاندن جنگ به مناطق روستائی است. وقایعی اینچنینی را که به فاکتورهای گوناگون و پیچیده وابسته است، نمیتوان از پیش ترسیم نمود. آنچه مسلم است، آغاز پروسه جنگ خلق خود بمشابه يك فاکتور عینی در اوضاع کلی جامعه، منطقه و جهان نقش بازی میکند و اشکال و دامنه بروز گرهگاه را نیز دستخوش تغییر میسازد. بقول لنین: «ما باید کار روزمره خود را همواره انجام دهیم و همیشه برای همه چیز آماده باشیم، زیرا که پیش بینی تغییر دوره های آرامش و تبدیل آن به دوره های انفجار در خیلی از مواقع تقریباً غیر ممکن است و در موارد ممکن هم نمیتوان از آن برای تجدید ساختمان تشکیلات استفاده نمود، زیرا يك چنین

و تجربه عملی ایران و سایر کشورهای تحت سلطه نشان میدهد که صف بندی و تناسب قوای طبقاتی در شهر میتواند پرولتاریا را در صورت اتخاذ استراتژی «قیام شهری» به دنباله رو بورژوازی ملی (و حتی اقشاری از بورژوازی کمپرادور) تبدیل سازد. اتکاء به این استراتژی پرولتاریا را از دهقانان بمشابه نزدیکترین متحد خود محروم خواهد ساخت. زیر سؤال بردن اتحاد استراتژیک کارگر - دهقان، نه کار کمونیستها بلکه کار آن بورژوائی است که بقول استالین «از انقلاب میترسد»، «خیال ندارد پرولتاریا را بطرف حکومت سوق دهد» و «مسلماً به متفقین پرولتاریا در انقلاب نیز نمیتواند علاقمند باشد.» (۱۲)

از سوی دیگر، قرار دادن شهر بعنوان مرکز ثقل فعالیت، بمعنای چشم پوشی از فرصتهای عینی موجود برای پیشرویهای انقلابی بوده و این امتیاز که در جوامع تحت سلطه میتوان پیش از آماده شدن شرایط برای کسب سراسری قدرت، به برپائی جنگ انقلابی و ایجاد مناطق پایگاهی و استقرار قدرت سیاسی سرخ پرداخت را نادیده میگیرد. این سیاست بشکل دور کردن طبقه کارگر از مسئولیت رهبری انقلاب و عدم تربیت کارگران برمینای سیاست انقلابی جلوه گر میشود. کارگر آگاهی که هم امروز برای رهبری توده دهقانی در جریان عالیترین شکل مبارزه طبقاتی و برقراری قدرت سرخ در نقاط مساعد تلاش نکند، از نگرش، سیاست، ابزار و روحیه مورد نیاز برای کسب سراسری قدرت سیاسی یا استفاده از بحرانهای انقلابی و خیزشهای عظیم توده ای در شهرها بی بهره مانده و مسلماً در آن شرایط نیز کاری جز دنباله روی از جریانات بورژوائی انجام نخواهد داد. و هرآنکس که به بهانه «فعالیت برای کسب سراسری قدرت سیاسی» از تدارک و پیشبرد جنگ خلق یا هدف ایجاد مناطق پایگاهی و استقرار قدرت سیاسی سرخ در هر آنجا که ممکن است سر باز زند، عملاً با اتخاذ يك خط مشی آکونومیستی - رفرمیستی، بی اعتقادی خود به رسالت تاریخی و توان انقلابی پرولتاریا را بنمایش خواهد گذاشت.

IV - پیشاهنگ پرولتری چگونه میتواند پرچم مستقل خود را در شهربرافرازد؟

پرولتاریای آگاه چگونه و با تمرکز بر کدام بخشهاست که میتواند جامعه شهری را نیز برمینای خط و سیاست خویش متحول سازد و نهایتاً تناسب قوای موجود را بنفع جنگ خلق برهم بزند؟ وجود جنگ خلق، خود عاملی است که بر روحیه جامعه شهری موثر میافتد؛ اقشار و طبقات مختلف را به موضعگیری و تفکر وامیدارد و پروسه قطب بندی سیاسی را تسریع میکند. این امر بویژه بر توده کارگران و اقشار تحتانی جامعه شهری تأثیر میگذارد. نمونه این مسئله، جنگ سرداران بود که - با وجود محدود و کوتاه مدت بودن - نحوه برخورد صحیح به دشمن و مسئله کسب قهرآمیز قدرت سیاسی را در ذهن بسیاری از کارگران مطرح ساخت. بعلاوه، کسب سراسری قدرت سیاسی که مفهومی جز تسخیر کلیه دژهای دشمن و مراکز حکومتی ندارد، نمیتواند بدون فعالیت مشخص حزب پرولتری در شهرها تحقق پذیرد. اما هرگونه فعالیت مبارزاتی در شهر باید تابع شکل عمده مبارزه یعنی جنگ، و شکل عمده تشکیلات توده ای یعنی ارتش باشد و به آن خدمت کند. پیش از برپائی جنگ خلق، تمامی فعالیتها باید در خدمت تدارک و آغاز آن باشد و بعد از شروع جنگ خلق، باید به تقویت و گسترش آن یاری رساند. برای اینکار پیشاهنگ پرولتری در درجه اول به کارگران و توده های حاشیه نشین شهری رجوع میکند و به سازماندهی در بین آنان میپردازد.

مفهوم مشخص و عملی این امر در ارتباط با طبقه کارگر، پرورش مداوم کارگران حول تنها راه پیروزی انقلاب یعنی جنگ درازمدت خلق است. اینکار از طریق تبلیغ و ترویج و سازماندهی آنان در خدمت به جنگ و مشخصاً تبدیلیشان به رهبران و فرماندهان جنگ خلق و توده های درگیر در آن صورت میپذیرد؛ تا بدین ترتیب ستون فقرات پرولتری ارتش خلق تامین و تضمین گردد. هر نوع جهت گیری خارج از این



سیاسی صحیح) بر سازمان پیشبرنده جنگ یعنی ارتش خلق است - ارتشی که باید فشرده مناسبات سیاسی و اجتماعی و ارزشهای جامعه ای باشد که برایش میجنگد. این امر میباید بناگزیر در استراتژی و تاکتیکیهای جنگی، در اصول تشکیلاتی، ترکیب و ساختار ارتش، طریق رشد و گسترش آن در پروسه جنگ، نحوه تربیت سربازان، چگونگی مناسباتش با توده های وسیع، چگونگی برخوردش با دوستان و دشمنان، متبلور شود.

این مسئله عمیق و مهم خود به مبارزه ای مداوم درون حزب پیشاهنگ پرولتری بر سر خط نظامی و امور مربوط به ارتش و جنگ دامن میزند و از آنجا که اصلی ترین پراتیک حزب، پیشبرد جنگ انقلابیست و خط ایدئولوژیک - سیاسی به موجزترین و فشرده ترین شکل در خط نظامی بیان میشود، این مبارزه به یکی از مهمترین عرصه های مبارزه دو خط بدل میگردد. سرنوشت این مبارزه تعیین میکند که جنگ خلق بطور کلی در چه راستائی سیر کند و ماهیت انقلابی خود را حفظ نماید یا از دست بدهد. تجربه مبارزه دو خط درون احزاب کمونیست در پروسه هدایت جنگ انقلابی بخوبی اهمیت حیاتی این مسئله را بنمایش میگذارد.

جنگهایی که طی تاریخ معاصر در ایران بوقوع پیوسته یا هم اینکه در جریانست، درست به دلیل آنکه فاقد این تضمینهای پایه ای برای انقلابی ماندن بودند، عامدانه یا غیرعامدانه به تسلیم طلبی، بن بست یا شکست منتهی شده اند. علت اساسی این شکست و بن بست در نحوه برخورد به مسئله دولت نهفته است. این جنگها نه جنگ نابود کننده نیروهای دشمن بلکه جنگهای ایذائی بوده و هستند. دلیل آنکه جنگهای کردستان نمیتواند به بن بست نرسد و زمینه مساعدی برای رشد تسلیم طلبی بوجود نیآورد، را میباید در هدف کسب خودمختاری در چارچوب نظام موجود، جستجو کرد. به این جنگها یا بمشابه ابزاری جهت مذاکره با دشمن و دست بالا پیدا کردن در توافقات تسلیم طلبانه نگریسته شده، و یا بصورت اهرم فشاری جهت دستیابی به خواسته های رفرمیستی. مبارزه مسلحانه ای که مجاهدین به پیش میرد نمیتوانست به اهرم فشاری در دست قوای امپریالیستی و ارتجاعی تبدیل نگردد، وقتیکه هدف غائی این جریان شراکت در قدرت موجود و نشستن در راس همین نظام ارتجاعی است. و حتی مبارزات چریک شهری دوران بقیه در صفحه ۲۶

تبدیلی در يك کشور استبدادی بینهایت سریع انجام میگردد. و گاهی فقط به يك تاخت و تاز شبانه فراشهای تزاری وابسته است. خود انقلاب را هم باید بشکل چند تغییر و تبدیل سریع بین انفجار و آرامش کم و بیش شدید در نظر مجسم کرد؛ نه بشکل يك عمل منفرد.... بدین جهت مضمون اصلی فعالیت سازمان حزبی ما و کانون این فعالیت باید کاری باشد که خواه در دوره قویترین انفجار انقلابی و خواه در دوره آرامش کامل هم ممکن و هم لازم است....» (۱۵) این فعالیت در ایران، همانا سازماندهی جنگ خلق است.

۷ - روش جنگ خلق

هر نیروی کمونیستی که عزم برپائی جنگ خلق را کرده باشد، بلافاصله با سئوالاتی جدی پیرامون دورنما و سرنوشت جنگ، روش جنگیدن و مقولات مرتبط به دانش نظامی (۱۶) مواجه میشود. ما نیز با چنین مسائلی روبروئیم؛ خصوصاً آنکه تاریخ معاصر ایران جنگهای بسیاری را علیه حاکمیت شاهد بوده که طی پروسه ای یا قلب ماهیت داده و به تسلیم کشانده شده، یا به ابزار دست مرتجعین بدل گشته، و یا به بن بست و شکست منتهی شده و انرژی انقلابی و فداکاریهای بی شائبه توده های درگیر در جنگ را به هرز داده است. میباید به این سئوالات مهم پاسخ گفت که:

۱ - از کجا معلوم جنگ ما قلب ماهیت ندهد؟

تضمین پایه ای این امر در اهداف اساسی جنگ نهفته است. بسخن دیگر، جنگی میتواند قلب ماهیت ندهد که جهت گیری و اهداف فوری و نهائیش، پیشاپیش دروازه ها را بروی ایدئولوژی و سیاستهای دشمنان طبقاتی نگشوده باشند. اهداف ما از جنگ خلق روشن و صریح است: هدف فوری جنگ ما، درهم شکستن ماشین کهنه دولتی و استقرار قدرت سیاسی سرخ است؛ و هدف نهائی آن، نابودی جنگ بطور اعم از طریق محو جامعه طبقاتیست. جنگ ما میباید بازتاب آینده ای باشد که به ستمدیدگان نوپیش را میدهم؛ سیاستهای غالب بر این جنگ و اصول هدایت کننده آن، میباید خطوط جامعه نوین را از هم اکنون آشکار ساخته و تصویری حقیقی و غریبان از برنامه ما ارائه دهد. اینکه این اهداف در راس جنگ پابرجای بماند و این جهت گیری حفظ شود در گرو رهبری مطلق حزب پرولتری (متکی به خط ایدئولوژیک -

جنگ خلق

رژیم شاه نیز نمیتوانست به يك جنگ تمام عیار تبدیل شود، و سرانجامی جز رویزیونیسم نیابد؛ چرا که اساساً بدان بصورت اهرم تبلیغات سیاسی، و یا ابزاری برای «رفع» استبداد نگریسته میشد و توده ها در این مبارزه تنها مبیایست نقش پشتیبان «ناجیان مسلح» خویش را بهمهده میگرفتند.

پرولتاریا از چنین روشهایی نباید پیروی کند و نخواهد کرد. ما این آموزه مائو را همواره آویزه گوش داریم که «تو به روش خودت بجنک، من به روش خود». روش جنگی ما منتج از قوانین و اصول جهانشمول جنگ انقلابیست که سنتز و فشرده بیش از يك قرن مبارزه طبقاتی پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان بوده و توسط رهبران کبیر پرولتاریای جهانی - بالاخص مائوتسه دون - در بجهوحه نبردهای مسلحانه عظیم تدوین گشته است. در پی ائتلافات گسترده با بخشهایی از دشمنان طبقاتی و ملی روان شدن بقیمت از کف دادن استراتژی انقلابی و استقلال طبقاتی خود، روش ما نیست، خود را بر حمایت سیاسی، نظامی، مالی، دیپلماتیک و تسلیحاتی قدرتهای امپریالیستی متکی ساختن، روش ما نیست، قوای مسلح تحت رهبری خویش را در قالب ارتشهای ارتجاعی موجود - مبتنی بر مناسبات پوسیده و تمایزات طبقاتی و بر اساس اطاعت کورکورانه و استبداد فردی - سازماندهی نمودن، روش ما نیست. در برابر سلاحهای سنگین و تکنیک پیشرفته سپهر انداختن و جنگ خود را بر این نوع تسلیحات استوار کردن، روش ما نیست. روش ما، اتکاء به نیروی خود و اتکاء به توده است و این رمز پیروزی و يك اصل کلیدی در جنگ انقلابی بحساب میآید. غولهای پاگلی امپریالیستی و ارتجاعی را همین توده های «کوچک» اما مصمم به پیروزی با رشته های باریک اما بیشمار که استادانه بافته شده باشد، میتواند به بند کشند و نابودشان سازند.

۲ - آیا يك نیروی ضعیف میتواند وارد جنگ با نیروی پر توان گردد؟

این واقعیتی است که قوای کمونیستها ابتدائاً نسبت به قوای دشمن ضعیف است. این امر از مجموعه مناسبات متقابل سیاسی، ایدئولوژیک، اقتصادی، فرهنگی و نظامی طرفین نشئت میگیرد. اما بیان این مسئله دلیلی برای نجنبیدن نیست، بلکه صرفاً تاکید بر روشی است که برای تبدیل این ضعف به قوت ضروریست. مبنای این روش بر تحلیل از نقطه قوت استراتژیک ما و نقطه ضعف استراتژیک دشمن - یعنی توده ها - قرار میگیرد. آنگاه گوییم موجود میان اکثریت اهالی (که عمدتاً توده های دهقان یا اشراری با تملقات دهقانی هستند) با سیستم کهن، موقعیتی عینی است که میباید بر آن اتکاء نمود و به نقطه قوت تاکتیکی خویش تبدیلش ساخت. افراد رژیم و بحران مزمن و ادامه دار نظام موجود، مبین ضعف استراتژیک دشمن است و روش جنگی ما باید بتواند آنرا به نقاط ضعف تاکتیکی بدل نماید. طبق آموزه مائو، قدرتمند بودن دشمن، رشد ناموزون انقلاب در مناطق مختلف و رشد تدریجی قوای انقلابی، جنگ انقلابی را از خصلتی درازمدت برخوردار میسازد؛ و نیروی ابتدائاً کوچک و ضعیف برای آنکه بتواند در جنگ درازمدت پیروز گردد باید نوع خاصی از جنگ را به پیش برد: جنگ پارتیزانی. تنها از طریق جنگ پارتیزانی است که برای نیروی کوچک امکان نابود کردن ذره ذره دشمن، و در عین حال حفظ نیروی خود فراهم میآید. بواسطه همین خصوصیت، جنگ پارتیزانی در سراسر دوران جنگ خلق - حتی زمانی که جنگ پارتیزانی به جنگ متحرک و منظم ارتقاء می یابد - نقشی استراتژیک بازی میکنند. بعلاوه، روش مائوئیستی جنگ بر ارزیابی و شناخت دقیق از مراحل جنگ تاکید میگذارد و عملیتهای کوچک و بزرگ را بر مبنای نقشه کلی جنگ در سه مرحله پیاپی دفاع استراتژیک (۱۷) - تعادل استراتژیک - تعرض استراتژیک طراحی میکنند. صحت تمامی این آموزه ها که با شرایط جنگ خلق در ایران کاملاً خوانائی دارد را ما در جریان شکست خویش در قیام آمل ۱۳۶۰ بروشنی تجربه کردیم. نادرستی روش جنگی سربداران مانع از آن شد که قادر به بسیج دهقانان در جنگ گردیم و بدین ترتیب نقطه قوت استراتژیک خود را به نقطه قوت تاکتیکی بدل سازیم. ما جنگ خود را با جهت گیری قیام شهری به پیش بردیم و بهمین خاطر از خصلت دراز مدت جنگ غافل ماندیم. سربداران برخلاف آموزه های مائو قبل از

آنکه تبدیل به يك ارتش قدرتمند و گسترده شود، به جنگ موضعی و استقرار خط جبهه ثابت روی آورد و در جدال نابرابر و میدان نامساعد شهر شکستی سخت را متحمل گردید. (۱۸)

۳ - پشت جبهه جنگ ما کجاست؟

جنگ درازمدت نمیتواند ادامه کاری و گسترش خود را بدون ایجاد اشکال مختلف منطقه پایگاهی به پیش ببرد. از دو حال خارج نیست: یا این پشتگاه در اردوگاههای موجود، روی مرزها و با اتکاء به کشورهای همجوار جستجو خواهد شد؛ و یا طی جنگ، مناطق پایگاهی استراتژیک با پاکسازی کردن نقاط مساعد از قوای دشمن در زمان مناسب، توسط ارتش خلق ایجاد خواهد گشت - مناطقی که بقول مائو «نیروهای پارتیزانی با تکیه بدانها وظایف استراتژیک خود را انجام میدهند و بههدف خود که عبارت از حفظ و بسط و توسعه نیروهای خودی و نابودی و بیرون راندن دشمن میباشد، ناقل میآیند. بدون وجود چنین پایگاههای استراتژیکی، هیچ نقطه اتکائی جهت اجرای وظایف استراتژیک یا نیل بههدف جنگ موجود نخواهد بود.» (۱۹) راه نخست، بدنبال راه های «سهل و موجود» روان شدن است و بطور کلی با اصول ایدئولوژیک پایه ای جنگ خلق در تضاد قرار دارد. این راهی است که نیروهای طبقاتی مختلف در جنبش ایران طی سالهای اخیر به تبلیغش پرداخته و در آن گام زده اند. معمولاً نقطه شروع استدلال تمامی این نیروها برای اتخاذ این بیراهه، «ناممکن یا دشوار بودن» ایجاد مناطق پایگاهی سرخ توسط نیروی مسلح انقلاب در «سرزمینهای خودی» است. از پیروان مشی چریکی در دوران شاه گرفته تا مجاهدین یا نیروهای رهبری کننده جنگهای کردستان، همگی بی اعتقادی کامل خود را به ایجاد مناطق پایگاهی علناً اعلام کرده اند. مسئله در اینجا، صرفاً يك محاسبه و ارزیابی نادرست از تناسب قوای موجود نیست؛ پای طرز تفکر بورژوائی و منافع طبقاتی غیر پرولتاری در میان است. برای پیشاهنگ پرولتاری، دورنمای ایجاد مناطق پایگاهی سرخ معیار ایدئولوژیک مهمی در برانگیختن توده ها بحساب میآید. ما بدون آنکه به «اراده گرایی» در بخلتیم و بی آنکه نافی پیچیدگیهای پروسه شکل گیری مناطق مورد مشاجره، بینابینی و سرخ و تبدیل اینها به یکدیگر شویم، با تکیه به شرایط عینی و فرصتهایی که مرتباً از دل این اوضاع برمیخیزند، توده ها را به جرات کردن برای کسب قدرت در هر آنجا که ممکن است برمی انگیزیم. جنگی که بدون این دورنما به پیش برده شود نه تنها تزلزل ایدئولوژیک و اهداف محدود رهبران را بنمایش میگذارد، بلکه پتانسیل انقلابی توده های درگیر را نیز به هرز برده و روحیه ای نهایتاً رفرمیستی را در آنان پرورش میدهد. این روش جنگی از آن تحقیرکنندگان توده هاست. حال آنکه، روش مائوئیستی جنگ که بر پایه اعتقاد به اصل «توده ها سازندگان تاریخند» استوار شده، افق نزدیک کسب قدرت سیاسی را برای جنگ خلق تصویر میکند و آن را متحقق میسازد. کلید پیروزی در این جنگ، ایدئولوژی، سیاست و روشی است که بطور علمی ضرورت و امکان پیروزی را ترسیم میکند. این کلید تنها و تنها آموزه ها و تئوریهایی نظامی جهانشمول مائوتسه دون است و بس.

VI - تدارک و آغاز جنگ خلق

«دعوت به لشکرکشی علیه دشمن بخودی خود مارکسیسم نیست؛.... باید در پی مهمات، و تدارک بود.» (۲۰)

جنگیدن بقصد پیروز شدن بر دشمن امری جدی است و تدارکی جدی میطلبد؛ نبود تدارک مسلماً شکست را در پی خواهد داشت. این يك پیش بینی بی پایه نیست. وقتی از جنگ صحبت میکنیم، تلاش همه جانبه نظامی بقصد نابودی ذره ذره قوای دشمن و سرانجام سرنگون ساختن تمام و کمالش را مدنظر داریم. جنگ طولانی با یورش فوری و نهائی یا بیحساب روان شدن با چماق بسوی قوای دشمن تفاوت دارد. باید در پی محاصره دژ دشمن بطریق صحیح بود و برای اینکار تمام قوا را برای گردآوری و تشکیل و تجهیز ارتش خویش متمرکز ساخت. اگر صحبت از تلاش آگاهانه برای پیروزی در جنگ در میان است، باید نقشه عمومی نبرد، مکان و زمان مناسب، و ابزار منطبق بر

و مقدار حمایت از دشمن بدست آورد و آماج حمله را مشخص نماید. بقول مائو: «برای پیروزی خودت را بشناس و دشمنت را بشناس.» این خود در خدمت تدارک نظامی جنگ خلق نیز قرار میگیرد. جزئی از این تدارک، افزودن بر دانش نظامی خود و پیشروان بسیج شده، از طریق رجوع مداوم به متون پایه ای دانش نظامی پرولتاریای بین المللی - مشخصاً آثار مائوتسه دون - و مطالعه تجارب جنگهای عادلانه و انقلابی، و حتی جنگهای ارتجاعی دیگر نقاط جهان میباشد. در این زمینه مطالعه جنگها و مبارزات مسلحانه ای که در منطقه مورد نظر جریان داشته یا دارد، از جایگاه ویژه ای برخوردار است. در عین حال برای آغازیدن باید از قوای مسلح دشمن در منطقه شناختی نسبی داشت. اینکه چه تضادهایی در صفوف ارتش ارتجاع وجود دارد و کم و کیف آن چگونه است؛ اینکه استراتژی و تاکتیکهایش چیست و توان نظامی قوای دشمن تا چه حد است؛ اینکه درجه کارآئی و تمرکز واحدهای نظامی چیست؛ و بالاخره اینکه سربازان رژیم از لحاظ روحی در چه وضعی هستند، سئوالاتی است که پاسخهای اولیه و لازم مینماید.

بعلاوه، برای آغاز جنگ مینماید حلقه ضعیف دشمن را بعنوان نقطه شروع تشخیص داد. شکل گیری حلقه یا حلقه های ضعیف بستگی به فاکتورهای گوناگون دارد؛ از موقعیت توده (درجه و عمق آگاهی سیاسی و موضعی که در قبال دشمن و پیشاهنگ پرولتاری دارند، سابقه مبارزاتی خاصه مبارزه مسلحانه، و چگونگی روحیات آنها) گرفته تا موقعیت سیاسی - اقتصادی و نظامی دشمن؛ از وضعیت سیاسی کشور گرفته تا تاثیرات اوضاع منطقه ای و بین المللی. گذشته از اینها برخی فاکتورهای جنبی نظیر شرایط جغرافیائی (میدان مانور نظامی، عقب نشینی، استتار، کمین و امثالهم) نیز در این امر دخیل است. از سوی دیگر، عنصر ذهنی نیز بمشابه يك فاکتور مهم شرایط عینی را بسود خویش تغییر میدهد و با سازماندهی و فعالیت حزبی به شکل گیری حلقه های ضعیف یاری میرساند. این حرکت بهیچوجه اراده گرایانه نیست، حزب نه تنها قادر است در شکل گیری حلقه ضعیف نقش فعال بازی کند، بلکه در مقاطعی این نقش تعیین کننده میشود.

اما برای ارزیابی صحیح از مجموعه این عوامل و تشخیص حلقه های ضعیف باید ابزاری را بوجود آورد و پراتیکی را سازمان داد که بتواند تصویر واقعی صحنه نبرد را برای ما ترسیم کند. این ابزار همانا تشکیلات محلی حزبی میباشد - تشکیلاتی که ایجاد آن، خود هسته اصلی تدارک جنگ خلق بوده و تامین ضروریات آغاز جنگ و پیشبرد اینکار نیز بر شانه هایش قرار خواهد داشت. چنین تشکیلاتی است که میتواند با فعال ساختن و متشکل کردن توده ها، جنگ انقلابی را با اتکاء به آنها به پیش برده و «کشاندن دشمن به عمق سرزمین خودی» را میسر سازد. «سرزمین خودی» تنها بدین طریق بوجود میآید و تنها در این صورت خودی محسوب میشود. در غیر اینصورت آغاز جنگ بسیار دشوار و نهایتاً فاقد ادامه کاری خواهد گشت.

VII - موعصره

ما در تدارک نبردی تاریخی در دورانی پرتلاطم هستیم. جهان به هیچ طریق روی آرامش بخود نخواهد دید؛ آشوبهای عظیم - بحرانیهای انقلابی و درگیریهای جهانی قوای امپریالیستی رقیب - در پیش است، منطقه خاورمیانه و مشخصاً خلیج، بواسطه نقش استراتژیک خود به یکی از کانونهای این تحولات بدل خواهد گشت. حکومتهای ارتجاعی بیش از پیش شکننده خواهند شد؛ پایه های سلطه امپریالیستی بلرزه در خواهد آمد؛ تاخت و تاز ارتشهای رنگارنگ، و ظهور خیزشهای اجتماعی در این صحنه اجتناب ناپذیر خواهد بود. در چنین اوضاعی، اگر پرولتاریا پرچم استقلال طبقاتی یعنی حزب پیشاهنگ خود، ابزار فائق آمدن بر دشمنان یعنی ارتش و جبهه تحت رهبری خود، و استراتژی جنگیدن و پیروز شدن یعنی جنگ خلق را صاحب نباشد، با تند باد حوادث به این سو و آن سو کشیده شده، دنباله رو تحولات قدرتمند و طبقات غیر گشته و با از دست دادن فرصتهائی گرانبها، شکستی سنگین را تجربه خواهد کرد. و اگر توده های ستمدیده به آگاهی طبقاتی دست نیابند، نقش تاریخی و قدرت لایزال خود را درک بقیه در صفحه ۲۸

این نقشه را مشخص نمود؛ معنای تدارک را درک کرد و حلقه کلیدی برای انجام این کار را بدرستی تشخیص داد.

آغاز جنگ خلق را تنها يك سازمان پیکارچو و متمرکز پرولتاری، يك تشکیلات حزبی، میتواند و مینماید تدارک ببیند - سازمانی که با متانت مجری سیاست پرولتاری بوده، قادر به متمرکز ساختن انرژی انقلابی توده ها و جهت دادن به آن باشد، و از يك استراتژی پیروزمند پیروی کند. بدون چنین سازمان مستحکمی، سخنی هم راجع به يك نقشه فعالیت منظم مبتنی بر اصولی روشن که بدون انحراف بعمل درآید، نمیتواند در میان باشد. در عین حال، ساختمان تشکیلات حزبی نه بطور خودبخودی و قائم بذات، بلکه دقیقاً در پاسخگویی به تضادها و مسائل پیشاروی برای آغاز جنگ انجام خواهد شد. بهمان اندازه که برای گذار موفقیت آمیز از دوره تدارک به تشکیلات حزبی نیاز است، برای شکل دهی و قوام یابی تشکیلات حزبی نیز گذر از این دوره ضروری است. این دو پروسه در عین مجزا بودن، در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر بوده و بهیچوجه نباید بصورت دو مرحله - با فاصله زمانی - بدان نگریسته شود. اول حزب، بعد تدارک جنگ نادرست است؛ مرحله گرائی است. دیدگاه صحیح چنین است: تدارک جنگ تحت رهبری حزب؛ ساختمان حزب در پروسه تدارک آغازیدن. هر طریق دیگری، خواه بشکل يك دوره کار آرام سیاسی، خواه در قالب دست زدن به عملیات نظامی ایذائی و تبلیغ مسلحانه (۲۱) بدون ارتباط با استراتژی و نقشه عمومی جنگ، مفهومی جز نپرداختن به امر ساختمان تشکیلات محلی حزبی نداشته و مانع تدارک و برپائی جنگ خلق میشود. امر تدارک با منتظر تغییر و تحولات تکان دهنده در اوضاع ملی و بین المللی نشستن نیز تفاوت دارد. شروع جنگ خلق را نمیتوان به برپائی خیزشها و جنبشهای توده ای وسیع منوط دانست. چنین انتظاری عملاً فرقی با دیدگاه اگنومستی مبنی بر لزوم يك دوران کار مسالمت آمیز نداشته و تنها پرولتاریا را در انجام وظایف حیاتی چهار تاخیر میکند؛ چنین کاری صرفاً بمعنای موكول کردن اجرای يك نقشه به سیر خودبخودی حوادث است و بس.

مسئله این نیست که برای تدارک جنگ، کار سیاسی صورت نمیگیرد و یا پرولتاریا مخالف سیاست و تدارک سیاسی است. برعکس، پرولتاریای انقلابی طرفدار عالیترین شکل سیاست یعنی مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت است - امری که آغازش در شرایط جامعه ما عموماً میسر است. اما تدارک برای گذر به عالیترین شکل مبارزه نباید به مرحله ای در خود و برای خود تبدیل شود و فعالیتهای خاص تدارکاتی نباید به مانعی مصنوعی در راه برپائی جنگ بدل گردد. در انجام اینکار همواره میتواند خطر «مرحله گرائی» بروز کند؛ بهمین خاطر همواره نیاز به مبارزه ای آگاهانه برای مقابله با چنین خطرات و گرایشاتی است. این قبیل گرایشات نهایتاً هدف و جهت گیری واژگون کردن نظام را کمرنگ میکند یا به کنار میگذارد، و بجای تدارک مستقیم جنگ، اهداف دیگر و برپائی جنبشهای سیاسی توده ای را عمده میکند. (۲۲) به يك کلام، تدارک از نظر پیشاهنگ پرولتاری مفهومی جز کسب آمادگیهای لازم برای آغاز جنگ ندارد.

آغاز جنگ بستگی کامل به فعالیت ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی ما در بین توده های يك منطقه یا مناطق مشخص دارد. پیشاهنگ پرولتاری در درجه اول باید نیروی حداقلی از پیشروان و افراد انقلابی محلی را بسیج نماید. باید توده ها - بویژه پیشروان - را از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی برای جنگ آماده سازد؛ جهت گیری حزب باید پرورش مداوم آنها با ایدئولوژی و دیدگاهی باشد که روحیه و جرات نبرد قهرآمیز برای کسب قدرت سیاسی را در آنان برانگیزد؛ بنحوی که حتی با سلاح چوبین به دشمن یورش برند و سلاح از دستش برنایند. حزب باید به توده ها نشان دهد که بدون این ایدئولوژی جنگ خلق بی دورنما گشته، به کج راه کشیده میشود و نهایتاً در خدمت طبقات غیر قرار میگیرد. حزب باید پرورش سیاسی توده های تحتانی منطقه روستائی را با ترسیم منافع طبقات مختلف و تحلیل عملاً و عکس العملهای دشمنان عمده و غیر عمده و دوستان دور و نزدیک انقلاب به پیش برد. پیشاهنگ پرولتاری زمانی قادر به انجام اینکار خواهد بود که خود به تجزیه و تحلیل صحیح طبقاتی از منطقه پرداخته، شناخت روشنی از آمال و آرزوهای توده ها، میزان پشتیبانی فعال از پیشاهنگ

جنگ خلق

نکنند و سرنوشتشان را نهایتاً بسته به اراده «خدایان» آسمانی یا زمینی ببینند، زنجیرهای ستم و استثمار که به تکان درآمده و مستعد گسستن گشته همچنان پابرجا خواهد ماند. شك نیست که شکست انقلاب ۵۷ ذهن بسیاری از ستمدیدگان را در پرده های ابهام و تردید و نومییدی پیچید و قدمهایشان را در مسیر انقلاب گند ساخت. برای از هم دریدن تمام و کمال این پرده های شوم، میباید تصویری روشن و واقعی از نیروی دوران ساز خلق، و نیز چهره يك رهبری آگاه، پیگیر، سازش ناپذیر و قابل اعتماد در برابر دیدگان توده ها قرار گیرد و خاطره زشت و آزاردهنده نارهبران ارتجاعی و خائن و سازشکار را بزدايد. میباید جلوه های روشنی از آمل و آرزوهای بظاهر «دست نیافتنی» ستمدیدگان، مناسبات کیفیاً متفاوت اجتماعی، جامعه نوین و انسان نوین بظهور رسد و پُر رنگتر و پُر رنگتر شود. این منبع الهامبخش تنها میتواند آواز خوش تفنگهای جنگ خلق باشد و قدرت سیاسی سرخ کارگران و دهقانان. آنگاه که جنگ خلق برپا گردد، اخگرهای سوزان خواهد بود که از این آتش برافروخته بهر سوی جهش خواهد نمود و خرمنهای خشک و مستعد را نه فقط در چارگوشه ایران، که در سراسر منطقه نشانه خواهد گرفت. آنگاه چه پر عظمت خواهد بود صلاي جنگ خلق که به زبانهای گوناگون در یکی از جولانگاههای مهم امپریالیسم، در مرزهای پر آشوب ایران، در میان ستمدیدگان کرد و عرب، ترك و تركمن، افغان و بلوچ طنین افکن میشود. چه افتخار آفرین خواهد بود، پایگاه سرخی که قفل انقلاب خاورمیانه را همدوش سایر گردانهای پرولتاریای جهانی در منطقه بگشاید و انقلاب جهانی را جهش وار به پیش راند. این رویائی زیبا، اما دست نیافتنی نیست. امکان تحقق این آینده را بهم پیوستگی نقاط مختلف جهان تحت سیستم امپریالیستی، و پیوند و تاثیر متقابل هرچه بیشتر انقلابات - خاصه در يك منطقه - پدید آورده است. ما به برپائی جنگ خلق و انجام انقلاب پرولتری در ایران، بعنوان بزرگترین وظیفه انترناسیونالیستی خود در قبال پرولتاریای بین المللی نگاه میکنیم. میدانیم که مسیری پر پیچ و خم و دشوار را پیش رو داریم؛ لیکن بر

این حقیقت نیز واقفیم که این تنها راه گذر از دره فلاکت و تیره روزی و جنایات جامعه طبقاتی، و صعود به قله رهایی از ستم و استثمار است، و راه های «سهل الوصول» و میان برهای رایج به هیچ کجا نخواهد انجامید مگر به مرداب همین نظام طبقاتی. ما بروشنی در پس دشواریها، خورشید درخشان پیروزی را میبینیم که بر فراز قله بی تابانه انتظارمان را میکشد و ما را بسوی خویش فرامیخواند. ما محکومیم که پیروز شویم.

ماتوتسه دون بما می آموزد که: «جنگ را از طریق جنگ میتوان آموخت.» پرولتاریای انقلابی در ایران نیز فن انقلاب کردن را در جریان پیشبرد انقلاب میتواند بیاموزد. رمز پیروزی در شناخت پیچ و خمها در مسیر انقلاب و درك جزء به جزء آن، سازماندهی و پیشبرد پراتیک اساسی ماست. مائو این را نیز بما آموخته که «شناخت ما از جهان عینی باید از يك پروسه کامل عبور کند. در ابتدا شناخت ما صفر یا ناقص است. ولی در جریان پراتیک مکرر و پس از کسب موفقیتها و پیروزیها در کار عملی، همچنین پس از برخورد با دشواریها و وقایع ناخوشایند و بالاخره پس از مقایسه موفقیتها و ناکامیها میتوانیم تدریجاً به يك شناخت کامل یا نسبتاً کامل نائل آئیم.» (۲۳) هر اندازه که آگاهانه در تدارك و برپائی جنگ خلق بکوشیم و پیروزیها و ناکامیهای خود را طی پراتیک جمعبندی و سنتز کنیم، به همان نسبت پرتو بیشتری بر این مسیر خواهد افتاد. هر اندازه که کارگران آگاه، دهقانان انقلابی فقیر، و طالبان دگرگونی ریشه ای مناسبات حاکم بیشتر بسوی ایدئولوژی و خط ما جذب شوند، اثری، آگاهی و اراده انقلابی برای درهم شکستن موانع و راهگشائی بر عرصه های ناشناخته رشدی کیفی خواهد یافت و مصالح بیشتری برای ترسیم جزئیات راه انقلاب گرد خواهد آمد. نبرد تحت درفش اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) جهت سازماندهی حزب پیشاهنگ پرولتری در ایران و شرکت مستقیم در پروسه تدارك و برپائی جنگ خلق، وظیفه ای است که بر دوش تمامی طالبان انقلاب قرار دارد.

توضیحات و منابع:

۱ - «مسائل جنگ و استراتژی» - ماتوتسه دون - منتخب آثار جلد ۲ بفارسی - صفحه ۳۲۵.

۲ - در این زمینه، خواننده را به مقاله «برنامه ارضی سوسیال دموکراسی» که توسط لنین در سال ۱۹۰۲ نگاشته شده و نگرش اولیه صحیحی را در برخورد به مقوله دهقانان و مناسبات حزب پرولتری با آنان به پیش میگذارد، رجوع میدهیم. لنین ضمن ترسیم وجوه افتراق پرولتاریا و دهقانان از لحاظ تاریخی، چنین مینویسد: «...دهقانان بطور کل... در مقابل سرف داری، ملاکین فئودال مسلک و دولتی که به آنها خدمت میکند، کماکان از جایگاه يك طبقه برخوردارند؛ طبقه ای که به يك جامعه سرمایه داری تعلق نداشته بلکه مربوط به جامعه سرف داری است...»

...در جامعه امروز بدون شك دهقانان دیگر يك طبقه منسجم را تشکیل نمیدهند. اما هر آنکس که با این تضاد مفشوش می شود، از یاد می برد که چنین تضادی صرفاً در تزه و نظریات نبوده بلکه در زندگی واقعی است. کسی چنین تضادی را خلق نکرده است بلکه این يك تضاد زنده و دیالکتیکی است. تا آن حد که جامعه سرف داری در روستا توسط جامعه (بورژوازی) «کنونی» نابود میشود، به آن حد دهقانان نیز از يك طبقه بودن دور شده و به پرولتاریای روستا و بورژوازی (بزرگ، میانه، کوچک، و خیلی کوچک) روستا تقسیم میگردد. تا آن حد که مناسبات سرف داری هنوز موجودیت دارد، به آن حد «دهقانان» به طبقه بودن ادامه می دهند و باز تکرار می کنیم این طبقه است که بیشتر به جامعه سرف داری تعلق دارد تا جامعه بورژوازی. بکار بردن عبارت «تا آن حد - به آن حد» در زندگی واقعی وجود دارد و شکل شبکه فوق العاده پیچیده ای از مناسبات سرف داری و بورژوازی در روستاهای امروزی روسیه را بخود میگیرد... کسی که عموماً از پیچیدگی و «زیرکانه» بودن راههای پیشنهادی ما ابزار نارضایتی می کند فراموش میکند که نمیتواند راه حل ساده ای برای چنین مشکلات درهم پیچیده ای وجود داشته باشد. این وظیفه ماست که علیه کلیه بقایای سیستم سرف داری به نبرد برخیزیم؛ هیچ سوسیال دموکراتی در این مورد شك ندارد و به علت آنکه این مناسبات بطرز شدیدی با

مناسبات بورژوازی در هم بافته شده اند، ما مجبوریم به قلب این اغتشاش برویم و ترسی از پیچیدگی این وظیفه نداشته باشیم. فقط يك راه حل «ساده» برای این مسئله وجود دارد: بی اعتنا بودن، از کنار آن گذشتن و حل مشکل را به «عصر خودبخودی» واگذار کردن. اما این سادگی باب طبع همه آن اکونومیستهای شدیداً بورژوا و شیفته خود روئی است و ربطی به سوسیال دموکراتها ندارد. حزب پرولتاریا نه فقط می باید از دهقانان در مبارزه شان علیه بقایای سیستم سرف داری حمایت کند بلکه آنانرا بدین کار ترغیب نماید. برای ترغیب دهقانان حزب نباید خود را به خوشحیالی محدود سازد بلکه باید يك جهت گیری مشخص انقلابی پیش گذارد و قادر باشد که بهترین نحوه برخورد به شبکه پیچیده مناسبات ارضی را اتخاذ کند.

... آراه حل های بخش دهقانی برنامه ارضی سوسیال دموکراسی - مترجم] ابتدائاً بشدت پیچیده، «غیر قابل فهم» مصنوعی، غیر محتمل و دست نیافتنی بنظر می آیند محو سرف داری توسط سرمایه داری در روستا، مناسبات اجتماعی و اقتصادی را آنچنان پیچیده و مفشوش ساخته که ضرورت تعمق درباره راه حل مسائل پراتیکی فوری را (از زاویه سوسیال دموکراسی انقلابی) ایجاب میکند. پیشاپیش و باکمال اطمینان میتوان گفت که راه حل مسئله به هیچ وجه «ساده» نخواهد بود.

... ما میتوانیم و می باید مطالباتی را به پیش ببریم که اهمیتشان معادل با نابودی نهائی حاکمیت ملاکان فئودال مسلک و ریشه کن ساختن کامل تمامی مظاهر مالکیت سرف داری از روستاست. بر خلاف سوسیال رفرمیستها ما می باید مطالباتی را جلو بگذاریم که ملاکان فئودال اندیش نمی خواهند و نمی توانند به ما (یا به دهقانان) اعطا کنند - ما همچنین می باید مطالباتی را جلو بگذاریم که جنبش انقلابی دهقانان تنها بزور میتواند بدان دست یابد. «برنامه ارضی سوسیال دموکراسی - مجموعه آثار لنین - جلد ششم - انگلیسی - صفحه ۱۱۷-۱۱۳»

۳ - این تنها طریقی است که «سوسیالیسم دروغین» انواع و اقسام روزیونیستها، شبه تروتسکیستها و امثالهم را افشاء میکند. تمامی حرفهای توخالی و مبتذلی که آنها بعنوان راه حل برای «دموکراتیزه شدن کامل جامعه» بیان میکنند نشانه عجز در درك نقش مسئله ارضی در انقلاب ماست. عجز این

نیروها در درک تفاوت بین دو مرحله انقلاب، به عجز در بیان جنبه حقیقتاً انقلابی اهداف دمکراتیک میانجامد. در عین حال، جهان بینی بورژوازی آنها یکسره در اهدافی «سوسیالیستی» که بجلو میگذارند، منعکس میشود. نتیجه اینکار، پیش گذاردن شمارهاییست که نه از زاویه تحولات دمکراتیک انقلابیست و نه از لحاظ تحولات سوسیالیستی. شعارهای مبتنی بر مخالفت با تقسیم سرانه زمین (که زنان و فرزندان را هم شامل میشود)، و ارائه طرح «کشت شورانی و تعاونی» (که در واقع بازسازی همان مناسبات نیمه فئودالی و مردسالارانه موجود در اشکال دیگر و تحت پوشش «سوسیالیسم» است)، اتوپی خواندن مبارزات دهقانی و نفی وجود مسئله ارضی بمشابه نیروی محرکه مبارزه طبقاتی در روستا، مبین راه حلهائی است که (بدلیل ترس از دست زدن به آتوریت های ارتجاعی موجود) بشدت خائفانه، (بعلت محافظه کاری در برانگیختن دهقانان) بشدت لیبرالی، و (بواسطه جا زدن اشکال نوین استثمار بجای سوسیالیسم) بشدت فریبکارانه اند. این راه حلها بدلیل از بالا عمل کردن، نهایتاً بورژوا - ملاکی میباشد.

۴ - «تزه های گزارش مربوط به تاکتیک حزب کمونیست روسیه در سومین کنگره انترناسیونال کمونیستی» - منتخب آثار لنین، بفارسی - صفحه ۸۱۵

۵ - «بمناسبت انتشار اولین شماره مجله کمونیست» - منتخب آثار مائو، جلد دوم، بفارسی، صفحه ۴۲۷

۶ - نیروهای گوناگون غیر پرولتری، از پیروان مشی چریکی بویژه خط جزئی گرفته تا حزب دمکرات و مجاهدین، و کومه برای نفی جنبه طبقاتی جنگ و پوشاندن مضمون بورژوازی مبارزه مسلحانه تحت رهبریشان، در مقاطع مختلف به چنین توجیهاتی دست یازیده اند.

نمونه دیگری از اغتشاش بر سر ماهیت طبقاتی جنگ، در کتاب «مبارزه مسلحانه: هم استراتژی، هم تاکتیک» نوشته مسعود احمدزاده تبارز یافت. این کتاب با سکوت در مورد موجودیت مناسبات نیمه فئودالی و نادیده گرفتن ماهیت دهقانی جنگ خلق در ایران، جنگ طولانی را صرفاً از زاویه ای ضد امپریالیستی (ملی) مطرح نمود. این دیدگاه عملاً با ندیدن نیروی عمده دهقانان، هدف خود را بسیج اقشار ضدامپریالیست شهری برای شروع جنگ قرار میداد و جنگ در روستا را منوط به پایه گیری جنبش چریکی شهری مینمود.

۷ - «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» - بفارسی - صفحه ۲۴

۸ - این وضعیت در برخی نقاط روستائی بوضوح مشهود بود. فی المثل در روستاهای اطراف آمل، رژیم تا مقطع ۱۳۶۰ پایه چندانانی نداشت. بطوریکه در روستاهای حاشیه جنگل، تنها معدودی مزدور جمهوری اسلامی وجود داشت؛ و حضور انجمن اسلامی در آن مناطق ناچیز بود. افراد رژیم تا بدان حد بود که بهنگام درگیریهای جنگل، تهدید و تطمیع قوای مسلح رژیم تنها توانست تعداد انگشت شماری از افراد محلی را بعنوان راهنما به اختیار گیرد.

۹ - در عین حال اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ تا حدی موجب رشد اقشار میانه حال دهقانی نیز گشت؛ لیکن این روند بویژه در دهه ۱۳۵۰ رو به افت نهاد. تحت جمهوری اسلامی، خانه خرابی گریبان این اقشار را هم گرفته و آنان را به موقعیت پایینتری رانده است.

۱۰ - «انقلاب چین و حزب کمونیست چین» - منتخب آثار مائو - بفارسی - جلد دوم - صفحه ۴۶۸

۱۱ - چگونگی رابطه پرولتاریا با اقشار و طبقات خلقی در شهر و روستا، و مسئله جبهه متحد و رابطه آن با ساختمان حزب و ارتش موضوعی است که باید جداگانه بدان پرداخته شود.

۱۲ - منتخب آثار استالین (مسائل لنینیسم) - بفارسی - جلد اول - صفحه ۷۱

۱۳ - در این زمینه میباید تجارب سازماندهی و جمعبندهای حزب کمونیست پرو از کار درون حاشیه نشینهای لیما و توده کارگران شهری، و برقراری ارتباط میان آنان و جنگ خلق را مورد توجه قرار داد.

۱۴ - «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» - بفارسی - صفحه ۲۸

۱۵ - «چه باید کرد؟» - منتخب آثار لنین - بفارسی - صفحه ۱۴۱

۱۶ - در برخورد به مقولات پایه ای در دانش نظامی پرولتاریا میباید تعاریف روشن و مشخص کننده هر یک را درک کرد. در این عرصه، ما مرتباً با مقوله «دکترین نظامی»، «استراتژی»، و «خط نظامی» سر و کار داریم. این سه

۱۷ - «دفاع استراتژیک» فقط يك مفهوم نظامی نبوده بلکه ایدئولوژیک - سیاسی هم هست. تا زمانیکه کمونیستها توده ها را در سطح وسیع توسط جنگ انقلابی متحول نسازند، قادر نخواهند بود به موضع تعرض گذر کنند و بدین ترتیب امکان کسب قدرت سیاسی سراسری را نخواهند داشت. کسی که این موضوع را نفی نماید تنها تمایل خود به تعویض دارودسته استثمارگر سابق با استثمارگران نوین را بنمایش میگذارد.

رد «دفاع استراتژیک» برای يك نیروی ضعیف در مقابل نیروی قوی نه تنها يك خطای فاحش نظامیست، بلکه با امر متحول ساختن توده ها در پروسه جنگ درازمدت مغایر است. اگر هدف تکیه زدن بر مناسبات کهنه موجود (بر ایدئولوژی، سیاست، اقتصاد و فرهنگ حاکم) و جانشین حکام قبلی شدن باشد نیازی به يك دوران دفاع نیست. بقول مائو مخالفت با دفاع استراتژیک در آنجا بچشم میخورد که «جنگ فقط به اقتضای ارتجاعی حاکم و یا حتی به گروههای سیاسی ارتجاعی که بر سر قدرتنند (یا خارج از دایره قدرتنند) فایده میرساند.» (مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین - منتخب آثار مائو - بفارسی - جلد اول - صفحه ۳۱۵. متن داخل پرانتز از ماست)

۱۸ - شکست نظامی سرداران در آمل اساساً نتیجه اتخاذ جهت گیری جنگ کوتاه مدت یا بقول مائو توده دون، حرکت بر مبنای «تئوری پیروزی سریع» بود که طبیعتاً پربها دادن به نیروهای بورژوازی فعال نظیر مجاهدین و شورای ملی مقاومت را نیز به همراه داشت.

۱۹ - «مسائل استراتژی در جنگ پارتیزانی ضد ژاپنی» - منتخب آثار مائو - بفارسی - جلد دوم - صفحه ۱۳۴

۲۰ - «چه باید کرد؟» - منتخب آثار لنین - بفارسی - صفحه ۱۱۱

۲۱ - اگرچه تبلیغ مسلحانه در مجموعه عملیاتیهای نظامی طی پروسه جنگ، و یا حتی در جریان تدارک جنگ جایگاه خود را داراست، اما نمیتوان يك مرحله تبلیغ مسلحانه یا عملیات نظامی ایدئالی را بعنوان تدارک جنگ خلق یا خود جنگ خلق قلمداد نمود. مرحله گرائی بشکل یکدوره تبلیغ مسلحانه یا عملیات ایدئالی تنها حکم اعلام جنگ را دارد، بی آنکه به استقبال خود جنگ شتابت شود. تبلیغ مسلحانه توسط دسته ای از انقلابیون در مناطق مورد نظر اگر یر خدمت بسیج توده ها در پروسه جنگ و تدارک آن نباشد و مجزا از نقشه کلی صورت پذیرد ربط خود را با مسئله قدرت سیاسی از دست داده و نمیتواند توده ها را به نبرد برای کسب قدرت برانگیزد.

۲۲ - این بمعنای نفی اهمیت مبارزات توده ای در شهر و روستا یا مخالفت با شرکت در اشکال گوناگون این مبارزات بطور کلی نیست. شك نیست که جنبشهای توده ای میتواند برای توده ها نقش «مدرسه جنگ» را ایفا کند و روحیه رزمندگیشان را تقویت نماید. فعالین کمونیست میباید توده ها را در ارتباط تنگاتنگ با پراتیک مبارزاتییشان به تنها راه رهائی آگاه ساخته، آنان را برای ایجاد ارتش انقلابی و برپائی جنگ خلق بسیج کنند. وقتی توده ها علیه آتوریت های حاکم بیامیخیزند و بطرق گوناگون به نظم موجود ضربه میزنند، بقیه در صفحه ۳۳

مائوئیسم در ایران

درونی سازمان علیه گرایش شکل گرفت که به جمع‌بندی از قیام سریداران اهمیت نداد و جمع‌بندی از عملکرد اتحادیه و لزوم گسست از انحرافات گذشته را جدی نمی‌گرفت. این گرایش همچنین در کمی نادرست از سیاست ایجاد جبهه با نیروهای بورژوازی داشت و خواهان نزدیکی با «شورای ملی مقاومت» بود. شورای چهارم اتحادیه کمونیست‌های ایران (سریداران) در بهار ۱۳۶۲ به نقطه اوج این مبارزه و صحنه غلبه بر نظرات فوق بدل گشت. (۲۰) مصوبات شورا نتیجه این مبارزه را با تاکید بر ضرورت بکار بست اصول عام و جهانشمول با پراتیک خاص انقلاب در هر کشور منعکس می‌ساخت، هرچند تأثیرات برخوردار امپریستی گذشته اتحادیه در جمع‌بندی از قیام ۲۲ بهمن و نتیجه گیری استراتژی قیام شهری از آن را همچنان به‌مراه داشت. باید خاطر نشان سازیم که برگزاری شورای چهارم نقطه عطفی در پروسه بازسازی اتحادیه به حساب می‌آید و اهمیت و ارزش بالای این شورا را باید در جایگاه ایدئولوژیک و خدمت تاریخی در مواجهه با امواج قدرتمند انحلال طلبی و گرایش‌های ضد کمونیستی در حال رشد در میان انقلابیون سابق جستجو کرد. در واقع، کمیته موقت رهبری و شورای چهارم سازمان همان رسالتی را به انجام رساند که بگفته لنین در دوره های شکست میباید فعالیت عمده کمونیست‌های انقلابی باشد: هرچه رفیعت در امتزاز نگهداشتن پرچم نبرد کمونیستی و تشکیلات پرولتری.

در فاصله کوتاهی بعد از این شورا، سازمان ما در کنفرانس بین المللی دوم احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست جهان شرکت جست. شرکت در این کنفرانس که به تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۱۹۸۴ انجامید و امضاء «بیانیه» این جنبش، اقدامی حیاتی بود که تثبیت ایدئولوژی پرولتری، طرد سانتریسم و دستیابی به درک تعمیق یافته و صحیح از انترناسیونالیسم را در تشکیلات ما اعلام مینمود. همین جهش ایدئولوژیک بود که تداوم و تعمیم گسست از التقاطات در تمامی جوانب خط سیاسی، امور مربوط به استراتژی و تاکتیک و مسائل تشکیلات حزبی را طی چند ساله اخیر برای ما امکانپذیر ساخته است. دوره حاضر با اعلام قبول مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم به مرحله تکاملی کیفیتا نوینی در علم و ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی از جانب اتحادیه کمونیست‌های ایران (سریداران) رقم می‌خورد.

منابع و توضیحات

۱- منظور ما از جنبش نوین کمونیستی در ایران، طیفی از گروه ها و محافل است که در دهه ۱۳۴۰ تشکیل گشتند و بدرجات گوناگون با رویزیونیسم خروشچیفی، تحت تاثیر مبارزه بین المللی حزب کمونیست چین خط کشی کردند. معیارهای اساسی که این طیف را جزئی از جنبش بین المللی کمونیستی می‌ساخت بدین قرار بود: ۱- اعتقاد به رسالت و رهبری پرولتاریا و ضرورت حزب پرولتری؛ ۲- اعتقاد به ضرورت انجام انقلاب قهرآمیز؛ ۳- مرزبندی با رویزیونیسم مدرن. طیف مورد بحث در آن دوران آغشته به گرایش‌ها و انحرافات غیر پرولتری گوناگون بود. تعمیق معیارهای این جنبش و درک و تثبیت خدمات مائوتسه دون درون این جنبش احتیاج به مبارزه مشخص ایدئولوژیک - سیاسی، پیشرفتهای پراتیکی و زمان داشت. بعلاوه، فقدان یک تشکل بین المللی واحد کمونیستی باعث میشد که بسیاری از گرایش‌ها غیر پرولتری برای یک دوره به نادرست زیر چتر این جنبش جای گیرند و گروهی از طالبان رهائی طبقه کارگر و ستم‌دیدگان را تحت تاثیر و نفوذ خود گیرند. شماری از اعضای محافل اولیه مشی چریکی - علی‌رغم انحرافات جدی شان بر سر مقوله حزب -، و محافل معتقد بر کار سیاسی - با وجود گرایش‌ها اکونومیستی‌شان - جزء این گروه افراد بودند. طی دهه ۱۳۵۰ و مشخصاً در آستانه انقلاب ۵۷، این طیف نامتجانس به دو صف شکسته شد. رهروان مشی چریکی (مشهور به خط ۲) حساب خود را کاملاً جدا کرده، زیر پرچمهای مختلف سانتریستی و رویزیونیستی گرد آمدند. در مقابل، آنچه خط ۳ نامیده میشد شکل گرفت که دربرگیرنده جریانات پیرو مائو، کمینترن و خوجه بود.

۲- لنین: «کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی»؛ رجوع کنید به «گزارش کمیسیون درباره مسائل ملی و مستعمراتی»، کلیات آثار جلد ۳۱ - انگلیسی - صفحه ۲۴۴ و «سخنرانی در دومین کنگره کشوری سازمان‌های کمونیستی خلقهای خاور زمین»، کلیات آثار، جلد ۳۰

۳- استالین، منتخب آثار بفارسی، جلد اول - صفحه ۷۱

۴- جلوه و گوشه ای از عمق و عظمت انقلاب چین را میتوان با مراجعه به آثار ادگار اسنو، خصوصاً کتاب «ستاره سرخ بر فراز چین»، و کتاب «فن شن» fanshen - تحول - اثر ویلیام هینتون دریافت.

۵- هنگامی که از نگرش کمینترنی یا انحرافات کمینترنی صحبت میکنیم، منظور خطاهای معین در تئوری و عملکرد انترناسیونال سوم کمونیستی از میانه دهه ۱۹۲۰ تا زمان انحلال آن در میانه دهه ۱۹۴۰ است. کمینترن بمشابه ستاد رهبری کننده انقلاب پرولتری در سطح جهانی و حزب کمونیست اتحاد شوروی برهبری رفیق استالین که نقشی قاطع در رهبری این تشکیلات ایفاء مینمود، علی‌رغم خدمات عظیم و ارزشمندشان به امر رهائی پرولتاریا و خلقهای ستم‌دیده، دچار انحرافات معین گشتند. این انحرافات که در برخی موارد اشکالی حاد و بسیار زیان آور بخود گرفت، بدین قرار بود: عقب نشینی از خط لنینیستی درباره حزب پرولتری و رابطه عنصر آگاه با جنبش خودبخودی که مشخصاً در کتاب «چه باید کرد؟» متمرکز گشته؛ ارائه عالی که منجمله به تنز «از اعتصاب تا قیام» پا داد؛ طرح جبهه واحد ضد فاشیستی بعنوان استراتژی واحد پرولتاریای جهانی بر مبنای تمایز کیفی قائل شدن میان امپریالیستها و جایگزین کردن یک مرحله مبارزه برای دمکراسی بجای نبرد برای کسب قدرت سیاسی و تحقق انقلاب اجتماعی؛ درک نادرست از دینامیس امپریالیسم که در «تئوری بحران عمومی» تبلور میشد و بر مبنای آن، سیستم امپریالیستی بر سرایشب زوال دائمی تصویر میگشت؛ اشاعه در کهای مکانیکی و موارد دیگر. طی چند دهه، بسیاری از کمونیستها و افراد درگیر در جنبشهای کارگری بر اساس خط ایدئولوژیک - سیاسی کمینترن و انحرافات معینی که برشمرديم تربیت گشتند و بدین ترتیب یک سیستم فکری منسجم و دیرپا درون جنبش کمونیستی تثبیت گشت.

۶- انور خوجه رهبر جنک رهائیبخش خلق آلبانی علیه اشغالگران فاشیست و دبیر کل حزب کار آلبانی بود که با مبارزه سرگ کمونیست‌های چینی علیه رویزیونیسم خروشچیفی همراه گشت و به آن یاری رساند. با این وجود، زاویه نگرش خوجه ناسیونالیستی بود و او منافع حزب و دولت آلبانی را بالاتر از هر چیز قرار میداد. بطور نمونه، آلبانی بواسطه مصالح ملی خود تا زمان تجاوز شوروی به چکسلواکی سال ۱۹۶۸ در پیمان ورشو باقی ماند. بعد از مرگ مائوتسه دون و وقوع کودتای بورژوازی در چین، خوجه ضمن موضعگیری علیه تنز رویزیونیستی سه جهان، حملات زهر آگینی را علیه مائوتسه دون و اندیشه مائو آغاز نمود و با حمله به کمونیست‌های انقلابی زندانی - تحت رهبری چیان چین و چان چون چیاو و دیگر یاران وفادار مائو - بر مضمون کودتای انجام شده در چین پرده افکند. نظرات ضد مائوئی خوجه در کتاب «امپریالیسم و انقلاب» فشرده گشته است.

مختصات دیدگاه خوجه، ذهنیگرایی، متافیزیسیم و ایده ایسم بود. او از زاویه ماتریالیسم مکانیکی، شمشیر چوبی خود را علیه نگرش دیالکتیکی ماتریالیستی مائو در هوا تکان میداد. خوجه و همفکرانش تحت پوشش دفاع از اصول، تمامی انحرافات و محدودنگریهای گذشته جنبش بین المللی کمونیستی را در قالبی دگماتیستی نفوریزه کرده و بدین طریق آب به آسیاب رویزیونیسم و انحلال طلبی ریختند. خوجه نافی تئوریهای مائو مبنی بر ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، و اجتناب ناپذیر بودن مبارزه دو خط در حزب بود.

تا آنجا که به درک از سوسیالیسم و کمونیسم مربوط میشود، باید گفت که خوجه شانه به شانه رویزیونیسم مدرن می‌ساخت؛ بدین معنا که وجود طبقات تحت سوسیالیسم را نفی کرده، مبارزه موجود در جوامع سوسیالیستی را از زاویه شناسائی و مجازات عاملان امپریالیسم خارجی توضیح میداد. وجه مشترک دیگر خوجه ایسم و رویزیونیسم مدرن تفاوت کیفی قائل نشدن بین سوسیالیسم بمشابه جامعه انقلابی در حال گذار با کمونیسم است.

خوجه در ارتباط با امپریالیسم اساما تحلیلی کالتوسکیستی شبیه به اولترا امپریالیسم ارائه داد. بر طبق تنز «دو اردوگاه» خوجه که طبق ادعای وی تنزی لنینی بود، تضادهای درون اردوی امپریالیستی اندک و بی اهمیت جلوه داده میشد و خطر جنک جهانی اساما در ارتباط با حمله امپریالیستها به کشور سوسیالیستی مطرح میگشت. البته هنگامیکه نوبت به تحلیل مشخص از مناسبات درون اردوی امپریالیستی میرسید، خوجه تحلیلی در تناقض با این تحلیل - ولی کماکان انحرافی - را به پیش مینهاد. خوجه میگفت که سلطه امپریالیسم آمریکا بر کشورهای اروپائی بر نوعی مناسبات نومستعمراتی استوار است و همین مسئله به مبارزه ملی در این کشورها موضوعیت میبخشد. این تحلیل نادرست که کاملاً با دیدگاه ناسیونالیستی رهبران آلبانی منطبق بود زمینه را برای مترقی خواندن حرکت این بی آن جناح امپریالیست‌های اروپائی بهنگام حاد شدن تضادهایش با آمریکا باز میگذاشت. این دیدگاه خوجه ای دقیقاً با نگرش سه جهانی ها مشابهت داشت؛ با این تفاوت که خوجه چنین رابطه نومستعمراتی را حتی میان آمریکا با کشورهای بلوک شرق و بنوعی با خود شوروی هم قائل بود.

امپریالیسم قلمداد میکرد، مضمونی انقلابی داشت اما کافی نبود. بهمین خاطر وقتیکه رویزیونیستهای شوروی از زاویه منافع سوسیال امپریالیستی خود کمک به جنبشهای رهاشبخش را آغاز کردند و از مبارزه مسلحانه دفاع کردند، دیدگاه لین پیائوئی خلق سلاح گشت.

لین پیائو به سویزگتیویسم دچار بود و این امر در زمینه مطلق کردن نقش عنصر ذهنی در انقلابات خود را نشان میداد. او تفسیری تک خطی، غلوآمیز و نادرست از اوضاع عینی انقلاب داشت و با یکجانبه نگری شروع و پیروزی نهائی جنگ خلق را تماماً وابسته به عامل ذهنی میدانست.

لین پیائو مبلغ شماره یک تئوری نوابع و نخبگان بوده و مطرح میکرد «هر ۱۰۰ سال نایفه ای مانند مائو بوجود میآید». این ایده ها درست در مقابل اصل «توده ها سازندگان تاریخند» قرار داشت. لین پیائو با ابداع تز «عصر نوین» - عصر زوال امپریالیسم -، کوشید آموزه های مائوتسه دون را از بدنه واحد علم مارکسیسم و مشخصاً از لنینیسم جدا کند. درک لین پیائو از سوسیالیسم در تحلیل نهائی بر تئوری رشد نیروهای مولده استوار بود و بنیاداً تفاوتی با درک رویزیونیستهای خروشچفی نداشت.

تا آنجا که به ظهور و پایه گیری تفکر لین پیائوئی در کشورهای تحت سلطه مربوط میشد باید گفت که این عمدتاً جلوه ای از دمکراتیسم انقلابی خرده بورژوازی در دهه ۱۹۶۰ بود. حاملین این تفکر در آن دوره با پرولتاریای جهانی در نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع متحد شدند و بسیاری از اینها خود را پیرو یا مدافع شماره یک مائوتسه دون اعلام کردند. این امر نشانه اتحاد چین سرخ با دمکراتهای انقلابی در جنبشهای رهاشبخش نیز بود. بدنیال افت موقتی جنبشهای رهاشبخش در آغاز دهه ۷۰، تغییرات مهم در تناسب قوای بین المللی، لین پیائوئیسم امر انقلاب قهرآمیز را بسیار دشوار یافته، کوشید با انتقاد به یکی از دو قطب جهان امپریالیستی منافقش را به پیش راند. این جهت گیری بصورت چرخش بسیاری از جریانات بورژوا دمکرات انقلابی سابق به راست بروز کرد. پیروی از تز سه جهان و دن سیائوپینگیسم جانشین لین پیائوئیسم شد.

برای آشنائی بیشتر با این مقوله به آثار زیر رجوع کنید: «پیروزی بزرگ خط نظامی صدر مائو» (حزب کمونیست چین - ۱۹۷۱)، «پیرامون پایه اجتماعی داردمت ضدحزبی لین پیائو» (یائو ون یوان)، «فتح جهان؟ آنچه پرولتاریای بین المللی بناگزیبر انجام خواهد داد» و «چرخش دهه ۶۰ و ۷۰» (باب آواکیان)، «پسوی قدرت»، شماره یک، ۱۹۸۸ - ارگان مرکزیت مائوئیستی در حزب کمونیست ترکیه (م-ل)

۸- رژی دبره در دهه ۱۹۶۰ یک روزنامه نگار «چپ» فرانسوی بود و مدافع انقلاب کوبا بشمار میآید. در اوائل سال ۱۹۶۶، کاسترو و چه گوارا از او برای بحث در مورد جنگ چریکی و سنتز تجارب انقلاب کوبا دعوت بعمل آوردند. دبره کتاب «انقلاب در انقلاب» را بنگارش درآورد که نقش مهمی در جنبشهای چریکی کشورهای تحت سلطه بویژه در آمریکای لاتین ایفاء نمود. رژی دبره بعدها به عضویت حزب سوسیالیست فرانسه درآمد و بعنوان مشاور میتران (رئیس جمهور) در امور آمریکای لاتین مشغول بکار شد.

کتاب دبره اگرچه ظاهراً جهت ابراز مخالفت با احزاب رویزیونیست سنتی نگاشته شده اما اساساً بصدیت با تزه های پایه ای مائوتسه دون پیرامون انقلاب دمکراتیک نوین و جنگ خلق برمیخیزد. دبره دیدگاهی اراده گرایانه و آوانتوریستی در مورد عنصر ذهنی ارائه میدهد و در عمل اهمیت اوضاع عینی برای کلیه مراحل مبارزه مسلحانه را نفی میکند. مبارزه مسلحانه از دید وی بیشتر اهرم فشاری است بر احزاب بورژوازی و رویزیونیستی که به ائتلاف و اتحاد با کانون چریکی تن دهند و «پیروزی کوبا» تکرار گردد. تز «موتور کوچکی که موتور بزرگ را بحرکت درمیآورد» در واقع به بسیج و سازماندهی آگاهانه توده های انقلابی در پروسه جنگ انقلابی کاری نداشته و بیشتر بیان گرایشی است که با ظفره رفتن از برپائی یک انقلاب واقعی و تغییر آگاهانه جامعه، میخواید یک دارودسته نوین را بجای دارودسته ستمگر قبلی بنشاند.

مشخصات خط عمومی دبره بدینگونه است: نفی حزب و لزوم پیشاهنگ پرولتاری؛ نفی مسئله دهقانی و جنبه طبقاتی جنگ؛ نشانیدن تبلیغ مسلحانه بجای سازماندهی جنگ و نابودی ذره ذره قوای دشمن؛ رد امکان و ضرورت ایجاد مناطق پایگاهی سرخ؛ مخدوش کردن تفاوت میان مراحل مختلف انقلاب و ریختن آنها در قالب یک «انقلاب سوسیالیستی»؛ ضدیت با محو تمام عیار مناسبات امپریالیستی و برچیدن مناسبات نیمه فئودالی از عرصه روستا؛ نفی موجودیت بورژوازی ملی؛ نفی وجود نابرابری ملی در آمریکای لاتین (مشخصاً در مورد سرخوستها)؛ جدا نمودن کار سیاسی از کار نظامی و ادعای اینکه شرکت در جنگ چریکی بخودی خود اختلافات آیدئولوژیک و طبقاتی را از میان میبرد و همه را پرولتاریزه میکند. درکی که دبره از سوسیالیسم ارائه میدهد، اساساً چیزی جز اعمال کنترل دولتی توسط نمایندگان خرده بورژوازی و بورژوازی ملی بقدرت رسیده بر سرمایه ها و منابع کشور نیست. این همان چیزی است که در کوبا اتفاق افتاد.

دبره ایسم بیان منافع خرده بورژوازی و بورژوازی ملی در کشورهای آمریکای لاتین طی دهه ۱۹۶۰ بود - دورانی که تضاد عمده در سطح جهان را

در ارتباط با کشورهای امپریالیستی، خوجه و پیروانش تحلیلی ذهنیگرایانه مبنی بر وجود اوضاع انقلابی مداوم در این نقاط را پیش نهادند و با نگرشی اوروسانتزیک، انقلاب در اروپا را «ساده تر» از انقلاب در کشورهای تحت سلطه قلمداد کردند. خوجه ایستها با نادیده گرفتن انشعاب در طبقه کارگر و وجود قشر آریستوکرات کارگری و بخش قابل توجهی از کارگران بورژوازه، تصویری نادرست از اوضاع عینی در جوامع امپریالیستی و موقعیت جنبش کارگری ارائه دادند.

طی دهه ۸۰ رهبران حزب و دولت آلبانی بسرعت راه آستان بوسی در برابر امپریالیستهای غربی و شرقی، و سازش با قدرتهای ارتجاعی را پیموده و از کلیه ادعاهای «انقلابی» خویش دست کشیدند.

تزه های خوجه ایستی در مورد انقلاب کشورهای تحت سلطه، تکرار نظریات نادرست کمینترن در قبال انقلاب چین بود که زمانی از زبان وان مین در ضدیت با مائو بیان میشد. خوجه ایسم نافی جنگ طولانی، وجود مسئله ارضی و ضرورت رهبری پرولتاریا بر دهقانان بود. خوجه ایسم راه محاصره شهرها از طریق دهات را مبین «آیدئولوژی دهقانی» مائو میدانست و انقلاب دمکراتیک نوین را بی معنا ارزیابی کرده، از تشخیص مراحل گوناگون انقلاب باز میماند. درک خوجه ایستی از انقلاب در کشورهای تحت سلطه تک خطی، اکونومیستی و تدریجگرایانه بود. عدم اعتقاد و اطمینان به ضرورت و امکان برقراری قدرت سیاسی سرخ (مناطق پایگاهی) و توصیه تمرکز کار در شهرها، مشخصه خوجه ایسم بود. خوجه ایسم در کشورهای تحت سلطه بیان آرزوهای انقلابیون خرده بورژوازی بود که خواهان پیروزی سریع و سهل انقلاب بود و در نتیجه حوصله تلاش انقلابی درازمدت را نداشته، شدیداً به اظهارات و ادعاهای انقلابی «چپ» علاقه داشتند. خوجه ایستها مستعد ارائه سکتاریسم و آوانتوریسم بوده و در شرایط افت یا شکست انقلاب دچار یاس و بدبینی و راست روی میشدند.

امروزه بسیاری از حاملین نگرش خوجه ایستی بطور رسمی از حزب کار آلبانی یا انورخوجه دفاع نمیکنند؛ اگرچه در حمله به مائو و آموزه هایش از نظرات و استدالات خوجه ایستی سود میجویند. این مسئله تا حد زیادی با آبرویباختگی و بی اعتباری کامل این حزب قابل توضیح است. در میان

نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی در ایران، «حزب کار ایران» نماینده رسمی این نگرش بوده و «سازمان پیکار» نیز بمیزان زیادی این بینش را منعکس میساخت. «حزب کمونیست ایران» - خصوصاً در سالهای اولیه حیات خود - در جوانب گوناگون از نگرش خوجه ایستی وام گرفت.

برای شناخت بیشتر از نگرش خوجه ایستی به مقالات «حمله دگما رویزیونیستی علیه اندیشه مائو را درهم شکنیم» مندرج در نشریه کمونیست، ارگان تئوریک حزب کمونیست انقلابی آمریکا - شماره ۵، ۱۹۷۹ و «امپریالیسم و انقلاب انورخوجه: یک «اشتباه» از آغاز تا پایان» مندرج در مجله انقلاب، دوره چهارم، شماره ۹، سپتامبر ۱۹۷۹، ارگان کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا رجوع نمائید.

۷- لین پیائو یکی از فرماندهان ارتش آزادیبخش خلق، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست و طی دورانی وزیر دفاع جمهوری خلق چین بود. او پیش از پیروزی سراسری انقلاب، در دوران «تعرض استراتژیک» و درگیریهای تعیین کننده ارتش آزادیبخش خلق با قوای چانکایسک، بر سر بسیاری از تاکتیکها با مائو بمخالفت برخاسته و بدین طریق گرایش به راست را در زمینه خط نظامی نمایندگی نمود. در دوران انقلاب فرهنگی لین پیائو با اردوی پرولتاری تحت رهبری مائو همراه شد؛ هرچند خط آیدئولوژیک - سیاسی متفاوتی که پوششی «چپ» داشت را بمیان میگذاشت. بعد از گذشت مدتی، لین در مواجه با تغییرات مهم در اوضاع جهانی و تناسب قوای میان انقلاب و ضد انقلاب، تعمیق انقلاب فرهنگی و شرایط نوین مبارزه طبقاتی در چین سوسیالیستی بمخالفت با خط انقلابی مائو پرداخت و در موضع آناگونیستی با دیکتاتوری پرولتاریا قرار گرفت، او سرانجام بعد از آنکه توطئه کودتایش علیه حزب و دولت پرولتاری کشف گردید، در یک سانحه هوائی هنگام فرار به شوروی کشته شد.

جزوه معروف «زننه باد پیروزی جنگ خلق» توسط لین پیائو بنگارش درآمده بود. این اثر که مرجع بسیاری از انقلابیون و کمونیستهای کشورهای تحت سلطه قرار گرفت، نقشی انقلابی ایفاء کرد. در این جزوه تضاد عمده جهان در آن مقطع (تضاد خلقهای تحت ستم و امپریالیسم) و نیز شرایط افت مبارزه در کشورهای امپریالیستی مطلق گشت و امکان ظهور اوضاع گرگاهی در سطح جهان نادیده گرفته شد. لین پیائو تز محاصره شهرها از طریق دهات را بطور مکانیکی در رابطه با انقلاب جهانی عمومیت میبخشید و معتقد بود که با دامن زدن به انقلاب در کشورهای تحت سلطه، میباید کشورهای امپریالیستی را محاصره کرد و سپس شکست داد. او با مطلق کردن تجربه جنگ مقاومت ضدژاپنی در چین، جنگ خلق را عموماً بصورت مقابله با تجاوز مستقیم امپریالیستی تصویر میکرد و بر این پایه ضرورت ایجاد یک جبهه متحد ملی وسیع را بمیان میکشید. این نظریه به مضمون طبقاتی جنبشها و رهبریشان توجهی نداشته و در عوض، صرفاً به شکل مسلحانه آنها توجه میکرد. در جزوه فوق الذکر، جرات کردن کمونیستها در شروع مبارزه مسلحانه، سنک بنای تشخیص مارکسیسم - لنینیسم از رویزیونیسم قرار گرفته است. این بحث در مقابل تزه های خروشچف که وظیفه عمده در نومستمرات را مبارزه اقتصادی با

مائوئیسم در ایران

تضاد امپریالیسم با خلفهای تحت ستم تشکیل میداد. دبره ایسم تلاشی از سوی نمایندگان سیاسی جوان این اقشار بود تا پرچم ناسیونالیسم را از چنگ احزاب سنتی رفرمیست و رویزیونیست بدر آورند. این خط که همراه با تغییرات بعد از جنگ جهانی دوم و مشخصاً آغاز دهه ۱۹۶۰ شکل گرفت سریعاً به دیواره محدودیتهای خود برخورد کرد و به تسلیم طلبی آشکار و کامل در برابر سوسیال امپریالیستهای شوروی درگتید. برای دستیابی به شناخت عمیقتر از دبره ایسم و راه گویا میتوان به آثار زیر مراجعه کرد: جزوات «مارکسیست - لنینیست و مشی چریکی» (سازمان انقلابیون کمونیست م. ل.)، «چه گوارا، دبره، رویزیونیسم مسلح» (لنی ولف)، «کوبا، ناپدید شدن يك افسانه» (حزب کمونیست انقلابی آمریکا)، و مقاله «کوبا: کشتزارهای نیشکر را بسوزانید!» بخش اول و دوم در نشریه «جهانی برای فتح» شماره های ۱۴ و ۱۵.

۹ - تز «عصر زوال امپریالیسم» بعنوان مرحله جدیدی از تکامل سرمایه داری در اواسط دهه ۱۹۶۰ توسط لین پیائو و همفکرانش درون حزب کمونیست چین طرح شد و در سطح بین المللی نیز تبلیغ گشت. بر مبنای این تز، امپریالیسم بعد از جنگ جهانی دوم اسیر بحرانی دائمی و عمومی بوده و حکم موجود مختصری را یافته که خود به خود به نابودی میگراید. این تز از دیدگاه، غیر دیالکتیکی سرچشمه گرفته که سیر تکاملی پدیده ها و امور در جامعه و جهان را تک خطی و بشکل صعود دائم یا نزول دائم میبیند - انقلابات مداوما گسترده تر و قدرتمندتر میشوند و با پیروزیهای پی در پی و بدون مواجبه با شکست به پیش میروند. امپریالیسم و ارتجاع مداوما بر سرایش سقوط پائین و پائینتر میروند تا مرگشان فرارسد. لین پیائو میگفت که اندیشه مائوتسه دون، مارکسیسم این عصر «نوبن» است؛ حال آنکه چنین دیدگاهی از انقلاب و تکامل کاملاً در مقابل دیدگاه دیالکتیکی ماتریالیستی مائو قرار داشت. تز «زوال امپریالیسم» در عمل نافه نقش حیاتی آگاهی طبقاتی در تحول مناسبات موجود و نابودی نظم امپریالیستی بود.

۱۰ - این گرایش در مقاله «رشد جنبش کارگری و لزوم آمادگی ما» منتشره در نشریه کمونیست ارگان سازمان انقلابیون کمونیست (م. ل.)، شماره ۴، شهریور ماه ۱۳۵۰ منعکس شد. زمینه عینی بروز چنین گرایشی را در خود متن میتوان یافت، آنجا که میگوید: «...طبقه کارگر ایران اکنون در جریان دست زدن به اعتصابات بزرگی است و از هم اکنون آمادگی خود را برای مبارزه سیاسی اعلام میدارد...» این مقاله سپس در صدد «تطبیق» استراتژی خود با این شرایط برمیآید: «...بخاطر آنکه هنوز ریتم و سمت جنبش توده ها در تطابق کامل با الگوهای خودمان نیست سرمان را برنگردانیم. باید بر شرایط ماهیتاً مساعد کنونی اتکاء نمود...» (تاکید از ماست). در این مقاله به یکرشته مسائل واقعی اشاره میشود - منجمله اینکه: «...ذکر این مسئله در اینجا، بیان حرکت واقعی و ذاتی جنبشها در شرایط کشور ماست که باید مورد توجه جدی قرار گیرد و بویژه توجه شود که در جریان تدارک يك نبرد مسلح و طولانی در ایران با چه جریانانات خودبخودی و حرکات همراه یا متباین مادی و جبری سروکار داریم...» اما با اتکاء به همین واقعیات، و رجوع به تجربه جنبش توده ای ۱۵ خرداد ۴۲، راه بر التقاط در مورد استراتژی انقلاب گشوده میشود: «...تجربه گذشته کاملاً نشان داده است که اعتصابات کارگری و اصناف مختلف خرده بورژوازی زحمتکش در کشور ما در ارتباط نزدیک با برپاشدن قیامهای سیاسی و طبقاتی خودبخودی میباشد... رشد اعتصابات کارگری در زمینه يك وضع بحران زا و گسترش آن به توده های وسیعی از زحمتکشان شهر سرانجام به انفجار يك قیام، که علیه شاه و دولت جهت گیری کرده بود منتهی گشت. این نتیجه گیری ما در اینجا بدین معنی نیست که پس باید قیام سیاسی در شهرها اعلام نمود یا برای رخداد چنین چیزی تدارک دید. جنبش کارگری و زحمتکشان شهر بدون اتکاء به جنبش دهقانی و گسترش آن، بدون کشیدن مبارزه به توده های وسیع روستا و برپا داشتن جنگ پارتیزانی دهقانی هرگز به پیروزی نخواهد رسید.»

مقاله مذکور با کنار هم قرار دادن نکات درست و نادرست، و روشن نکردن جوانب عمده بحث - یعنی ربط این موضوعات به استراتژی جنگ خلق و تعیین رزمگاه عمده جنگ - به فرموله کردن این التقاط در زمینه عملی میپردازد: «...باید از این جنبش در حال نضج توده ها پشتیبانی کرد و سمت و جهت بخشید. باید در میان پرولتاریای تکان خورده، که از هم اکنون اعلام آمادگی کرده است، هسته های محکمی بوجود آورد که از یکسو به دهقانان روی آورند و از سوی دیگر جنبش در حال رشد کارگری را که از لحاظ عینی در سمت عصیان و قیام حرکت میکند، بخدمت برپا داشتن نبرد مسلحانه ای علیه رژیم شاه قرار دهند...» التقاط موجود در این مقاله چتری است که گرایشات مختلف تحت آن قادر به همزیستی هستند.

۱۱ - جزوه «آنچه در برابر ماست» در زمستان ۱۳۵۰ نگاشته شد و در بهمن ۱۳۵۱ توسط سازمان انقلابیون کمونیست (م. ل.) منتشر گردید. این جزوه با مطرح ساختن اینکه مرحله یا مرحلگی را باید پشت سر گذاشت تا سپس روستا بمرصه مبارزه بدل گردد، آغاز جنگ انقلابی از روستا را نفی می کند. بطور نمونه می خوانیم: «این کاملاً صحیح است که پیروزی انقلاب دمکراتیک نوبن،

تنها از راه جنگ توده ای طولانی، یعنی رشد مبارزات مسلحانه توده های دهقانی برهبری طبقه کارگر و بدور محور سیاست انقلاب ارضی، پایگاه سازی در روستا و بالاخره محاصره و فتح شهر ها صورت می گیرد. اما این راه عمومی و صحیح انقلاب دمکراتیک نوبن نباید باعث گردد که شرایط مشخص مراحل مختلف رشد مبارزات پوشیده مانده و راه عمومی و استراتژیک انقلاب بر نیازهای مشخص مرحله ای سایه افکند. روستا تنها در مرحله معینی از رشد مبارزه بمرصه اصلی مبارزه بدل خواهد گردید و تنها در مرحله معینی از رشد مبارزه است که نیروهای دهقانی به نیروی عمده فعال جنبش تبدیل خواهند گشت.» (صفحه ۱۶)

۱۲ - جزوه «مارکسیست - لنینیست و مشی چریکی» که در تیرماه ۱۳۵۲ انتشار یافته به نقد ایدئولوژیک از مشی چریکی میپردازد و تاکید میکند که:

«ثوری مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بشما به یگانه راهنمای ظفرنمون انقلاب ایران تنها در مبارزه با ثوریها و نظرات خرده بورژوازی و بورژوازی است که وجوه تمایز خود را نشان داده و حقانیت خود را در عمل به اثبات رسانده و رشد و تکامل میکند.» علاوه در جزوه مذکور به اهمیت مسئله ارضی - دهقانی و مبارزه مسلحانه انقلابی بعنوان تنها راه حل تضادهای طبقاتی و ملی و سرنگونی قهری ارتجاع و امپریالیسم و گذر به سوسیالیسم اشاره شده است. اما در زمینه آغاز نبرد عمدتاً گرایش به قیام شهری و تا حدودی خودروئی و کم بهائی به نقش عنصر ذهنی در شکل دهی به اوضاع مساعد عینی در این جزوه مشهود است: «... در شرایطی که مردم عموماً از لحاظ سیاسی و سازمانی، از لحاظ فکری و حالت روحی برای دست زدن و یا پشتیبانی فعالانه از مبارزه مسلحانه آماده اند یا تمایل دارند، و با توجه به آرایش دشمن، میتوان و باید فوراً لحظه مناسبی را تعیین کرده و عملاً مبارزه مسلحانه آغاز نمود. آنگاه تمام ابزارهای جنبش، منجمله سازمان سیاسی یا حزب پرولتری نیز در رابطه با این نوع مبارزه ساختمان و رشد پیدا خواهد کرد...» «... تنها در تحت شرایط معینی، که فوقاً ذکر شد، میتوان دست بعمل نظامی برد و به برخاستن توده یاری رساند. تنها در وضع معینی، وضعی که روندهای اقتصادی و سیاسی جامعه در کل کشور یا در يك ناحیه خودبخود بوجود میاورند و همانا شرایط عینی در گرفتن انقلاب است، میتوان تدارک انقلابی را به تعرض انقلابی، تدارک مبارزه مسلحانه را به تعرض مسلحانه، تدارک جنگ را بخود جنگ و تدارک قیام را بخود قیام مبدل ساخت، و بدین ترتیب قدرت سیاسی ارتجاع را در کل کشور، و یا در يك ناحیه از آن ساقط نمود...»

۱۳ - طرح دستگاه افشاگریهای سیاسی نخستین بار در مقاله «به پیشواز اعتصابات کارگران» (نشریه کمونیست، شماره ۱۸، اردیبهشت ۱۳۵۳) ارائه گشت. این طرح بعدها در دیگر آثار اتحادیه منعکس شد و سرانجام در مجله کمونیست (نشریه ثوریک - سیاسی اتحادیه کمونیستهای ایران، دوره دوم - شماره ۲، خرداد ماه ۱۳۵۷) در مواجبه با فرارسیدن بحران انقلابی به کناری نهاده شد.

۱۴ - وحدت سازمان انقلابیون کمونیست (م. ل.) با گروه پویا - که اعضاء آن عمدتاً تحت تاثیر انقلاب کوبا، فلسطین و بویژه ویتنام بودند - در واقع بیان اتحاد کمونیستهای مبتلا به انحرافات بورژوادمکراتیک با بورژوادمکراتهائی انقلابی بود که تمایلات کمونیستی داشتند. این وحدت در شهریور ماه ۱۳۵۵ اعلام گردید که مبنای ایدئولوژیک - سیاسی آن عمدتاً در کتاب «سخنی با پویندگان راه انقلاب: انتقادی بر مشی چریکی، پویا، نایستان ۱۳۵۴ - تجدید چاپ توسط اتحادیه کمونیستهای ایران» منعکس است.

در این کتاب از مائو، اندیشه مائو و انقلاب چین بعنوان نقطه رجوع اساسی کمونیستها خبری نبود و در عوض انقلاب ویتنام را بعنوان نقطه رجوع اصلی در نظر میگرفت. همتراز قرار دادن هوشی مین، کیم ایل سونگ و انور خوجه با پنج رهبر پرولتاریای بین المللی جلوه ای دیگر از تزئلی ایدئولوژیک بود که این وحدت حول آن شکل گرفت.

کتاب مذکور برخوردار از پوزیتیویستی و ناسیونالیستی به راه انقلاب ایران داشت؛ بدین معنی که «آنچیزی حقیقت دارد که مفید واقع شود» و «هر چیزی بدرد انقلاب میهن ما بخورد، خوب است.» این کتاب که با نقد مشی چریکی در نیمه دوم دهه ۱۳۵۰ اعتباری نسبی در میان روشنفکران انقلابی بدست آورد، در کی ناقص و نادرست از حزب پیشاهنگ، ارتش خلق، مبارزه مسلحانه و جبهه متحد را اشاعه میداد. آنجا که بحث از ایجاد حزب بود، این امر به بعد از شرکت در جنبشهای توده ای موکول میگشت؛ منظور از جبهه متحد عمدتاً وحدت گروههای سیاسی و سازمانهای توده ای بود؛ و برای آغاز مبارزه مسلحانه وجود جنبش توده ای و انجام یکدوره افشاگریهای سیاسی وسیع و ایجاد تشکلات توده ای پیش شرط قرار میگرفت. این هیچ نبود مگر اشاعه تدریجگرایی، اکونومیسم و کم بها دادن به نقش پیشاهنگ. در کتاب مذکور به نقش دهقانان بشما به نیروی عمده انقلاب اشاره ای نگشت و رابطه میان کمونیستها و دهقانان بگونه ای تصویر شد که گویا صرفاً در پی سرباز ساختن از آنها هستند. در این تصویر هیچ اثری از متحول کردن توده دهقانی، بنیاد نهادن دیکتاتوری انقلابی کارگر - دهقان و هموار کردن جاده سوسیالیسم با اتکاء به توده دهقانان فقیر نبود.

استدلال‌اتش در مخالفت با سربداران به نظرات اقلیت اپورتونیست اتحادیه شباهت داشت.

بعد از ضربه سراسری ارتجاع بر سازمان ما در تابستان ۶۱، جریان فوق الذکر حاضر به همکاری با رفقای کمیته موقت رهبری، شرکت در پروسه بازسازی اتحادیه و برگزاری شورای چهارم نشد و با جمع‌بندی‌های درونی که طی سالهای ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ از شکست انقلاب و گذشته سازمان ارائه داد، نشان داد که از انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی گذشته گسست جدی نکرده است. در این جمع‌بندیها، از تغییر جهتگیری سازمان در اوائل دهه ۱۳۵۰ - یعنی کنار گذاشتن جنگ خلق و نفی نقش دهقانان بمنابۀ نیروی عمده انقلاب - پشتیبانی شده و «تصحیح دیدگاه دهقانی سازمان» نام گرفته، و انحراف اصلی اتحادیه نه در خط ایدئولوژیک - سیاسی حاکم بر آن، بلکه در ضعف تئوریک - سیاسی رهبران و کادرها و عدم پیوند با طبقه کارگر تصویر شد.

۱۹ - اقلیت سازمان در مقطع ۱۳۶۰، در واقع بیان جهش گرایش اپورتونیستی راست روانه غالب بر اتحادیه در سالهای ۶۰ - ۱۳۵۸ به یک خط رویزیونیستی بود. مشخصات اصلی این خط که در نقطه مقابل خط اکثریت سازمان قرار گرفت، چنین بود: ادامه انحراف دنباله روی از بورژوازی در عمل، بشکل در پیش گرفتن سیاست صبر و انتظار؛ اکتونومیس (حتی بشکل کلاسیک) در برخورد به مبارزات اقتصادی کارگران؛ رفرمیسم و مخالفت با بکارگیری قهر جهت کسب قدرت سیاسی؛ پیش گذاشتن «از اعتصاب تا قیام» بعنوان راه انقلاب.

آنها جنگ انقلابی سربداران را چریکی خوانده و در اینکار به کمبودهای مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی گذشته اتحادیه علیه مشی خرده بورژوازی چریکی توسل جستند. کارشکنی عملی، سوء استفاده از برخی اهرمهای تشکیلاتی و قیسه کردن امکانات ضروری، شیوه مشخصه این جریان اپورتونیستی راست علیه پیشرفت جنگ انقلابی سربداران بود. با پدیدار شدن نخستین نشانه های شکست انقلاب، اکثریت حاملان این خط به منجلاب انفعال، یاس، بدبینی، تسلیم و فرارطلبی درغلنیده، ایمان خود به امر انقلاب را یکسره از کف دادند. (برای بحث بیشتر در این زمینه به جزوه «با سلاح نقد»، صفحات ۴۵ تا ۵۴ رجوع کنید.)

۲۰ - اقلیت شورای چهارم سازمان حامل این گرایش بود. ذهنی گرائی، ارزیابی غلوآمیز و نادرست از شرایط عینی انقلاب و مطلق کردن نقش عنصر ذهنی در براه اندازی مبارزه مسلحانه، وجه مشخصه این گرایش محسوب میشد. اقلیت شورای چهارم ضرورت جمع‌بندی از قیام سربداران و ناموفق بودن آن را نادیده میگرفت و همچنان بر مصوبه ۸ نکته ای هیئت مسئولین سازمان در تابستان ۱۳۶۰ (دوران اعتلای انقلابی) مبنی بر ضرورت انجام قیام فوری تاکید میگذاشت. اقلیت شورا علیرغم اینکه از فرمولبندی «محاصره شهرها از طریق دهات» استفاده میکرد، اما مبارزه مسلحانه را بعنوان تاکتیک محوری و عمده مطرح میساخت. آنها بر نقش دهقانان بمنابۀ نیروی عمده انقلاب، و بر پیشبرد انقلاب ارضی در طول جنگ تاکید نمیکردند و «محاصره شهرها از طریق دهات» را عمدتاً از زاویه ای نظامی مطرح میساختند. بهمین ترتیب، رجوع به مائوتسه دون و بکاربرد عبارت «مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون» از جانب آنها نیز عمدتاً از زاویه اصول و تاکتیکهای نظامی بود. اقلیت شورای چهارم، جنگ را ابزاری در جهت تحقق یکرشته اهداف ابتدائی بورژوادمکراتیک میدید و شعار تشکیل دولت ائتلافی (از طریق شرکت در شورای ملی مقاومت) را طرح میکرد. از نظر آنها پس از تشکیل چنین دولتی، مبارزات پارلمانی، سیاسی و توده ای بشکل عمده مبارزه بدل میگشت.

مسیری که در کتاب برای انقلاب ایران ترسیم شد، چنین بود: ابتدا کمونیستها با شرکت در مبارزات توده ای و ارتقاء آن، جنبشی انقلابی بوجود میاورند. سپس امپریالیسم آمریکا از آنجائی که حاضر به تحمل این جنبش نیست - همانند ویتنام - به خاک کشور تجاوز میکند و آنگاه جنگ رهاپیشخ ملی آغاز گشته و ارتش توده ای بوجود میآید. این تصویر بیانگر تمایلی ناسیونالیستی است که تنها در مقابل اشغال خالک وطن توسط دشمن خارجی حاضر است دست به اسلحه ببرد.

۱۵ - موضعگیری علیه تئوری رویزیونیستی «سه جهان» در «حقیقت» - دوره اول - شماره ۱۹ تا ۲۴ - سال ۱۳۵۷ منعکس شد.

۱۶ - قیام ۲۲ بهمن در صفوف جنبش سیاسی ایران بعنوان نمونه بارز و غیر قابل تردیدی از «طریق عام» کسب قدرت سیاسی در ایران مورد استناد قرار گرفته و میگردد. پیروان استراتژی «قیام شهری» عمدتاً به همین تجربه رجوع میکنند. آنچه در این میان در پرده میماند این واقعیت است که تحت شرایط خاص بین المللی عقب نشینی حساب شده ای از سوی امپریالیستها و طبقه ارتجاعی بورژوا - مَلَک در برابر انقلاب و بسود جریان ارتجاعی خمینی صورت گرفت که عامل مهمی در پیشرفت جنبش بدان طریق و نحوه پیروزی آن قیام بود. این هم واقعیتی است که ارتش ارتجاع در جریان قیام بهمن هرچند ضرباتی خورد اما ناپود نشد و همچنان به حفاظت از دولت و نظم کهن ادامه داد. اما نیروهای بورژوازی که منافشان در عدم ناپودی ریشه ای نظم موجود بود و نیروهای خرده بورژوازی که «سهل الوصول» بودن پیروزی آنان را سرمست ساخته بود، این تجربه را الگوی پیروزی قلمداد کردند. از اینها گذشته، حتی کمونیستهای انقلابی هم در آن دوره بعلت انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی که گریبانگیرشان بود، نتوانستند به جمع‌بندی و نتایج صحیحی از قیام بهمن دست یابند. زمانی که تلاش شد مشاهدات حاصله در جریان انقلاب ۵۷ بخلط بسطح یک تئوری ارتقاء داده شود، عملاً آموزه های مائو درباره جنگ خلق منحل گشته و به توجیه دنباله روی طبقه کارگر از طبقات غیر در انقلاب پرداخته شد. نمونه این برخورد را میتوان در مقاله «انقلاب چه درسهائی آموخت» (حقیقت شماره ۱۰۸ - ویژه ۲۲ بهمن، ۱۳۵۹) مشاهده نمود. در زمینه جمع‌بندی صحیح از انقلاب ۵۷ و قیام بهمن به مقاله «پرولتاریا و آموزه های انقلاب ۵۷» (حقیقت - دوره دوم، شماره ۱۴، اسفند ۶۷) رجوع شود.

۱۷ - برای دستیابی به یک جمع‌بندی همه جانبه از عملکرد سازمان ما در مقطع ۶۰ - ۱۳۵۷ به جزوه «با سلاح نقد: جمع‌بندی از گذشته اتحادیه کمونیستهای ایران» (زمنستان ۶۵) رجوع شود.

۱۸ - مخالفان طرح قیام سربداران، خود به دو دسته تقسیم میشدند. رهبری شاخه آذربایجان سازمان که در راس یکی از این دو دسته قرار داشت، عمدتاً نگرش کمینترنی و عدم گسست از اشتباهات و محدودیتهای آن را نمایندگی میکرد. یک ویژگی جریان فوق الذکر این بود که مائو و استالین را نه تنها همتراز قرار میداد، بلکه اصولاً به مائو رجوع نمیکرد و با الگوبرداری از پروسه رشد و تکامل حزب بلشویک در اوائل قرن بیستم، از تلفیق حقیقت عام و جهانشومی مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسیم با پراتیک خاص انقلاب ایران - و راهگشایی در پراتیک انقلابی - عاجز میماند.

در سالهای بعد از استقرار جمهوری اسلامی، رهبری این جریان علیرغم قبول چارچوب و مضمون کلی خط سازمان، با برخورد راست روانه غالب نسبت به حکومت ابراز مخالفت مینمود. لیکن در سال ۱۳۶۰، زمانیکه سازماندهی برد مسلحانه سربداران در دستور کار قرار گرفت، مطرح نمود که شرایط برای مبارزه مسلحانه آماده نیست. جریان مذکور مبارزات اقتصادی - سیاسی را پیش شرط و زمینه ساز مبارزه مسلحانه دانسته، آغاز مبارزه مسلحانه - بمفهوم قیام همگانی - را به «شرایطی مناسب که نمیتوان موعدش را از قبل تعیین نمود» و بعد از «آماده شدن طبقه کارگر» موکول میکرد. برنامه عمل این جریان با تدریجگرایی، اکتونومیسیم، و کار آرام سیاسی و پداگوژیکی طولانی از طریق افشاگرهای سیاسی در بین کارگران شهری مشخص میشد. اگرچه این جریان خود را بشکل فراکسیونی خاص سازمان داده بود، اما نقطه نظرات سیاسی و

جنگ خلق

فرصتی مساعد برای آگاهسازی و بسیج آنها جهت دست زدن به عالیتترین شکل مبارزه پدید میآید. پیشاهنگ پرولتاری باید در عین دفاع از مبارزات برحق توده ها، از دنباله روی بهره‌یزد و خلاف جریان حرکت کند. یعنی باید محدودیتهای مبارزات خودبخودی و نادرست بودن بسیاری از باورها و عادات توده را روشن سازد و همه اینها را به ضرورت برپائی جنگ خلق تحت رهبری حزب پرولتاری مربوط گرداند. هدف فعالین کمونیست از شرکت در جنبشهای توده ای، عمدتاً شناسائی پیشروان و بسیج آنها در صفوف حزب و ارتش میباشد.

آدرس پستی ما:
S.U.I.C
BOX 50079
40052 GÖTEBORG
SWEDEN
کمکهای مالی خود را به
آدرس زیر ارسال دارید
NAT WEST BANK
SARBEDARAN
ACC NO 27324958
ARCHWAY BRANCH,
LONDON, U.K.

خاورمیانه

اهداف اقتصادی را نیز مدنظر دارد که تضمین جریان یابی نفت ارزان خلیج بر پایه ایجاد ثبات سیاسی منطقه یکی از آنهاست. نفت همچنان يك منبع حیاتی انرژی برای صنایع غرب و نیز کشورهای «در حال توسعه» و تحت سلطه آنها بحساب می آید. بعلاوه نفت، بند ناف اقتصادی بین سرمایه امپریالیستی و بسیاری از جوامع تحت سلطه در خاورمیانه

جریان دارد - از وحدت دو آلمان گرفته تا توافقات دو ابرقدرت برای ایجاد تغییرات در آفریقای جنوبی و کامبوج و افغانستان؛ از بازسازی ساختار اقتصادی اروپای شرقی و شوروی و ادغام بیشتر آنها با اقتصاد جهانی غرب گرفته تا ادغام بیشتر اقتصاد اروپا؛ و همچنین تغییرات مهم در اقتصاد ژاپن و نقش اقتصادی آن در جهان و غیره. در چنین شرایطی آمریکا و امپریالیستهای غربی احساس

در هر گوشه جهان تحت کنترل دارند یا بزودی خواهند داشت. در مورد وقایع جاری خلیج نیز تبلیغات آنها بر همین پایه استوار است. برای «اثبات» این دروغ، بویژه آمریکا بر دو عامل تاکید میکند: قدرت گسترده و «شکست ناپذیر» نظامی، و توافقات جمعی و تصمیم گیریهای مشترک. هر دو عامل محتاج بررسی است:

اولاً، ارتش آمریکا يك ارتش کلاسیک امپریالیستی است که خصوصاً در دو دهه گذشته بر مبنای استراتژی جنک جهانی با بلوک تحت رهبری شوروی - و حول نقش تعیین کننده تسلیحات هسته ای - ساخته و پرداخته شده است. این ارتش یکبار ناتوانی خود را در مقابله با جنگهای غیرمنظم در ویتنام بوضوح نشان داد. بعلاوه ارتش آمریکا از سال ۱۹۷۳ تاکنون - بجز در دو مورد «آسان» گرانادا و پاناما - فعالیتی نداشته و تازه در این دو اقدام تجاوز کارانه هم بواسطه ناهماهنگی فرماندهی و عدم آشنائی کافی با عملکرد تسلیحات جدید ضایعاتی را متحمل گشته است. میزان ضربه پذیری نیروهای نظامی آمریکا نظیر سایر ارتشهای اشغالگر در مواجهه با محیط ناشناخته و سرزمینهای بیگانه بالا است. تجربه نیروهای آمریکائی مستقر در کشورهای خلیج طی چند هفته اخیر نشان میدهد که ارتشهای امپریالیستی حتی بلحاظ تاکتیکی نیز مملو از نقاط ضعف و شکنندگی هستند. مثلاً مزدوران یانکی در مقابله با گرما و شن صحرا یاری مقاومت نداشته، و بسیاری از سلاحها و دستگاههای مخابراتیشان نیز از کار افتاده است. طبق اعتراف یکی از ژنرالهای آمریکائی، نتیجه جنک در هوا تعیین نمیشود و

برخی اوقات جنک کاتالیزور دگرگونی سیاسی است. تاکنون انقلاب دمکراتیک جهانی [در واقع گسترش نفوذ امپریالیستهای غربی - حقیقتاً] غالباً بدون خونریزی صورت گرفته است. اما عجیب نخواهد بود اگر جهان عرب در این مورد هم مستثنی باشد.

روزنامه هرالد تریبون - اوت ۹۰

بنظر ما امیر کویت دیگر حضور نظامی دائمی ایالات متحده در قلمرو خود را رد نخواهد کرد ... همانها که زمانی می گفتند آمریکا در ویتنام منافع ملی ندارد حالا نیز مقابله با عراق را کاری بی اساس می دانند. با توجه به روزهای دشوارتر محتمل در خلیج، رئیس جمهور و افرادش نباید در پیوند دادن هدف مادی دستیابی به نفت با هدف ایده آلیستی برقراری نظم جهانی دچار تزلزل شوند.

«وال استریت ژورنال» - اوت ۱۹۹۰

میکند که میتوانند از فضا و فرصت بوجود آمده برای پیشبرد یکرشته بازسازیهای سیاسی، نظامی و اقتصادی استفاده نمایند. اما باید توجه داشت که این بازسازیها در عین گسترده بودن، قسمی هستند. یعنی علیرغم اهمیتشان در همان چارچوب قدیمی ساختار جهان و ساختار سرمایه جهانی انجام میگیرند. بنابراین، هرچند این امکان وجود دارد که

است. هرگونه اختلال در جریان یابی نفت بسوی اروپا، ژاپن و آمریکا، یا نوسان شدید در بهای آن مستقیماً بر کل اقتصاد جهان امپریالیستی اثرات مخرب برجای میگذارد. بحران انرژی در آغاز دهه ۷۰، یا تزلزل در بازارهای سهام ژاپن و اروپا طی هفته های اخیر نشانگر همین امر است. بعلاوه امپریالیستهای آمریکائی آرزو دارند به سرمایه بوروکراتیک در کشورهای وابسته شان در خاورمیانه تحرك بخشند. اینکار قرار است با تشدید استثمار در خود این کشورها و با سرازیر کردن منابع مالی نوین به آنها صورت گیرد.

به يك كلام، تلاش برای پیشبرد اهداف چندگانه فوق الذکر امروز ایالات متحده را در صف نخست لشکرکشی به خلیج قرار داده است. آمریکا اگرچه با اینکار نقشی بزرگتر از سایرین در تعیین روندها بعهده میگیرد، اما منافعش نیز بیش از دیگران بمخاطره می افتد.

جدا از پروسه صلح اعراب و اسرائیل، سیاست خاورمیانه ای آمریکا در دهه ۹۰، سه اولویت خواهد داشت. اول، مسئله دولتهای جاه طلب، تجاوزگر و رادیکالی است که میکوشند بر منطقه مسلط شده، در برقراری مسالمت میان اعراب و اسرائیل خرابکاری کرده، با منافع آمریکا مخالفت ورزیده، از تروریسم بدفاع برخاسته و متحدان آمریکا را سرنگون سازند.... ایالات متحده می باید اعمال تهدیدآمیز و بی ثبات کننده این دولتها را مهار کرده و با آن بمقابله برخیزد.

«فاریز آفیز» (نشریه شورای مناسبات خارجی ایالات متحده) - بهار / تابستان ۹۰

آیا سرنوشت همه امور را امپریالیستها تعیین میکنند؟

مناسبات سیاسی امپریالیستها در سطح جهانی بواسطه تخفیف تضادهای حاد بین غرب و شرق دستخوش تغییرات معین گشته است. محرك وضع حاضر و عمده شدن - هرچند موقتی - وجه تبانی در مناسبات میان شوروی با آمریکا و غرب، سیاستهای نوین حکام مسکو میباشد؛ بدین معنا که دو ابرقدرت آمریکا و شوروی در مورد انجام یکرشته تغییرات به توافق رسیده اند. هم اینک تغییراتی مهم با ابعادی گسترده در ساختارها و پیمانهای سیاسی و اقتصادی و نظامی غالب بر جهان

امپریالیستها از طریق همین بازسازیهای قسمی، برخی مشکلات و معضلات سیاسی و اقتصادی خود را در نقاط مختلف جهان برطرف کنند، اما در مقابل دردهای اساسی نظام امپریالیستی این فقط حکم مسکن را داشته و در کل به تشدید بحران اقتصادی نظام امپریالیستی و تنشهای سیاسی موجود خدمت خواهد کرد. در نتیجه این اقدامات، نیاز سرمایه به تعویض چارچوب کهن در سطح بین المللی و بطریق قهرآمیز - برپائی يك جنک جهانی جدید - بیشتر بنمایش درخواهد آمد.

با این وجود قدرتهای امپریالیستی در پی آن هستند که با تکیه به تغییرات جاری در مناسبات غرب و شرق، پاهای گلین خود را پوشانند و چنین وانمود کنند که همه چیز را

بالاخره باید بروی زمین آمد. این در حالی است که جنک زمینی بواسطه کمبود نسبی نفقات و نیز شرایط اقلیمی خلیج برای سربازان آمریکا بسیار دشوار است.

در حال حاضر مقامات پنتاگون خیال دارند قوای خود را بر مبنای يك استراتژی نوین - منطبق با نیازهای دوره متعاقب «جنک سرد» - آرایش و سازمان دهند. ارتش آمریکا قرار است بشکل واحدهای نسبتاً کوچک در حداقل زمان ممکن برای فرونشاندن آتش بحرانهای منطقه ای، جنگهای چریکی، و همچنین شورشهای توده ای درون خود ایالات متحده، و مهار و عقیم گذاشتن بقول خودشان «اقدامات منفرد تروریستی» بصحنه اعزام شود. مسلماً دوره چرخش از يك استراتژی به دیگری، برای

سیاست شوروی در قبال تحولات خلیج

مبادله کند. از سوی دیگر، شوروی در ازای تیبانی و همراهی با آمریکا بر سر وقایع خلیج نیز طالب امتیازاتی است: از «اجازه» نفوذ بیشتر در کشورهای خلیج یا در کل خاورمیانه گرفته تا عضویت در اوپک؛ از کمک ها و سرمایه گذاریهای بیشتر غرب در خود شوروی گرفته تا اموری همچون برچیدن سلاحهای هسته ای دوربرد از این قاره اروپا.

البته سوسیال امپریالیستها سیاست خاورمیانه ای خود را هم دارند و میکوشند آن را بحد اکثر اعمال نمایند. گسترش سریع مناسبات همه جانبه با تمامی دولتهای منطقه - از عربستان و امیرنشینهای خلیج گرفته تا مصر و اسرائیل - وجه برجسته این سیاست است. اعزام گسترده مهاجران یهودی از اتحاد شوروی به اسرائیل که مستقیماً در خدمت تقویت دولت صهیونیستی - خصوصاً در نقاط پر آشوب کرانه غربی و نوار غزه - قرار میگیرند، یا تجدید روابط حسنه با مصر و عقب انداختن «سخاوتمندانه» تاریخ بازپرداخت وامهایشان به دولت مبارک در چارچوب همین سیاست کلی قرار دارد. باید خاطر نشان ساخت که شوروی در تنظیم مناسبات همزمان با اعراب و اسرائیل با مشکل روبرو شده و جنبش «انتفاضه» و حرکت ضد امپریالیستی توده های عرب محاسبات این ابرقدرت امپریالیستی برای ایفای نقش دلال بین «سازمان آزادیبخش فلسطین» و دولت صهیونیستی را برهم زده است. با توجه به مجموعه تحولات جاری در منطقه و جهان میتوان گفت که شوروی با کنار گذاشتن نقاب پاره «ضد امپریالیستی» و «مدافع حقوق اعراب»، و با نمایش وقیحانه چهره يك ابرقدرت امپریالیستی کاسیکار، بیش از پیش مورد نفرت محقانه توده های تحت ستم و استثمار در کشورهای عربی و منطقه واقع میگردد.

سیاست اتحاد شوروی در قبال بحران خلیج، گواه دیگری بر این واقعیت است که این ابرقدرت نه تنها ضد امپریالیست نیست، بلکه نیروی امپریالیستی از قماش سایر سلطه گران جهانی است. آنچه که حداقل امروز - نسبت به دو دهه گذشته - تفاوت کرده، تصمیم شوروی به تامین منافعش از طریق گام زدن در جاده همکاری و تیبانی امپریالیستی است. بر همین راستا، شوروی علیرغم مناسبات گسترده و چند جانبه اش با عراق، اشغال کویت را محکوم میکند، به خلیج نیروی نظامی می فرستد، و در مناسباتهای گوناگون بر «روند همکاریهای نوین» با آمریکا تاکید میگذارد.

اگرچه شوروی در قبال مسائل بین المللی محتاطانه تر از پیش عمل میکند، اما نباید تصور کرد که از منافع امپریالیستی خویش چشم پوشیده و نباید فراموش کرد که این منافع بناگزی در تقابل با منافع ایالات متحده قرار میگیرد. تا آنجا که به اهداف درازمدت شوروی مربوط میشود، حکام این کشور میکوشند در جریان تحولات کنونی خلیج و خاورمیانه شکافهای موجود میان قدرتهای اروپای غربی و ایالات متحده را عریضتر سازند. در این زمینه میتوان به مذاکره دوجانبه با فرانسه یا سایر دول درگیر - جدا از آمریکا -، تاکید بر ضرورت «رفع بحران» تحت پرچم سازمان ملل و نه تحت رهبری آمریکا، و تلاش جهت ارائه «يك موضع اروپائی» از سوی شوروی اشاره کرد. این هم واقعیتی است که اتحاد شوروی میتواند بیشتر از تمامی قدرتهای امپریالیستی از گرفتار شدن آمریکا در يك جنگ منطقه ای سود جوید. حتی در عرصه اقتصادی نیز این اتحاد شوروی است که از اختلال در جریان یابی نفت خلیج منتفع می شود. شوروی بعنوان يك کشور تولید کننده نفت از بالا رفتن بهای نفت در سطح جهان سود جسته، میتواند ذخائر نفتی اش را با نزدیکیهای سیاسی و سرمایه گذاریهای اروپائی

هر ارتش معضلات و دردهای خاص خواهد داشت. بعلاوه برخ کشیدن تکنولوژی پیشرفته و کامپیوتریزه شده نظامی و تسلیحات مرگبار تا آنجا کاربرد دارد که جنگ در چارچوب نبرد ارتشهای منظم ارتجاعی محصور بماند؛ شك نیست که ارتش يك کشور تحت سلطه با توجه به ضعفهای ناشی از ماهیت ارتجاعی و عدم اتکاء به توده ها، وابستگیهای اساسی به سلاح و تکنولوژی نظامی امپریالیستی، و در عین حال بی بهره بودن از برتریهای عمومی قدرتهای بزرگ محکوم به شکست است. لیکن به گواهی تاریخ جنگهای انقلابی میتوان همین ارتشهای امپریالیستی را علیرغم سلاح و تجهیزات برترشان، در يك جنگ گسترش یابنده و درازمدت توده ای که عمدتاً بشکل پارتیزانی و متحرک و با سلاحهای ابتدائی جریان مییابد از کار انداخت و شکست داد؛ میتوان ارتشهای بزرگ و مجهز امپریالیستی را به عمق سرزمینهای خودی کشاند و ذره ذره محاصره و نابودشان ساخت. البته بشرطی که طرف مقابل، نیروی انقلابی متکی بر توده ها و تجارب و ابتکار عمل آنان باشد. این واقعیت حتی در جنگهای رهائیبخش ملی که تحت رهبری نیروهای ناسیونالیست انقلابی قرار داشته - مثلاً در ویتنام - به اثبات رسیده است.

ثانیاً، توافق جمعی و تصمیم گیریهای مشترک قوای امپریالیستی نیز امری نسبی و موقتی است. منافع متضاد و رقابت گریزناپذیر نمایندگان سرمایه های امپریالیستی مختلف، حتی در اوج تیبانیهایش علیه انقلابات، یا توافقاتشان بر سر این یا آن موضوع مشخص، همچنان وجود دارد و عمل میکند. زیگزگاها و تاملات محسوس - هرچند تبیی - شوروی، آلمان غربی، ژاپن و شماری از دول اروپائی بر سر چگونگی حل بحران خلیج بازتاب همین واقعیت است. بهمین جهت، وقوع چرخش در سیر تحولات، بروز وقایع تکان دهنده، و یا شروع پروسه کسب «غنائم» و امتیازات در پی همین بحران میتواند «یکپارچگی» کنونی را کاملاً بر هم زند و رقابت درون امپریالیستی را تشدید کند. بدون شك یکی از عوامل تشدید این رقابت، تلاش امپریالیسم آمریکا برای تحکیم نقش رهبری خود بر سایرین در جریان تحولات جاری است. یعنی وقایع خلیج و خاورمیانه این پتانسیل را دارد که «وحدت و انسجام و قدرتمندی» دول امپریالیستی را به تقابل و چندپارچگی و اظهار ضعف بکشاند.

ثالثاً، آمریکا با معضلی دیگر نیز مواجه است و آن تقبل هزینه يك تاخت و تاز گسترده نظامی، و بطور کلی تامین پشتوانه برای انجام برخی تغییرات در کشورهای بحران زده و تحت سلطه میباشد. ایفای نقش ژاندارم بین المللی طی چند دهه اخیر اگرچه از ضروریات تضمین منافع کل بلوک غرب بود، اما بر دامنه بحران و شکنندگی اقتصادی آمریکا افزود. هزینه های عظیم و فزاینده نظامی بر معضل کسری بودجه، کاهش ارزش دلار و رشد تورم مستقیماً تاثیر گذاشت. بحران بدهیهای جهان

نگرانی و هراس کمپرادورهای حاکم

تحت این شرایط، نیروهای کمپرادوری منطقه بدست و پا افتاده، میکوشند بندهای وابستگی خویش با قدرتهای امپریالیستی را محکمتر گردانند - مبادا مورد بی مهری قرار بگیرند یا در برابر امواج بحران و خطر بالقوه خیزش توده ها تنها بمانند. در اینجا تضادی مشخص میان توقعات و احتیاجات فوری اربابان با قابلیتها و محدودیتهای موکلین و نوکران وجود دارد که عمل میکند. در واقع شاخ و شانه کشیدنیهای آمریکا در خلیج، تهدید غیر مستقیم به هیئت حاکمه های ارتجاعی بقیه در صفحه ۳۶

سوم نیز سیستم بانکی - اعتباری آمریکا را بمخاطره افکند. اینك در آغاز دهه ۱۹۹۰ ایالات متحده امیدوار است با محول کردن بخش بزرگی از تعهدات مالی بین المللیش به ژاپن و آلمان وضع اقتصاد خود را سر و سامان بخشد؛ از اینرو انتظار دارد که هزینه اقدام نظامی گسترده اش در خلیج و کمبودهای مالی نوکران منطقه ایش را این دو امپریالیسم «تازه نفس» تامین نمایند. آمریکا میکوشد ژاپن و آلمان را ملزم سازد که به تزریق مالی در کشورهای بحران زده ای نظیر مصر و ترکیه بپردازند. البته روشن است که در جریان این بازسازیهای قسمی، هر امپریالیستی میکوشد گلیم خود را از آب بیرون بکشد و منافع سرمایه خودی را تامین نماید.

خاورمیانه

نظیر ایران نیز هست که در راه تامین منافع امپریالیسم بکوشید و دست از پا خطا نکنید. از اینروست که در حال حاضر زدوبندهای آشکار و پنهان جمهوری اسلامی با غرب امپریالیستی شتاب گرفته و طرفین به ابراز حسن نیت خویش مشغولند. حکام ایران بناگزییر به اظهارات و اقدامات «واقع بینانه» روی آورده و از ژستهای «مستقلانه» گذشته دست کشیده اند. جمهوری اسلامی ملتسمانه تلاش دارد بار دیگر نقش ژاندارم امپریالیسم آمریکا در منطقه را نصیب ایران سازد، شاید از این طریق آمریکا را قانع سازد که منافع دولت وابسته به امپریالیسم در ایران را به بهترین وجه همین هیئت حاکمه میتواند برآورده سازد تا پشتیبانی و کمکهای ویژه یانکیها شامل حالش شود. نباید از نظر دور داشت که بحران خلیج شکافهای درون هیئت حاکمه ایران را عمیقتر کرده و حضور نیروهای نظامی غرب میتواند يك جناح را تشویق به برقراری سلطه مطلق خود بر حکومت از طریق قلع و قمع رقبا و جلب نظر قدرتهای امپریالیستی نماید.

جهان پس از جنگ جهانی دوم از نقطه شکافهایش بسرعت در حال از هم گسیختگی است. مناسبات اقتصادی و سیاسی بین المللی یعنی «تقسیم جهان» که در طول جنگ جهانی دوم و متعاقب آن برقرار شده دیگر بر نیازهای دول امپریالیستی جهت توسعه و گسترش «صلح آمیز» امپراتوریهای سودشان منطبق نیست. اگرچه دوره پس از جنگ جهانی دوم بخاطر برخوردهای میان امپریالیستها بویژه در نتیجه مبارزات انقلابی شاهد تحولات مهمی بوده اما امروزه کل شبکه مناسبات اقتصادی، سیاسی و نظامی است که بزیر سؤال رفته است. ثبات نسبی دول عمده امپریالیستی و رونق نسبی معدودی کشورها که از قبل خون و فلاکت اکثریت خلقها و ملل تحت استثمار جهان بدست آمده اینک در حال از هم پاشیدن است. مبارزات ملل و خلقهای تحت ستم مجددا در حال اوجگیری است و ضربات نوینی بر نظم جهان امپریالیستی وارد میکند.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

آنچه اوضاع جاری از پرولتاریای انترناسیونالیست طلب میکند

تعمیق بحران نظام امپریالیستی، تضاد میان پرولتاریا و خلقهای ستمدیده سراسر جهان - بویژه در کشورهای تحت سلطه - با امپریالیسم را شدت و برجستگی بخشیده است. انفجار خیزشهای توده ای در بلوک شرق، شورشهای جرقه وار گرسنگان در آفریقا، آمریکای

لشکرکشی آمریکا حاکی از آنست که اینان توان و ظرفیت پادگان اسرائیل و پایگاههای خود در اقیانوس هند را کافی ندانسته و چاره را در اشغال مستقیم نقاط مهمی از منطقه بهمراهی سایر امپریالیستها دیده است. اینکه آمریکا در تهاجم خود به خلیج تا کجا پیش خواهد رفت و چه جنایاتی مرتکب خواهد شد بستگی به سیر تحولات و عوامل گوناگون دارد. شك نیست که اینان هر جنایاتی را در راه تامین و گسترش منافع استثمارگرانه خویش مجاز می شمارند. تجاوز نظامی به کشورهای کوچکتر و کشتار توده ها بارها در کارنامه قدرتهای امپریالیستی غرب و شرق ثبت گشته است. حتی این امکان وجود دارد که آمریکا همزمان در نقاط بحرانی دیگر - مشخصا آمریکای لاتین - دست به تعرض زند و طرح پلید خود برای ضربه زدن به جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو را به اجراء گذارد؛ یعنی یانکیها از گرد و غبار غلیظ ناشی از بحران خلیج برای پوشاندن جنایاتی عظیمتر در گوشه دیگر جهان استفاده کنند. باید این اهداف و نقشه های ضدانقلابی را به گسترده ترین شکل در سراسر جهان افشاء نمود، توده های ستمدیده را علیه دسائس محتمل امپریالیستی برانگیخت و جهت مقابله با جنایات امپریالیسم آمریکا و همدستانش علیه جنگ انقلابی توده های کارگر و دهقان پروئی علیه تجاوزگران آماده کرد. تحت چنین شرایطی میتوان فریاد «یانکی گو هوم!» را بار دیگر در گوشه و کنار جهان طنین افکن ساخت و مهمتر آنکه، پرچم جنگ خلق و انقلاب پرولتاری را بمشابه تنها راه غلبه بر امپریالیسم و ارتجاع و ساختن جهان و انسان نوین به اهتزاز درآورد.

توده های تحت ستم و استثمار در خاورمیانه از احزاب پرولتاری متکی بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و ارتش انقلابی تحت رهبری آنها برخوردار نیستند. بعلاوه طی مقاطع مختلف نیروها و شخصیتهای فریبکار با ارائه ایدئولوژیهای مذهبی و غیرمذهبی و بیراهه های مرگبار در صحنه ظاهر گشته، و به روحیات انقلابی و خواسته های محقانه ستمدیدگان ضربه زده اند. با این

بقیه در صفحه ۳۹

پنجاه تا صد سال آینده که از هم اکنون شروع میشود دوران بزرگی خواهد بود که در آن تحولات ریشه ای در نظام اجتماعی جهان رخ خواهد داد؛ دورانی که زمین و آسمان را بلرزه در خواهد آورد و هیچ دوران تاریخی گذشته نمیتواند با آن مقایسه شود. ما که در چنین دورانی زندگی میکنیم باید آماده درگیر شدن در مبارزات عظیمی باشیم که از لحاظ شکل صفات ممیزه بسیاری را نسبت به مبارزات دوران گذشته دارا هستند.

مائوتسه دون

لاتین و آسیا، و احساسات فزاینده ضد امپریالیستی در میان ملل ستمدیده، انعکاس همین واقعیت است. عمدتا در چارچوب کارکرد این تضاد، خاورمیانه که از دیرباز انبار باروت و منطقه پردردسر برای امپریالیستها لقب گرفته، نیز تحولات داغ و آشوبهای فراوانی را شاهد خواهد بود. بسیاری از تحلیلگران امپریالیستی هم اذعان دارند که پایان «جنگ سرد» بهیچوجه بمعنای فرامسیدن دوران «صلح و ثبات» جهانی نیست. اعزام قوای نظامی، استقرار تجهیزات و تسلیحات رنکارنک و تصمیم به ادامه اینکار نشان میدهد که قدرتهای جهانی میدانند چه خطراتی از خاورمیانه نظم و ثبات ارتجاعیشان را تهدید میکند. اقدام امپریالیستها در عین حال نشان میدهد که نوکران منطقه ای آمریکا علیرغم پشتوانه عظیم مالی که با غارت و استثمار توده ها برای خود فراهم ساخته اند و تسلیحات پیشرفته ای که از اربابان خریداری کرده اند، بشدت منفرد بوده و قادر به رفع بحران، و حفظ حاکمیت خویش و منافع یانکیها نیستند. این دولتهای پوسیده بواقع آماده سرنگونیند.

از سوی دیگر، اوضاع جاری باعث میشود که درآمد نفتی رژیم در کوتاه مدت افزایش یابد و حتی برخی منابع و مصالح مورد نیاز برای گرداندن چرخ اقتصاد وابسته در اختیار جمهوری اسلامی قرار گیرد؛ اما متخصصان امپریالیستی در امور اقتصادی - سیاسی ایران اذعان دارند که با توجه به ساختار بیمار و معوج اقتصاد چنین افزایش درآمدی چاره ساز بحران نخواهد بود و تأثیرات مخرب تورم زا برجای خواهد گذاشت. تحولات غافلگیر کننده سیاسی در سطح ملی و منطقه ای، یکی از نگرانیهای هیئت حاکمه ایران است. فی المثل برافروخته شدن جرقه جنگی جدید در خاورمیانه میتواند ایران را نیز خواه ناخواه درگیر کند و تمام خواب و خیالهای حکام کمپرادور اسلامی برای دستیابی به «ثبات و آرامش» را برهم زند؛ اوضاع پرآشوب میتواند در امر پیشروی پیشاهنگ انقلابی گشایش ایجاد کند؛ موج جنبشهای توده ای ضد ارتجاعی و ضدامپریالیستی میتواند کشورهای گوناگون را در برگیرد و حاکمیت ارتجاع را تضعیف کند.

پیشرفت مهم

«تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا» را محک تشخیص مارکسیسم از رویزیونیسم دانسته و بیان نمود:

«... فقط کسی مارکسیست است که نه فقط قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء دهد، بلکه موجودیت عینی طبقات، تضادهای آنها گونیستی طبقاتی و ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوره سوسیالیسم تا کمونیسم را قبول می کند.»

اصطلاح «مائوئیسم» برای اولین بار توسط حزب کمونیست پیرو بکار گرفته شد. این حزب در اسناد متعدد خود که پس از تشکیل «جا» انتشار یافته اصطلاح «مائوئیسم» را بکار برده است. همچنان در هشتمین پلنوم دومین کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا در سال ۱۹۸۸ اصطلاح «مائوئیسم» مورد قبول قرار گرفت.

«مائوئیسم» تا حال در میان نیروهای مربوط به «جا» عام نگردیده و هنوز هم همان اصطلاح معمول «اندیشه مائوتسه دون» بیشتر مورد استعمال میباشد.

اصطلاح «مائوئیسم» بدرستی همسطح و هم ارزش بودن خدمات مائو با خدمات مارکس و لنین را نشان داده و زمینه هرگونه برداشت نادرست در کم بها دادن بخدمات مائو را از میان می برد و به همین جهت سومین مرحله در تکامل علم انقلاب پرولتاریا را دقیقتر و روشنتر از اصطلاح «اندیشه مائوتسه دون» بیان می نماید. به همین جهت اصولی دانستیم تا ما نیز بجای بکاربرد «اندیشه مائوتسه دون»، بعد ازین «مائوئیسم» را بکار بندیم. به نظر ما «مائوئیسم» دیر یا زود در میان اعضاء و هواداران «جا» عام شده و جای اصطلاح «اندیشه مائوتسه دون» را خواهد گرفت.

خدمات مائوتسه دون در امر تکامل مارکسیسم - لنینیسم:

چنانچه میدانیم مارکسیسم از سه جزء تشکیل گردیده است: ۱ - فلسفه مارکسیستی، ۲ - اقتصاد سیاسی مارکسیستی، ۳ -

سوسیالیسم علمی

تکامل کیفی این سه جزء باعث تکامل کیفی مارکسیسم بمشابه یک کل در سطح بالاتر می گردد. خدمات مائوتسه دون در سه جزء مارکسیسم آنچنان جهش های کیفی بزرگی انجام داده است که این علم را به مرحله کیفی عالیتری پس از مارکس و لنین ارتقاء داده است. این مطلب را در هر سه بخش مورد توجه قرار می دهیم:

بخش فلسفی

۱ - مائوتسه دون قانون تضاد را بعنوان قانون اساسی دیالکتیک در طبیعت، جامعه و تفکر انسانی مطرح کرد و آنرا بمشابه جوهر

دیالکتیک ماتریالیستی تکامل داد. او قانون تضاد را عمیقاً مورد بررسی قرار داده و در پرتو این بررسی عمیق مفهوم تضاد عمده بعنوان تضاد رهبری کننده مرحله مشخص از تکامل هر پروسه را روشن کرد و آنرا از تضاد اساسی که پایه موجودیت یک پروسه از ابتدا تا انتهای آن می باشد تفکیک نمود.

۲ - مائوتسه دون دیالکتیک ماتریالیستی را بنحو استادانه ای در سیاست بکار گرفته و قانون تضاد را بنحو عمیقی در بررسی قضایا و مبارزات سیاسی مورد استفاده قرار داد.

۳ - مائوتسه دون تیوری شناخت دیالکتیک ماتریالیستی را در پرتو بررسی عمیق دو جهش تشکیل دهنده آن یعنی جهش از پراتیک به تیوری و پس جهش از تیوری به پراتیک، با تکیه بر عمده بودن پراتیک، تکامل داده و آنرا عمیقتر ساخت.

۴ - مائوتسه دون موفق شد فلسفه را به میان توده ها ببرد. وی با این کار فلسفه را از لابلائی کتابها و از درون کتابخانه ها و از انحصار فیلسوفان بیرون کشیده و به نیروی مادی توده ای فعالی مبدل نمود.

۵ - تحلیل رابطه میان زیربنا و روبنا بصورت دیالکتیکی و نفی برداشت متافیزیکی رابطه یکجانبه میان زیربنا و روبنا که در مبارزه علیه برداشت اکونومیستی از مارکسیسم و در مبارزه علیه تئوری رویزیونیستی رشد نیروهای مولده بکار گرفته شد. مائوتسه دون تصریح نمود، همانطوریکه زیربنا بر روبنا تاثیر می نهد و خصلت آن را معین مینماید و این عمده است، روبنا نیز بنوبه خود و در موقعش بر زیربنا تاثیر گذارده و خصلت آنرا معین مینماید. براساس این دید وی بیان لنین مبتنی بر «سیاست بیان فشرده اقتصاد است» را تکامل داده و تاکید نمود که باید سیاست انقلابی بر همه عرصه ها حاکم باشد. به این ترتیب مائوتسه دون جایگاه شایسته آگاهی انقلابی را در تغییر انقلابی جهان معین نموده و شعار لنینی «بدون آگاهی انقلابی، جنبش انقلابی وجود ندارد» را تکامل بخشید.

بخش اقتصادی

۱ - مائوتسه دون اقتصاد سیاسی سوسیالیستی را تکامل داده و با انتقاد از جنبه های معینی از سیاست اقتصادی شوروی در ساختمان سوسیالیسم، سیاست اقتصادی ساختمان سوسیالیسم در چین را تدوین نموده و عملی کرد. نکته مرکزی درین مورد، عبارت است از برانگیختن اقدام عملی توده ها بر اساس یک خط درست و اصولی و افزایش تولید از طریق توده ای ساختن سیاست های اقتصادی و نه افزایش تولید از طریق اجرای صرف دستورالعمل های بوروکراتیک. در همین مضمون مائوتسه دون رابطه میان انقلاب و توسعه اقتصادی را معین نموده و این شعار معروف را فرموله نمود:

«انقلاب را دریابید و تولید را افزایش دهید».

۲ - مائوتسه دون سیاست اقتصادی دموکراسی نوین را تدوین نمود. سه نکته اساسی درین سیاست اقتصادی عبارت است از: الف) ریشه کن کردن فیودالیسم بر مبنای شعار زمین از آن کشتکار.

ب) مصادره تمام موسسات اقتصادی خارجی و داخلی که «یاخصلت انحصاری دارند و یا دامنه آنها از حدود ظرفیت اداره خصوصی بیرون است».

ج) رهبری، کنترل و تحدید سرمایه های خصوصی تا «توانند وسایل زندگی خلق را زیر نظارت خود گیرند».

اعمال سیاست اقتصادی فوق الذکر در جریان پروسه طولانی انقلاب دموکراتیک نوین چین، از زمان ایجاد اولین پایگاه انقلابی روستائی (سال ۱۹۲۷) تا زمان آغاز انقلاب سوسیالیستی توانست زمینه مساعد برای ساختمان اقتصادی سوسیالیسم در چین فراهم نماید.

۳ - مائوتسه دون مفهوم سرمایه داری بوروکراتیک را بمشابه شکلی از سرمایه داری که امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه و بعنوان اهرم نفوذ خود برقرار میسازد مطرح نمود. توجه به این مطلب از اهمیت اساسی برخوردار است زیرا که اولاً بدون شناخت و مصادره بورژوازی بوروکراتیک سرنگونی امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه بطور عموم ناممکن می باشد و ثانیاً جهت پیروزی اقتصادی ساختمان سوسیالیسم مصادره آن ضرورت حیاتی دارد.

بخش سوسیالیسم علمی

۱ - انقلاب دموکراتیک نوین - در عصر ما انقلاب در کشورهای تحت سلطه در پهلوی انقلاب در کشورهای امپریالیستی یکی از دو جریان انقلاب جهانی پرولتری محسوب میگردد. برخلاف انقلاب در کشورهای امپریالیستی، انقلاب در کشورهای تحت سلطه مستقیماً دارای خصلت سوسیالیستی نبوده و دارای خصلت ملی - دموکراتیک می باشد که در اثر تامین رهبری انقلابی پرولتری بر آن جهت گیری سوسیالیستی می یابد. مائوتسه دون استراتژی انقلاب دموکراتیک نوین را در جریان مبارزه انقلابی در چین شکل داده و با به پیروزی رساندن انقلاب در چین راه انقلاب در کشورهای تحت سلطه را روشن نمود. انقلاب دموکراتیک نوین مبتنی است بر تامین رهبری حزب کمونیست بر مبارزات ضد امپریالیستی و ضد فیودالی تمامی طبقات خلقی از طریق رهبری جبهه متحد ملی در مسیر جنگ توده ای طولانی.

۲ - مائوتسه دون مبارزه مسلحانه طولانی حزب کمونیست چین را تا به پیروزی رساندن انقلاب در آن کشور رهبری نموده و مهمتر از آن برای اولین بار پرولتاریای بین المللی را از یک مشی نظامی مدون بهره مند ساخت. تیوری جنگ خلق مائوتسه دون تنها یک استراتژی نظامی صرف نیست، بلکه بیان مدون قهر بقیه در صفحه ۳۸

پیشرفت مهم

انقلابی پرولتاریا در مبارزه طبقاتی بخاطر به پیروزی رساندن انقلاب محسوب می گردد که شعار «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید» بیان فشرده آن است.

۳ - مائوتسه دون تئوری طبقات و مبارزه طبقاتی را در سطوح مختلف اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک تکامل داده و تداوم مبارزه طبقاتی را در سراسر دوران ساختمان سوسیالیسم تا رسیدن به کمونیسم روشن نمود. وی با توجه به تجربه تلخ احیاء مجدد سرمایه داری در شوروی به این نتیجه رسید که مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی در طول دوران سوسیالیسم تا رسیدن به کمونیسم مبارزه ایست بسیار پیچیده و طولانی. وی راه مبارزه برای جلوگیری از احیاء مجدد سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی را فرموله و انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریایی را در چین رهبری نمود. به این صورت مائوتسه دون با تدوین تئوری «ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا» بزرگترین خدمت به علم انقلاب پرولتاریای بین المللی را ارائه نموده و تئوری طبقات و مبارزه طبقاتی در مارکسیسم را که جوهر سوسیالیسم علمی می باشد به مرحله کاملاً نوینی ارتقاء و تکامل بخشید.

اینک یکبار دیگر تاکید بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را درین مورد یادآور می شویم، لنین گفت:

«فقط کسی مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء دهد».

در پرتو دروس و پیشرفتهای گرانبهای حاصله از طریق انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی تحت رهبری مائوتسه دون معیاری که لنین ارائه کرد عمیقتر شده است. اینک می توان گفت فقط کسی مارکسیست است که نه فقط قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء دهد بلکه موجودیت عینی طبقات، تضادهای آنتاگونیستی طبقاتی و ادامه مبارزه انقلابی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوره سوسیالیسم تا کمونیسم را قبول میکند. همانگونه که مائوتسه دون با قدرت بیان داشت «ناروشنی در مورد این مسئله به رویزیونیسم می انجامد».

سه جزء

مارکسیسم -

لنینیسم -

مائوئیسم

با توجه به خدمات عظیم مائوتسه دون به علم انقلاب پرولتاریای بین المللی و تکامل کیفی این علم توسط وی پس از مارکس و لنین، اصول اساسی علم مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را در سه جزء فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی بر میشماریم:

فلسفه

فلسفه مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم ماتریالیسم دیالکتیک است. این فلسفه بیان این مطلب اساسی است که کل واقعیت و وجود عبارت است از واقعیت و وجود مادی. این واقعیت و وجود مادی در برگیرنده اشکال مختلف ماده متحرک است که شعور از آن سرچشمه گرفته و به آن وابسته می باشد و به آن تبدیل می شود. اشکال مختلف ماده متحرک فقط و فقط در حالت وحدت تضاد موجود اند. قانون تضاد یعنی قانون وحدت و مبارزه تضاد، قانون اساسی تکامل طبیعت، جامعه و تفکر می باشد. وحدت و همگونی در تمامی پدیده ها موقت و نسبی است، درحالیکه مبارزه تضاد دائمی و مطلق است و همین امر مایه جهش ها و کیفیت های نوین و پدیده های نوین محسوب می گردد. اعتقاد به تعادل دائم، نظم دائم و ابدی بودن امور و نیز اعتقاد به مقدر بودن آنها غلط و ارتجاعی می باشد.

ماتریالیسم دیالکتیک پراتیک را سرچشمه حقیقت و نیز معیار نهائی آن دانسته و بیش از هر چیزی بر پراتیک انقلابی تکیه مینماید. برین مینا ماتریالیسم دیالکتیک فلسفه ای است در خدمت تغییر انقلابی جهان.

ماتریالیسم تاریخی عبارت است از بکار بستن ماتریالیسم دیالکتیک در مورد جامعه بشری و تکامل آن. ماتریالیسم تاریخی بالای نقش اساسی دو چیز تکیه مینماید.

۱ - تولید و تضاد اساسی آن یعنی تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی.

۲ - رابطه متقابل میان تولید و روبنای ایدئولوژیک و سیاسی جامعه. واقعیت اینست که پیدایش زندگی اجتماعی با پروسه تولید اجتماعی توأم بوده و بقایش بدان وابسته است. اما نیروهای مولده فقط میتوانند از طریق ورود انسانها به مناسبات تولیدی معین وجود داشته و تکامل نمایند. تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در مرحله معینی از تکامل نیروهای مولده آشکارا آنتاگونیستی میشود. ضرورت رشد بیشتر نیروهای مولده این الزام را بوجود می آورد که باید یک تغییر ریشه ای و انقلابی در جامعه رخ داده و مناسبات تولیدی نوینی جایگزین مناسبات تولیدی کهن گردد. این تغییر ریشه ای و انقلابی در جامعه در روبنای ایدئولوژیک و سیاسی براه می افتد و حول مبارزه طبقات برای قدرت سیاسی متمرکز میشود. در صورتیکه شرایط مادی لازم فراهم نباشد ایدئولوژی و سیاست نمیتواند انقلاب بوجود آورند، اما همینکه شرایط مادی لازم بوجود آمد روبنا (ایدئولوژی و سیاست) بصورت عرصه تعیین کننده نبرد طبقات و نیروهای مختلف سیاسی در می آید و ایجاد تحول کیفی در روبنا بضرورت عمده تکامل جامعه مبدل میشود.

اقتصاد سیاسی

تئوری ارزش اضافی هسته اصلی اقتصاد

سیاسی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را در تحلیل از اقتصاد سرمایه داری تشکیل می دهد. سرچشمه پیدایش و عامل حیات و رشد سرمایه عبارت است از تولید ارزش اضافی که از طریق عملکرد مکانیسم بازار بصورت سود تحقق پیدا مینماید. در تولید سرمایه داری سود هم آغاز تولید بشمار میرود و هم مقصد نهائی آن که از همان آغاز از طریق تصاحب ارزش اضافی حاصل کار جمعی کارگران و تحقق آن در بازار بدست می آید. بدین صورت سرمایه داری آن شیوه تولیدی است که صفت مشخصه آن کالائی شدن نیروی کار انسانی می باشد.

تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی، تضاد اساسی سرمایه داری محسوب میگردد که آنارشی در تولید را در خود نهفته دارد و باعث بروز بحران های متعدد سرمایه داری میشود. در جریان رشد و گسترش مداوم سرمایه که با فقر روزافزون کارگران همراه است بین سرمایه های مختلف اصطکاک بوجود می آید و رقابت میان سرمایه داران زاده میشود که در نهایت به انحصار منجر میگردد. رشد و گسترش انحصارها در ابعاد مختلف به حدی میرسد که فضای داخل سرحدات کشوری برای رشد مداوم آنها کفایت نمیکند و به ناچار بخارج از مرزها سرازیر شده و صدور سرمایه آغاز میگردد. امپریالیسم با صفات مشخصه خود پا به عرصه وجود میگذارد و در پهلوی استثمار کارگران کشورهای خودی به چپاول و غارت خلقها و ملل تحت سلطه می پردازد در دوران امپریالیسم تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی ابعاد جهانی بخود میگیرد. تضاد میان امپریالیسم و خلقهای تحت سلطه بوجود می آید و رقابت میان سرمایه داران تا سر حد تضاد میان قدرتهای مختلف سرمایه داری در سطح جهان رشد مینماید، کما اینکه تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی بصورت روزافزون تشدید میگردد.

انقلاب سوسیالیستی با خلع ید از سرمایه داری، گام کیفی مهمی در حل تضاد اساسی سرمایه داری برمیدارد. اما هنوز این گام کیفی کامل نیست. دولت بعنوان نماینده جامعه وسایل تولید را در اختیار میگیرد و این عمل اجتماعی ساختن ناقص و اعتباری وسایل تولید محسوب میگردد، نه اجتماعی ساختن کامل و حقیقی آن. انقلاب سوسیالیستی در حرکت بسوی کمونیسم باید این اجتماعی بودن ناقص و اعتباری وسایل تولید را به اجتماعی بودن کامل و حقیقی وسایل تولید مبدل نماید. این مسئله سمتگیری اساسی و در عین حال ماهیت حقیقی جامعه را معین می نماید.

علاوتاً در ساختمان اقتصادی سوسیالیسم چند نکته دیگر از اهمیت اساسی برخوردارند که در رابطه با حل کامل تضاد اساسی در نظر گرفته می شوند: - کنترول و تحدید عملکرد قانون ارزش و تحدید حق بورژوایی بصورت روزافزون، برانداختن سود از مقام فرماندهی در تولید و مبارزه مداوم جهت حل تضاد میان کارگری و کار جسمی و شهر و روستا و کارگر

و دهقان. در تولید سوسیالیستی نیروی کار انسانی و وسایل تولید، کالا تلقی نمی گردد. اما اقتصاد سوسیالیستی، اقتصاد گذار از سرمایه داری به کمونیسم است و با اقتصاد کمونیستی تفاوت کیفی دارد.

سوسیالیسم علمی

سوسیالیسم علمی اساسا عبارت است از تئوری طبقات و مبارزه طبقاتی، ارتقاء مبارزه طبقاتی تا سطح قبول دیکتاتوری پرولتاریا و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، دولت و احزاب زائیده طبقات اند و با نابودی آنها نابود می شوند.

از زمان پیدایش طبقات و جوامع طبقاتی تا زمان ورود به عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری (کمون پاریس درین مورد یك استثناء بشمار میرود)، تمامی انقلاباتی که بوقوع پیوسته، یك طبقه استثمارگر را جانشین طبقه استثمارگر دیگر و یك سیستم استثماری را جایگزین سیستم استثماری دیگر ساخته است. سیستم سرمایه داری که آخرین سیستم استثمارگرانه بشمار می رود اساس مادی ساختمان یك جامعه فاقد استثمار و بهره کشی را بوجود آورده و طبقه ای را که منافعتش در جهت ساختمان همچو جامعه ای می باشد، یعنی پرولتاریا را در خود پروراند است. تضاد اساسی جامعه سرمایه داری از طریق انقلاب پرولتری، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، ساختمان سوسیالیسم و رهبری انقلاب بسوی کمونیسم در تحت دیکتاتوری پرولتاریا تا رسیدن به کمونیسم حل می گردد.

سیستم سرمایه داری امپریالیستی یك سیستم جهانی است و پرولتاریا نیز یك طبقه جهانی می باشد. بدین لحاظ جنبش انقلابی پرولتری ماهیتا جنبش بین المللی بوده و انترناسیونالیسم پرولتری پایه اساسی آن است. پرولتاریا مبارزه اش را باید در سطح جهانی به پیش ببرد و حین پیشبرد مبارزه در کشورهای خاص نیز روی این مطلب تاکید نماید که عرصه جهانی تعیین کننده ترین عرصه در معین نمودن فرجام مبارزه بوده و منافع عمومی پرولتاریای

جهانی برترین منافعی است که باید در پیشبرد مبارزه در نظر گرفته شود.

جهان امروزی به کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه امپریالیسم تقسیم گردیده است. انقلاب جهانی پرولتری توسط پرولتاریا، زحمتکشان و خلقها در هر دو نوع این کشورها به پیش برده می شود، مگر وقوع انقلاب در این دو نوع کشورها از هم متفاوت می باشند. انقلاب در کشورهای امپریالیستی مستقیما دارای خصلت سوسیالیستی میباشد و انقلاب اکتبر نمونه پیروزمند این نوع انقلاب می باشد که از طریق کار سیاسی و مبارزه سیاسی در جهت تدارك قیام در شهرها و جنگ داخلی عمومی به پیش برده می شود. انقلاب در کشورهای تحت سلطه مستقیما دارای کرکتر سوسیالیستی نمی باشد بلکه عبارت است از انقلاب دموکراتیک نوین که در تحت رهبری پرولتاریا با برانداختن امپریالیسم، فیودالیسم و سرمایه داری کمپرادور و بوروکرات، راه را برای انقلاب سوسیالیستی هموار می سازد. انقلاب چین نمونه پیروزمند این نوع انقلاب بشمار می رود که براساس استراتژی جنگ توده ای طولانی با تکیه بر پایگاه های روستائی و محاصره شهرها و نهایتا با جمع آوری نیروی کافی در طول پروسه طولانی جنگ و تسخیر شهرها به ایجاد قدرت سیاسی سرتاسری انقلابی منجر می گردد. گرچه انقلاب در کشورهای مختلف نظر به گوناگونی شرایط و اوضاع مشخص اشکال مشخص متعددی بخود میگیرد، اما بطور کلی تمامی انقلابات در کشورهای مختلف جهان به یکی از دو جریان فوق الذکر مربوط می باشد. اصل عام در هر دو نوع این انقلابات استفاده از قهر انقلابی و مبارزه مسلحانه بعنوان عالیترین شکل مبارزه سیاسی و تصرف قدرت می باشد.

انقلاب پرولتری با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا پایان نمی یابد. تحت دیکتاتوری پرولتاریا باید در طول دوران سوسیالیسم تا رسیدن به کمونیسم انقلاب تداوم یابد، زیرا که طبقات و مبارزه طبقاتی در طول این دوران ادامه مییابد. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین در تحت رهبری مائوتسه

دون متکامل ترین دستاوردی است که تا حال پرولتاریای بین المللی در حرکت انقلابی اش بسوی کمونیسم به آن دست یافته است. این انقلاب نشان داد که چگونه و با کدام وسایل میتوان با بسیج توده ها و تکیه بر آنها از احیاء سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی جلوگیری نموده و پیشروی بسوی کمونیسم را تأمین نمود. نکته مرکزی درین دستاورد توجه به خصلت حزب انقلابی پرولتری بر سر قدرت بعد از تصرف قدرت سیاسی است. حزب انقلابی پرولتری پیشاهنگ پرولتاریا و رهبر انقلاب است و مبارزه برای نیل به کمونیسم را رهبری می کند. اما وقتی که حزب رهبری دولت سوسیالیستی را بدست گرفت تضاد میان حزب و توده ها به تبلور تضادهای جامعه در حال گذار سوسیالیستی مبدل می گردد. حزب باید حرکت بسوی انقلاب جهانی و حرکت بسوی حل نهائی تضاد اساسی سرمایه داری را رهبری نماید. آنهایی که بخصوص در مقامات رهبری حزب نمیخواهند درین جهت حرکت نمایند و در نهایت می کوشند سرمایه داری را دوباره احیاء نمایند، ستاد بورژوازی را در درون حزب و دولت تشکیل میدهند و به آماج انقلاب مبدل می شوند. چنین ستادهائی بار بار سر بلند خواهند کرد و حزب در مبارزه علیه آنها با تکیه بر توده ها براساس سمتگیری اصولی بسوی کمونیسم و با سرنگون ساختن این ستادها، ضرورت دارد که بطور مداوم پروسه انقلابی شدن بیشتر از پیش خود را در تمامی سطوح به پیش برده و حرکت مداوم بسوی کمونیسم را رهبری نماید. ولی این مطلب ابتدا بدان معنا نیست که کشور معینی میتواند این مبارزه را به فرجام رسانده و به تنهایی وارد دوران کمونیسم شود. پیروزی کمونیسم بدون پیروزی مبارزه جهانی پرولتاریا علیه بورژوازی نمیتواند قابل حصول باشد. بناء باید تاکید نمود که تداوم انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا به تداوم انقلاب در کشور معینی خلاصه نشده و تداوم انقلاب در سطح جهانی را طلب می نماید.

خاورمیانه

وجود تضادهای بنیادین همچنان پابرجاست و کارکرد نظام ستم و استثمار امپریالیستی، آن روحیه و خواسته ها را دوباره بازتولید میکند. امواج خشم و اعتراضی که امروز در سراسر کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا علیه قوای اشغالگر امپریالیستی در خلیج بهاگشته، گواه همین امر است. فقدان احزاب پرولتری مبتنی بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در عرصه نبرد میتواند باعث شود که بار دیگر رشته رهبری در دست طبقات ارتجاعی قرار گیرد و دور نوینی از شکست و ناکامی به توده ها تحمیل گردد. این احتمال وجود دارد که ستمدیدگان عرب به ناظر یا تابع جنگ دولتها بدل گردند و بعد از گذشت یك دوره خسته و نومید شوند. این احتمال وجود دارد که بسیاری

از رزمجویان خشمگین امروز - خصوصا روشنفکران ناسیونالیست و بورژوادمکرات - در نتیجه فشارهای امپریالیستی و ضایعات انسانی به انفعال درغلتنند و یا موضعی پاسیفیستی اتخاذ کنند. در مقابل، این فرصت نیز وجود دارد که نطفه یك پیشاهنگ مائوئیست در یك یا چند کشور منطقه در جریان تحولات توفانی و خیزشهای محتمل توده ای علیه حکام فئودال - کمپرادور عرب و اربابان امپریالیستشان بسته شود. این فرصت وجود دارد که سرانجام توده های ستمدیده فلسطینی فراخوان جنگ خلق بمشابه راه رهائی واقمیشان را از زبان پرولتاریای بین المللی بشنوند. مسلما پیشرویهای یك نیروی پرولتری در هر یك از کشورهای منطقه، روند شکل گیری

احزاب مائوئیست در سایر کشورها را شتابی فوق العاده خواهد بخشید؛ و خیزشهای تکان دهنده توده ای نیز از مرزهای یك یا چند کشور عربی گشته بر سایر کشورهای منطقه، منجمله ایران، ترکیه، افغانستان و پاکستان تاثیر خواهد گذاشت. مسلم است که گردانهای پرولتاریای انترناسیونالیستی در کشورهای گوناگون منطقه به حمایت از این خیزشهای محقانه و انقلابی توده ها علیه امپریالیسم و ارتجاع و صهیونیسم برمیخیزند و بر تلاش خود برای رفع عقب ماندگیها و تدارك برپائی جنگ خلق و ایجاد ارتشهای کارگران و دهقانان بعنوان تنها طریق غلبه بر ارتشهای امپریالیستی و ارتجاعی و نابودی نظم کهن می افزایند.

پیشرفت مهم مائوئیستهای افغانستان

چندی پیش اطلاع یافتیم که «هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان» و «اتحاد مارکسیست - لنینیستهای افغانستان بخش مائو تسه دون اندیشه» در پی همکوشی ها و مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی، بر مبنای پلاتفرم «کمیته انسجام و وحدت»، با یکدیگر وحدت نموده، «سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان» را پی ریزی کردند. این تشکیلات پرولتری نوین، دیدگاه و نظرات اساسی خود را در سند مهم و با ارزش «اعلام مواضع سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان» در تاریخ ۲۵ دلو (اسفند) ۱۳۶۸ ارائه داد. بدون شك این تحول، مبین پیشرفت چشمگیر گردان پرولتاریای بین المللی در جنبش مائوئیستی افغانستان بوده و برای کمونیستهای انقلابی سراسر جهان، مایه مسرت و الهام بسیار است.

این سند که قطعا نقشی تعیین کننده در سرنوشت آتی جنبش افغانستان ایفا خواهد نمود شامل بخشهای ذیل میباشد: اوضاع جهانی و جنبش جهانی کمونیستی، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، سه چهره رویزیونیسم مدرن، انترناسیونالیسم پرولتری، جنبش کمونیستی افغانستان و برداشت ما از آن، اوضاع افغانستان - وضع طبقات و مواضع طبقاتی نیروهای سیاسی افغانستان - وظائف اساسی مبارزاتی.

آنچه در اینجا ارائه میشود بخش مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم این سند است. پرولترهای انقلابی وظیفه دارند که سند فوق الذکر را بدست انقلابیون افغانی و خواهران و برادران طبقاتی خود در ایران برسانند.

ما موفقیت این رفقا را تبریک گفته و منتظر پیشرفتهای بیشترشان در جهت ایجاد حزب پیشاهنگ پرولتری، برپائی جنگ خلق در افغانستان، در خدمت به انقلاب جهانی هستیم. «حقیقت»

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم

مائو به عنوان رهبر انقلاب جهانی تثبیت گردید. برین اساس نهمین کنگره حزب کمونیست چین در سال ۱۹۶۹ با جمع بندی از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی اعلام نمود که:

«حزب کمونیست چین تحت هدایت مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون قرار دارد».

همچنان بسیاری از احزاب و سازمانهای کمونیستی در جهان که به مخالفت با رویزیونیسم خروشجفی و سوسیال امپریالیسم شوروی برخاسته بودند مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون را قبول نمودند. کنگره دهم حزب کمونیست چین زائیده لین پیائوئیستی «عصر زوال امپریالیسم» را بدور افکند و به این ترتیب صفای علم انقلاب پرولتری بنحو روشنتری نمایان گردید (۱۹۷۳).

شکست انقلاب در چین و تصرف کامل قدرت توسط رویزیونیست های چینی، سرآغاز حملات تازه علیه دستاوردهای مائو تسه دون گردید و سردرگمی و خیمی در جنبش بین المللی کمونیستی بوجود آورد. اما مبارزه در خط مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در جهان ادامه یافت، این مبارزه در کنفرانس اول احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست در خزان سال ۱۹۸۰ و بیانیه این کنفرانس خود را بروشنی نمایند و با برگزاری دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - مائو تسه دون اندیشه (مائوئیست) که منجر به تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گردید بنحو بارزی در سطح بین المللی مشخص گردید.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی «اندیشه مائو تسه دون» را تکامل مارکسیسم - لنینیسم دانسته و اعلام نمود: «ما تاکید می کنیم که اندیشه مائو تسه دون مرحله نوین از تکامل مارکسیسم - لنینیسم است ...» بیانیه مهم ترین اصل اندیشه مائو تسه دون یعنی بقیه در صفحه ۲۷

از مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون (مائوئیسم) و پایه کار قرار دادن آن غلبه بر رویزیونیسم و امپریالیسم و ارتجاع بطور عموم ناممکن است».

پیدایش مائوئیسم:

مائوئیسم از درون مبارزه بسیار حاد و شدید طبقاتی متولد گردیده است. جلسه «زون یه» پس از سپری شدن هشت سال جنگ انقلابی علیه گومیندان، مائو تسه دون را بعنوان رهبر حزب کمونیست چین انتخاب نمود. این انتخاب حاکی از این بود که مشی مائو تسه دون پس از سالها مبارزه بر مشی های راست روانه و چپ روانه درون حزب کمونیست چین که در طول سالهای گذشته ضربات مهلکی بر پیکر انقلاب چین وارد نموده بودند، غلبه حاصل نمود. ده سال بعد ازین جلسه، کنگره هفتم حزب کمونیست چین در سال ۱۹۴۵ در حالیکه حماسه راه پیمائی طولانی و دوران جنگ مقاومت علیه امپریالیسم ژاپن پشت سر گذاشته شده بود تاکید نمود که:

«حزب کمونیست چین تحت هدایت مارکسیسم - لنینیسم و ایده های مائو تسه دون قرار دارد».

گرچه در هشتمین کنگره حزب کمونیست چین فرمولبندی «ایده های مائو تسه دون» حذف گردید، اما مبارزه همچنان ادامه یافت. در دهه پنجاه، پس از پیروزی انقلاب چین، ایده های مائو تسه دون در سائر کشورها کم و بیش نفوذ نمود و در داخل چین تطبیق این ایده ها در مبارزات طوفانی توده ای عظیم در دوران «جهش بزرگ» و ساختمان کمونهای خلق متبازر گردید. به راه افتادن مبارزه علیه رویزیونیسم خروشجفی، ایده های مائو تسه دون را کیفیت نوینی بخشیده و باعث گسترش آن در سطح جهانی گردید. اما دقیقا با انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بود که «اندیشه مائو تسه دون» بمشابه مرحله نوینی در تکامل مارکسیسم - لنینیسم خود را نمایند و صدر

مائوئیسم

مرحله نوینی در تکامل علم انقلاب پرولتاریا

علم انقلاب پرولتاریای بین المللی از زمان انتشار مانیفست حزب کمونیست، در طی مدت زمانی تقریباً یک و نیم قرن در مبارزه طبقاتی بکار گرفته شده و مستحکمتر و متکاملتر گردیده است. مارکس این علم را کشف نمود و پایه های اساسی آن را بنا کرد. لنین آن را به سطح عالیتری تکامل داد و پس از آن مائو تسه دون کیفیت متکاملتری به آن بخشید. به این ترتیب علم انقلاب پرولتاریای بین المللی تا حال سه مرحله کیفی را از سر گذرانده و متکاملتر گردیده است:

۱ - مارکسیسم.

۲ - لنینیسم.

۳ - مائوئیسم.

آنچه در شرایط امروزی از اهمیت اساسی برخوردار است، تاکید روی خدمات مائو تسه دون به علم انقلاب پرولتاریای بین المللی و ارتقاء و تکامل کیفی این علم توسط وی می باشد. این تاکید صف انقلابیون پرولتری را از صف رویزیونیستهای رنگارنگ که به انقلاب پرولتری خیانت کرده و در پایه های اساسی علم انقلاب پرولتاریای بین المللی تجدید نظر نموده اند، جدا می سازد. بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درین مورد میگوید:

«دفاع از تکامل کیفی علم مارکسیسم - لنینیسم توسط مائو تسه دون مسئله ای خصوصاً مهم و مبرم را در جنبش بین المللی و در میان کارگران آگاه و سایر افراد انقلابی اندیش جهان کنونی، نماینده گمی میکند. اصل مطرح شده درین جا این است که آیا باید از خدمات تعیین کننده مائو تسه دون به انقلاب پرولتری و علم مارکسیسم - لنینیسم دفاع کرده و آن را توسعه داد یا نه؟ در حقیقت بحث بر سر دفاع از مارکسیسم - لنینیسم است... ما تاکید می کنیم که اندیشه مائو تسه دون مرحله نوین از تکامل مارکسیسم - لنینیسم است. بدون دفاع